

کتابخانه
مجلس شورای
اسلامی

1909

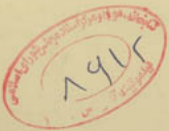
سایه‌ای

نظام الاسمار
تاریخ الوزرا

۲۳۴۴۴



۱۹۵۹



۱۹۵۹	
۲۳۴۴۴	
قطع :	نام کتاب :
تعداد صفحه :	مؤلف :
تعداد جلد :	مترجم :
زبان :	مصحح :
موضوع :	ناشر :
	تاریخ انتشار :

سایم الاسمار

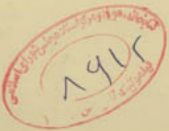
نسایم الاسمار
تاریخ الوزرا

۲۳۴۳۴



۱۶۵۶

مجلس



۱۵۱۱

۱۶۵۶

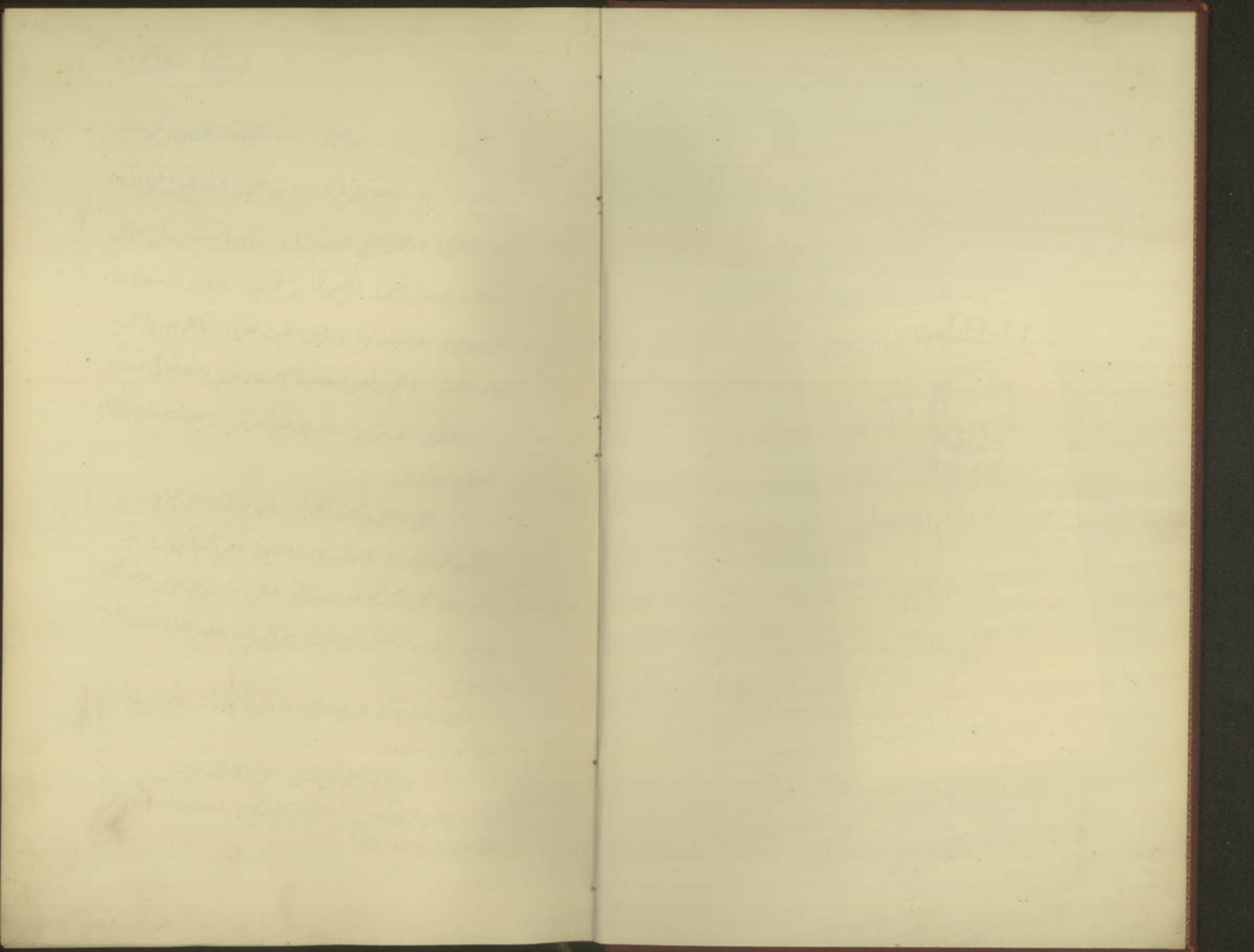
۲۳۴۳۴

نسایم الاسمار
ولطایم الاخبار

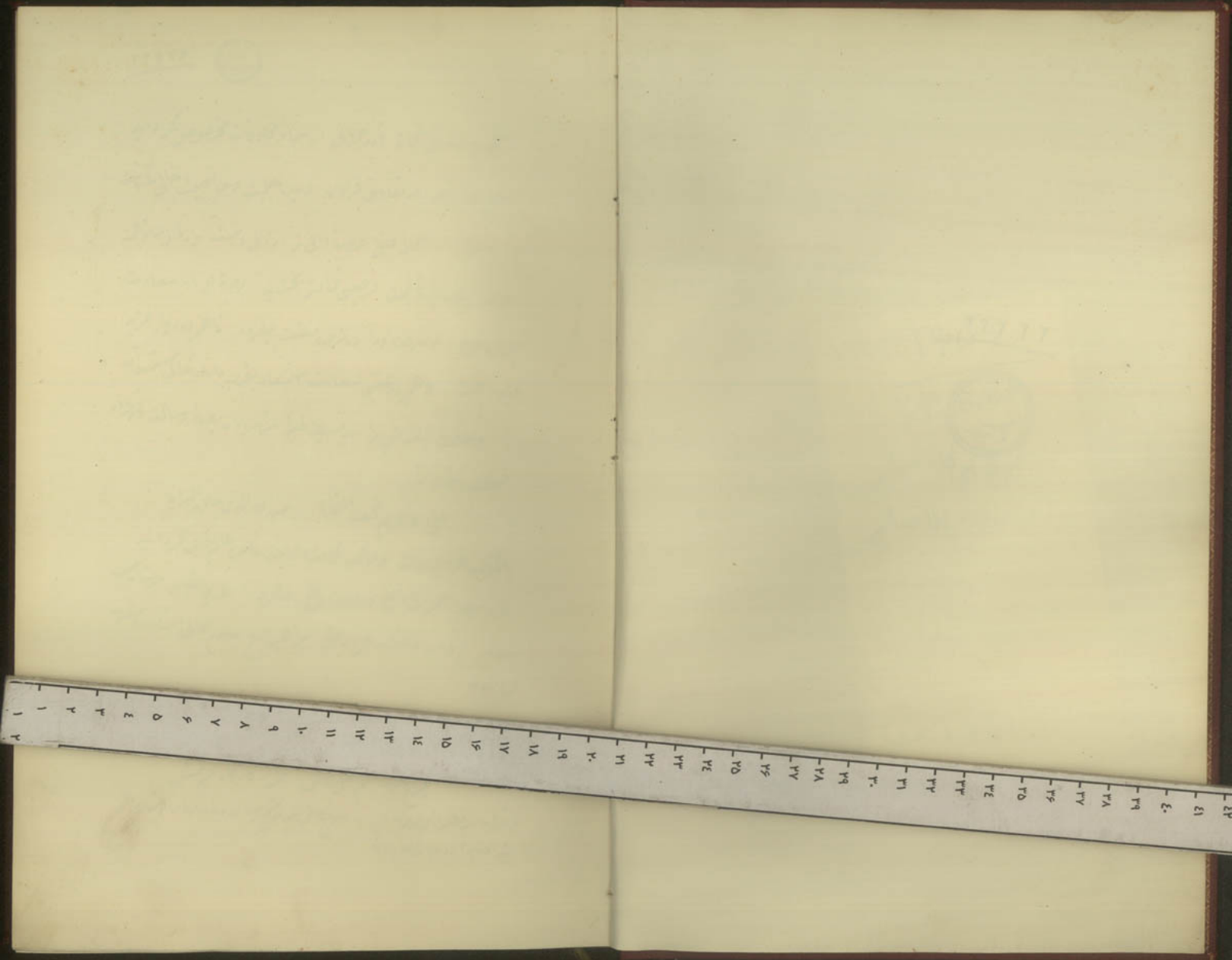
عربی - فارسی

مجلس

ننه
۱۹۲۵ میلادی



A
1
1
A
A
3
Q
S
A
Y
b
-1
11
A1
A1
31
Q1
S1
A1
Y1
b1
-A
1A
AA
AA
3A
QA
SA
AA
YA
bA
-A
1A
AA
AA
3A





استجماع وسائل نجات آید چنانچه از سایر مخلوقات مخصوص گردانید
و نوع او را نیز از تفاوتی فراوانه در بهر صفت و خاصیت خالی نماند
تا هرگز از جمال عقل حصه وافی تر از انی دهنست و از کمال علم و قدرت
و حسن خصال و شیمت نصیبی تمامه بخشید بهره او از سعادت
افزوده زیاد و منزلت او در شرف منقبت بیفزود تا هم در دنیا بخزیده
جایه و رفعت و هم در عقبی سعادت آنعداد بقرب باری تعالی مستعد
و حکمت بالغش را در بسط غبار شهباده بیضه رسالت قرار داد
مملکت نبوت را

علی و احرار هم تحف التجایا مهیده الذی خلقه الباریا
بالکتاب عز و جلالت و موکب کرامت و امامت فامر عالم فانی گردانید
تا بواسطه معجزات ساطع و دلالات قاطع خلایق را بطریق حقیق و مستقیم
شدند و ثواب و عقاب جویان باقی بپراهنه بدیع معلوم الهامی مساره و معایب
گردانیدند

و چون به نبوت بی خصیصه موجودات و زبده مخلوقات مرکز سیر رسالت
نقطه دایره جلالت
جای افزوده جسم اهل نبوت طراز کارگاه آفرینش
که مصالح عبادیه بطرف انحراف می افتد و مزیده بود و بتوجه خاتم النبیه موصول بود و بدیده دامنه اما آنکه انوار الهی
بسیار و نه بر؟ و داعیا الحاقه باز نه

و سراجاً منیر بر در بارگاه عظمت آید خاتم خاتمیت انبیا و نازنین حضرت کبریا
 زدند و منور احکامش بر کبار و صفار اسود و صحر و ابناء و انشاء بدو و حضرت
 خوانند سراسر عالم از نو نوافی کامل گرفت و اغوار و انجاد خاور و بخت
 بنور اختر سعادتش فرزد و برای کامل یافت مکارم تربیت بقدم میروش
 مزید اعلامه پذیرفت و معالم طریقت بوجود همایونش تربیت اعلامه
 یافت

و بعد از انشاء باب وحی و انقضاء مواد رسالت و انصرام اعداد
 تردد ناموس الیکه روح القدس است خلفاء و زکاء و سلطیه انداز و ملوک
 کامکار را راعی هر همه از بنی آدم و حامی هر اقلیم از اقالیم عالم گردانید
 تا هر نافذ و فانی از پناه در عهده مملکت خویش در عهده کار رعیت آمد
 و ریاض احوال رعیت را بفرهاد عدل تربیت نصرت بخشید
 نصرت یزدانی شاهان عدل پرور و خسروان بدست کسرت بفتح آید
 کار جهان را قرار دادند و آثار رفعت و امامه و انوار بر و احسانه
 در میانه ایست که وسیلت نظم امور عالم ایستاده اند با ظواهر رسانیدند
 و قلم راست تدبیر هفت تشریح جهانگیر آه جهاندارانده نماند و شهریاران
 دولت یاب آمد تا هر صاحب خرافی در عهده جهان یابی خویش صاحبی را که
 در دینه و دولت یگانه انحصار می دانست مشیر حضرت گردانید

وهرچنانچه اری در نوبت نافذ فرمای مبارک رایی را که در ملک و ملت فرید
امصار بود وزیر مملکت کرد چنانچ معصاء تیغ آب سماء ملوک و سلاطین
و معد اقدام عدا آسام و زراد صاحب تمکین قصر مملکتها میشد و ظل
دولتها ظلیل گشت

و زراد فرخنده رویت و عد بران محمود نقیبت بر قضیه (اذا اراد الله
بمملک خیراً جعل له وزیراً خیراً) الهی ذکره و انه ذکر اعانه) آید چنانچه را در
در اهتمام اشغال بادکرهی و ابرام مرار و امر و نواهی بوسیله معین میشدند
مشرّب انصاف بحسن سیرتشان صفای پذیرفت و زوال عدل بمن نصرتان
مناکرفت تجربه چشام آید ملوک انام عروس تازه خسار مملکت را بسخنیه
و عمارت تزیینیه و تحریک اقدام آید و زراد ابا مقننه از خواب برآمده را در نعل
تکیه آید

و هیچ چنانکه چنانچه و کامکار کارمند را از ستوری صاحب فرمان
و وزیر کار دارا کریز نبوده است و دعوت (کلمه الهی) در قرآنی (الذی یأتی به
الباطل مذهبیه بدیهه و لا یخلفه تنزیل معجزه حکیم) از آیه بیا به کنه (و جعل لی
وزیراً من اهلها و اخی) و صدق ساری نبوی و صطفوی که (الهی وزیرین
من اهل السعاده و وزیرین من اهل الارض) بریه و دی بهائی و غیره و سنی با هم
و هر چند کلف سقیا معصایم بتجوز اطلاق لفظ وزارت
بشخصیه رضی الله عنهما جهت تعظیم حضرت رسالت و تنویر

بارگاه نبوت از مملکت دیار کجی که قریب وزارت است نفوذده اند فاما
فی الحقیقه بروفا به حدیث وزیر بوده اند و مؤکدایه معنی است که اعم از همه
علی الجسبه علیهم التحية والرضوانه بوقت آنکه شیعه او گفتند که اگر متابعت
و متابعت ما میجوای در صاجیه طبعه و لعمه جایز دار فرمود که (والله
لا العن وزیر جدی) (فرفضوه فتقوا بذلك الرافضیه)

و از تاریخ کلمات جهاندار کامل انور و ابی عادل (بر استغنی اجود السیف
عنه الصقل ولا اكرم الدواب عنه السوط ولا اعلم الملوك عنه الوزير) وقال
الخلیفة المأمون بهارونه رحمة الله علیهما قد شرف الله عز اسمه الوزارة
وعظم خطرها وحسن اثرها وجعلها شایع الملک الذي هو خزانة الله فی ارضه
والید المبسوطة علی خلقه والوزارۃ اعم جامع للمحاسن ناطق العقول المعانی والمکارم
و تحاریر افضل هرعه و مشاهیر امثال هرعه و تاریخ سیر و روش
سلطیه بزرگ منش و خداوندانه داد و دهش تصانیف خفته اند و ماثر
و مناقب یاد هرگاه معدلت شعار خروانه نصفت آثار مدونه گردانیده
و ممکن که در خندل سیاق اخبار وحوال و اثناء ایراد و قصص طایات
ایشان ذکر بعضی از وزراء علی بسیل الذرره کرده
و بهیچ یک از کتاب رفیع مقدار و فضیلت و مکرر دار تابه به بود کار
تاریخی مشتمل بر اخبار و آثار و تودیه نامدار

۷۷ بحدیث و الاستیاضه

۷۸ (و حقایق) اولی

وزیرانه نیکوکار علی حده نسخه و بدیهه واسطه محمد و فخر وزیر نظام الملک
 طوسی که کوس هیئت شغله در دربار طوسی انداخته بود و مناقب خواججه حسن
 معینی که صبت فرموده بابت شکوه مندیش را کوره خراسان و خانه بل
 در جمیع اقصای و قافیه بر قاصده انفس صبا و وفاده صباح و سایشی گرفته
 و فضایل و فاضل خواججه محمد بن محمد که جواب آقا و خدای بزرگی و ستایش
 غایت حصال بزرگوار بود الخ غیرهم صنادید الوزراء و وحید الکبرا
 بیانه بر خط نسیا منقش است

بسم الاسرار
 نام وزیر فاضل شهید خواججه حسن الهیه محمد
 وزیرانه جلاله و روی زنده اصحاب حکم
 و عنوانه نام منقبت و شواهد عیادیه
 در بی بود از عیادیه لیل و نهار بر قلم
 بر خط نسیا منقش است

سر رزقه الله سعاده الدایره و کرامه المنزله
 نه معاندوز در حرکت آمد و ماده اراده
 بساخته و در داخه تاریخی محوی بر ذکر مناقب و مآثر و معائب آل طوائف
 کبر ترسیج پذیرفت و در استقراء احوال و تنبیه سبیلان اجتهاد رفته از طبع
 صلیح سیاه

(لا بد منقش و کوره)

و در زیره نیکوکار علی حده نسخه و بدیه واسطه محمد و فخر و زین العابدین
 طوسی که کوس هشت غنچه در درون طوسی انداخته بود و مناقب خواججه حسن
 مجیدی که صبت فرموده است و کوه مندیش را کوه خراسان خوانند بل
 در جمیع اقصای دقاهه بر قاصده انفس صبا و وفاده صبا و صابری کوفه
 و فضایل و فاضل خواججه محمد علی محمد که جواب آقا و خدای بزرگی و ستایش
 غایت خصال بزرگوار بود الی غیرهم همه صنادید الوزراء و وحید الکبرا
 در درج محوطی شده است و ذکر ایشان بر خط نسیا منقش گشته
 و از مقامات معالی ذات و محامد صفات و بزرگواران شهید خواججه حسن الهیه محمد
 صاحب الدیوانه جوینی که طراز کوه و زیره جلاله و روی زمره اصحاب حکم
 و فرمان و فرست دیباچه مکتوب و عنوانه نامه منقبت و شواهد عبادیه
 و فضل کسری و شهریه ممالک هندوی بود از صیایف لیل و نهار بر قلم
 فراموشی مدفون شده

بنا بر به مقدمه این ضعیف را رزقه الله سعاده الدایره و کرامه المنزله
 سله غبت در جمیع اخبار و آثار الله معجزه در حرکت آیه و ماده اراده
 بساخته و در داخله تاریخی محوی بر ذکر مناقب و مآل و مقام و معائب آل طوائف
 کبریا تسبیح پذیرفت و در استقراء احوال و تنبیه سبیل ایشان اجتهاد رفته از طبع
 طالع سبیه

(۱) منقش و تکرار شده

این کتاب
 در کتابخانه
 مجلس شورای
 اسلامی
 تهران
 ثبت شده است

دولت محمدی و مظهر تابش صبح ملت احمدی صدقوا علیه و سلموا تسلیما

ذکر هر یک از مقتدا منصب وزارت مثبت گردانید

و بعضی را که بر کثرت مدت اشتغالشان به این مغل و کیفیت روش

و طریقه در مدبست آید امر کما بنفع عثوری حاصل نیامده بر مجرد یاد کردن نام و نسب
التمنا نمود

و این نقد را که از مصلحت تواریخ و خطایات ایشان بر عجز و بجز حالات و فقر و غنای
افعال و اقوالشان و قوف و شعور بیشتر داشت داد اخبار و آثار ایشان را مشروح
و مستوفی در قید کتابت آورد

و در شرح احوال آنانی که در پیشگاه اعیان سلطیه و بارگاه خسروان با تمکینه
بر قم زیادت اعتباری مرقوم بوده اند و سعادت آسمانیان مرشد نموده
تا در مضمار کارهای جولانی برادر کرده اند و بر صهرهات اعمال و امانی
اصحافی تمام نموده چو مدبران مملکت سامانیان و دستور سلطنت محمودیان
و وزیران دولت سلجوقیان و مجسمه کاران در کاخ خوارزمشاه و بر کشیدگان
حضرت اعلا خانان اورو و بزرگ جنگیزخان اطاب و اسباب واجبات
و عیالها

بعباری از زبور تکلف خالی سواد کرده با سلیحه

و مدتی که شد تا اتمام این موقوف توشیح به باطنه محلی اصل ذکره نام هم چون توشیح
سبواب عثمانیات آسمانی معظم و بلوا حق کرامات یزدانی مکتوم تواند بود ذات

شریف اد صفات ملکی دانسته باشد و طبع منقش نایب سعور فکلی
 علو خانه که کلی بود که در بستانه کمال او رویه سمودوده ماه رختی که
 در میانه خصال او بود شرف عصافیه با کرم غصه بضم کرده
 وزارت عسب را با طهارت نسب جمع گردانیده (شعر)

عاجز از مدح غنضی احوال قاصدا از اطراف محدث افهام
 مستعار از رواج کوش روح ارجاع در اعتدال
 مستفاد از صواعق کوش فز کبانه سطوت بهرام

در مغرت که وزاد خیار بر کوش تا ج افکار زیند در جنب پیروزی
 پیروزی دهر روزی او حیثیه تبه نماید قضای ناماری که حیاط قدرت
 ایزدی با اختیار صبح سع بر قد حد سوزانده کاظم دوزد بسالار
 کبریا داد کوتاه باشد (۱)

ز دواعی صبح کوتاه بالا نشاید بریده قباد تماشا
 ز سبب بوی خورشید توانه ناله زهی بر کله کوشه احتساب

مانده و فراغ از جمع و تفجیه بیه واسطه در عقده نفس افتاده چندانی
 در پیکر مسرع تا مل توکرا در فراز و نشیب ایبه با یوانید کوش و کرده
 ایبه بکر شسته فضیلت را بر پایه و زبوری از جواهر مدایح ذات معالی صفات هر روزی
 لایه ندید عقل تیر سر بر وزده خاطر ز کرده گفت ماه رویانه چکل
 نگارخانه دل را بر صدم

بفتح نخاس خانه عرضه مد که خردیاری خشیار نیست سافرا امیر
بر اصل اقبال هیچ خاوند وصل مکمل روزگار خود به یاریت تاکنون که
ملهمی از ورا و حجاب غیب آواز در داده که

کفتم که دلت کجاست جانا در زلف نکرده دور جایت

بفر دولت قضا صولت قدر قدرت بادشاه ایدم شهنشاهت اقلیم
دارنده معجزه بدو عالم مالک نوازی و قارب مطیبه امن حمید الزمان
جایزه بانه صاحب قرانه ^۱ ظل الله الرحمن ^۲ السعده ^۳ ابره السعده
ابوسعید برادر خانه لایزال لواء اولیاء دولته القاهرة خافقه العذبت
وزیر اعداء حفرة الزاهره مصفرة الوجوه ویمه اشارت مخدوم اعظم
نوبیه کامکار خسرو معدلت شعار اسکندر روزگار صاحب قرانه والاقدار
افریده اله دوزان جوان نوبانه جعل الله الایام سلكا لعمره والاقدار
سابقا لنصره

سند وزارت مناره و غارب واعمال جمهور اصحاب مناصب و مراتب
بفر طلعت شکوه ابرت مخدوم علی الاطلاق دستور بانه حقان صاحب کونیه نجات
وزیر بهرام سلطوت خدایکانه شری سعادت صاحب قرانه اسمانه تعجبت
صورت عطیه فیضه فضل بهار باب معنی قضیه لطف مسبب الکباب قرینه
صایب رای و تبیر خواجہ عیدیم مثل بنظیر نصرة الدین صاین وزیر
عادل لایحکم والرحیم آصفی الذکاء والفرح
(۷) (المثانه) نسیم (۸) آکمل سیر

روی زیبا اعلیٰ پشت توانا امید

چشم بینا خرد جان کرامی جلاله

اعلیٰ الله لواء جلاله و صانع عرشه کمال ایاام کماله و افاض
 علی کافه الافاضل سجال افضاله آراسته شدت و کافه ایوانه کت داری
 و رعیت بروی اقلیم خافیه بنفش و رضا و براری مبارک آری و تدبیر
 نای برجایه نکشته شد خام معدلت باریش کجده اصداغ اقبال و جلال
 و کمال نصفت آراسته مژده خرد و امانی و مال آمده

طابت به الايام و الدنيا بما فيها وطاب بذكره الاخياء
 عثم البرية و البسطة عدله فالحق هو الحق و البسطة دار

انتسابه بدو حه وزارت اظهر منه الشمس انتسابه بحرمه صدارت
 ابن مله پس چه بعد از عبور زیارت هجرت پادشاه عادل قاهر غالب
 نهاد کوخانه و کثرت صاحب سعید و بر شهادت خواجگش الیه صاحب الدیوبه
 محمدر الجونی طیب الله نراه تا کنونه پس وزارت عینسی غفره
 حبیبی پاکیزه اصلی بزرگ تنای علی شادی و الا تحفه سامی خاندانی
 رفیع دودمانی

همایونه کوهی فرخنده عالی فحشه عنصری زیبا خصالی
 جویایه میخیزد عنصره استناد نفوذ جبه بزرگها جبهه عمارت الهیه ضیاء الملائک
 محمد ابرورد غرض نسوی غره و صنایع ارکان دولت و اعیان حضرت سرطینه

خوارزمشاهی بوده است

و مصداق این معنی آنکه صاحب فضل الهیه محمد زرداری که فقیه دیوبند
سلطان مغفور جلالت الهیه مینک برقی بوده است با وجود معادرات ظاهر و کاشفی^۱
تمام که با آنه ظهور داشته در تواریخ بهر موجب می نویسد که ضیاء المصطفی علیه السلام
محمد نسوی از خاندان وزارت و صدارت قدیم است

یقرآله بالفضل مه لا یروده و یعترف له بالصدق مه یعوضده
و بست تعلقه شغل عرض اگر محال است که محمد خوارزمشاه موسوم آمده
و مقبول حضرت گشته و بوقت خروج بادرشاه مغول ملازم رکاب جلالت
از آتیه هند عیش و شادی نموده برهندستانه هجرت کرد و ضیاء زیات جلالت
از مطلع هند طلوع نموده بعراق و از بایجان رسید و آنه نایب ممالک شد مرتبه
و بایه او را از مراتب اکابر دولت در گذرانید و منصب حجاب و طغرا و انشا
علامه دیگر مناصبش فرمود چنانچه وزیر عهد شرف المملکت فخر الهیه چندین
بخواججه جلالت مسند داشت از مزاحمت و تنوع می بود و سلطه به جلالت الهیه جرئت
رعایت سوالف حقوقه و سوابق خدمت و لایب نسا و بادرد را بملکیت و معیشت
بضیاء المملکت علامه الهیه داد و در منصب متوفی شد
و اینه مخدوم عز نصره از مطلع طلیعه سبزه زندگانی و مظنه شیر صبح جوانی باز
کامه مغول السامه بالذکر و القرائه متغوف النفس بالسف و نسبه ممدود
الهمه الی معالی امور معقود الالمنیه

(و مکتاشقی) البزرگوار

دسته از محارم و ماتم دور داشته از فواحش و مدعیان مجبور و در غفوانه شبیه
منزه از اقامه شبانه باشد از لعب و هزل و منافی بکلی اجتناب فرمود و بر جد و کتاب
معالی هموار کتاب نمود تا در غرضه رعایا غیر محکومت و ریاست مضروب گشت

حافظ الدبیر از غرضه حجة ولداته از ذلک از اشغال
تعدت بهم هم نام و کتب به هم طالع و سوره الا بطل

و در اشغال حکومت به در تعب و اعمال و اسطوانات (که اول اشغال بود) بیضا
نمود و آثار شرافت و کلمات و مراسم صلابت و سبک بر جوی تقدیم فرمود
سور حطام و تلو و غم و دلالت نام باشد و هاتم جزا
تا در عداد اعلیایه ناصار و لایح اکابر رضع مقام آمد

و بارشاد نخب و معاونت جد و تقیه اقبال فقط آسا مقیم داره اعتداف
و مدامت بنده کی بارگاه والا نویسن کارنامه انوشروانه عهد و زمانه هوایه یونانه
خلد عدله شده طالع حدس و فراموشی و نه آثار رشد و استعداد و سبکی
و استیلا در ناصیه مبارکته تقریر فرمود و جذبات غایت خسروی روز بروز سه
از مرتبه بمرتبه ترقی داد تا اول نائب معتقد علیه در کن رجوع الیه درگاه
نویسن عادل خلد عدله گشت و نایب مقصدی منصب بلند و پایه ارجند وزارت
ممالک خفیه آمد (شهر)

بزداد منصبه عملا و ترقعا
حق تقوید معشر اکبر
بل جل علیه الریایة قدره
حق تواقا من الزوار

حسبه روید ز حال نیک و بار
کجا نایاب بود فرخنده اختر

ثم لفتاك من الفضل الاقارعة بالخير
واليد القنطرة بالنيل والخلو الذي لم يزعج
بالبحر لصفاء كدرته ونقى ملوحته
ومنه التواضع والطلاقة التي يترقرق
منها ماء الكرم ويقذفها صحيفة حسن الشيم
عالم يسبح بمثلها خبر لحد
من الزوار الصناديد والاكابر الصديد

و بتخصيص طائفه افضل که فاقه ز کایه خشنک سلا نایب بودند
بسحاب مدرار مواهباد در مسرج خضباغی و مشرب عدل کامرانی
روزگار می کدراند

ناطقه مرا که از آه دل چاهدونه قفل سکوت برده اند بود
مضاج لطف
فضل پرورش مصرع

مر خاموشی از زبان برداشت

روز باز از هنر که چو طوطی شب زنگ بری جبر کلاه شکسته بود
تربیت از چشمت
افاضل نواز چو نغمه دلبرانه تیر می شود

زبان هز و رام حیره زبان که بشکایت نماند
چو نه قصه و آینه دراز
بود در ایام هم پیر او چو نه روز جمال معشوقانه کو تاه می ماند
کرم اوست مشرب قیام سده اوست قبله افضال
تحف و طرف سخا بهر غت آمیزت را ببارگاه ایه مرزبان جلاله پناه آور که
روز رواج باز است

منشآت کلام معنی نکارا به میسه کاه ایضا حدیثه بعضی سانه اکر

بخت یارست

ترا روز رواج مدح خویش ترا فصل بر باد زندگانیست

کوت هدی ز دانشه در میاست کنوت روز باز در جویاست

جواهر کلماتی که کلام نقشه بند بعهد مبارک ایضا یکاه خورشید طلعت نظاره
هر آینه در خور و فایده آید لای معانی که غواص فکر بمعنوت بخت ایضا صاحب
دولت از بحر طبع بر آورد زینت کوسه و کرده روز کار را عظیم ریزه در پیمانه
بس مشترا عباد النبی در آیه خطبات را بکلام توفیق در سلاطین
کشید و چهره الفاظ آنرا بکلیکونه عبارات و استعارات و تلویحات
و تصریحات مودد گردانید

براهم برستی (۱) آسانه در ثواب جو زنجیری که زینش بود آید

به آید تا حضرتش را در خور آید مرا کام دگر بختی زو بر آید

کراقبال قبولی یابد ایضا کار زهی کار بکام و بخت بیدار

و برسم کتب خانه معمور و اسم و ذکر هجرت محمد صی ایضا تاریخ بنسایم الاسماء
مه لطایم الاخبار معنوی گردانید

اگر از مرتبت عنایت آصفانه قبول قبولی بروضه الفاظ معانی آید و زرد

موجب سعادت و جلالی و مقرر نیل اعمال دامانی منیه بنده تواند بود

هیچ باقی بریده زمانه نمانه

باقی فذلک ما کننا یعنی سعادت ای می که گذار ندارد

(۱) برهم برستی (۱) آسانه در ثواب جو زنجیری که زینش بود آید

در کنار همت ایه صاحب زانه ریخته باد و انوار فیضه عقل فعال که از آمیختگی
مجرد است با مصالح نفعانی جسمانی آینه

بقیت مدی دنیا و حکم از نافذ و ظلمت محدود و بالذات عامل (۱)
و هتیت ایام توالد سعورها کما یوالی فی العقود الجواهر

شایع مدح رحی بر جناب تونرس مکر بقوت بر دعا کند طیاره
هزار سال و نه هزار سال بسی حکم کار دل دکار مملکت

وزرا خلفاء راستین

خليفة رسول جیب امیر درمید مغیب صفوه اصهار وزیره اخبار
تالی آینه اذهما فی العار صدیو کبر ابوبکر رضی الله عنه را وزیر امیر المسلمیه

عمانه به عفا به بوده است
امیر المؤمنیه و قاتل المشکيه قاهر عبده و ذی سواع وقام عتده نضاح

امام صاحب صلیت و خلیفه و ارسطوت سالک صاه صده و صواب عمره الخصب
رفوعه فی جوار ملانه را وزیر عباده به رقم که از کلام و رحیم واعلیه جمیع صواب

بوده است

و امام المؤمنیه صاحب البحرین ختن النبی علی اثنتین مجری جیش العربیه

عمانه ذی النورین خضه الهی بالرضوانه را وزیر مروان به الحکم
امیر المؤمنیه و امام المتقیه و یسیر المسلمیه و المنزل فی حله به عمه خاتم النبیه

و ما اسئلک الا حقه للعالمیه

(۱) عامر (۱) افسیه

(۲) (وزراء خلفاء) انچه در مکتب

عنصره ابرار و معدیه کینه و وفای خاتم خلفا و سرفرازی و شورش
 هلاقی و سزای لاف و نخل و جوی و فضل جود و معدیه علم و مدینه علم
 اسلامه العالی و لیت بنی غالب علی به طلب علیه افضل الرضوانه و الفیاضه
 وزیر عبدالله به بلایه بوده است

وزیر معاویه به ابی سفیان و سرسویه ویزید علیه ماستی و جوبه
 منصور الرومی بوده

وزیر مروان و عبدالمطلب دولید قعقاع به عیسی بوده

وزیر سلیمان به عبدالمطلب سلیمان به نعیم الحمیری بوده

وزیر ابراهیم به عبدالمطلب و عدل ملوک العالمیه عمر بن عبدالمطلب جراح به عبدالله
 الحاکمی بوده است

وزیر یزید بن قیس بکیر به شامخ النخعی

و بعد از آن مروان و حماد آخر ملوک و امراء بنی امیه و مروانی در سنه سبع و شصت و ده
 هجری به یازدهم ایستحقاقه بنشست و مملکت مروانیه بروی ختم شد
 و او بر قتل اقارب و عشیره خود بنا بر توهم و نفس آزار قنده که ازین میگردد اقدام
 نمود و امارت مروان فراساده و بلاد عجم بر نصر به ستیاری که قدیمانند و متحاب
 اسراف او بود مقرر داشت

و در اطراف فراساده نوازشته مستقل و خدیج به علی الکرمانی که از قبیله ارد
 و بنی عجم طلب به ای صفیه بود و اظهار نسبت کرمه بروی سبب ولادتش بود در جریفت
 کرمه بوقت خروج از ارقه در راه ولایت بانصر به بسیار مخالفت و درزید و سینهها
 کرده بعد از محاربتها و مقاتلهها افتاد
 نصر صورت حال اضطرار فراساده و توبه کی بر عجم به مروان حماد از آن کرد و مروان

بر عزم توجه بانه بداد انرا من نصفت کرده بخانه رسيد
 در عاصيه ايه احوال صاحب الدوله ابوسلم شکر الله عليه خدج کرد
 و او در مبدا حال و زمانه صبا در بازار مرد بصفت سراجي شغور بودی نام او
 عبيد الله به مسلم بعد از آنکه بخت سارای بنی عجل رفت
 و ابونصر مقدسی چنين آورده است که او اصفهانی المولد المنشأ بوده است
 و در مکتب هم درس امير ابودلف به ادریس پیر عیسی العجلی شده و بعد از آن فوت
 و حفظ قرآن مجید بر تحصیل علم اقبال نموده
 و در صورت وکل و سیرت و خلوه خوب طبعات ملجی هیات فرخنده رو
 بتمام بالا کشیده محاسن عجب روی منقبض خوی با قیادت غیرت بوده
 و در محبت بنی هاشم غلو هر چه نموده دیده
 و چو به معارف اشباع بنی هاشم سلیمان به کثیر الاحول و مالک به الایتم
 و تحلیله به شمس و غیر هم بر عزم اداء فرض حج موجه بتاسه الحرام بودند
 ابوسلم مصاحبت و ملافت نمود
 و چو به سعادت لقاهم بنی و در تفصیل ساطع منیر امام محمد به علی به عیبه به العباس
 مستعد شدند از حسن منظر و لطف سخن و طراقت محیا و طلعت با برافروخت
 و ذلالت و لغت و لباقت و فرط بخت و مردانگی و کمال رزانت و فرزانی ابوسلم
 تعجب نمود و از حال او آشکاف و استفسار فرمود
 بجواب گفتند ایه کودکی از ابناء سراجیه مرد است و نسب به بنی عجل
 امام محمد به علی فرمود که آناه شد از ناصیه او استیاس می کنیم و در خاطر می گذارد که
 یکن از وی خانها را فائده حاصل آید
 ایشان سوال کردند که ظهور رایت شما آیا کدام وقت خواهد بود

گفت که در هفتاد و یک سال حمايت و از اسد و ما مروی که هجده سال حمايت در ايد
يعنی امتداد مدت دولت ضعیفه بصورت سال رسد اوله انقضای و زوال پند و ابهتی
از نصرتین مقتدرین حین قال عزیز قائل (او کالهی متر علی قریه دهی
خاویه علی عرشها قال انی یحی هذه الامه بعد موتها فاحاتنه امه مانه عام ثم یقنه
وقال کم لبثت قال لبثت یوما و بعض یوم قال بل لبثت مانه عام فانظر
الی طعامی و شرابی لم یثبت و انظر لی عمارک الی اخر الذی)

و پس از آن علی کرمانی و ابوسلم با اتفاق با نصرتیه خدیفه خود کردند
و علی کرمانی را نصرتیه بقیقت و با انواع مکر و دسیسه جیل او را بر ضد ابوسلم

داشت

ابوسلم بر آن اطلاع یافته میسرستی نمود و علی کرمانی را از دست برگرفت
و در جنگی که میان ابوسلم و ابونصریه (۱) رفته است برادر ابونصریه کشته شدند
و تا پیش از اقبال ابوسلم در بلاد و عباد ظهور یزیدیت و انوار دولت صفحات روزگار او
لیک گشت و بقلب امیه لقب میسرور شد و دفعه مبارک رساله باکم او آراسته شد
و در خطبه نام او را ردیف ذکر خلیفه کردند

و نصرتیه را بقیه بساوه رسید و آنجا متوفی شد

و ابوسلم قحطیه به سبب الهی را بقیه در خراسان و عراقه نافر کرد
قحطیه بالسرک بنیابور آمد و از آنجا بکراک کشید

ماه به حمله الکالی از قبل مروانیه امیر نجاشی بود بعد از ادارت
کاس حرب و قحطیه ماه باده هزار مرد کشته آمد و سرها را با منج نامه (۲)
میسر ابوسلم بردند و تمام عمارت عجم بر سر قحطیه متوجه گشت

و در صفویه عامر چنانکه که از قبل مروانیه بود به نبرد میسر شد و طعن تیغ و کشت
و در کوفه نیز بدیهیه بمنج و طراد و برده آمد

(۱) میان ابوسلم و نصرتیه (۲) با فتح نامه (۳) ابوسلم

و منزه شد و در سبب اسب خطبه در آن فرات افتاد و بغیر عهد کشت
 سپهر حسن قائم مقام بر گردانیدند و اولست نامه واقع بر وجه بصیرت بقام
 نموده بر گونه حقیر کرد و مستخلص گردانید
 و ابوسلمه خفص بن سلیمان الخزاز که از غلامه شیعه بنی هاشم بود و بوزیر
 آل محمد ملقب آنجا با ابوسلمه خدرن دیدار کرد و با اتفاق عجم و جامع حاضر شده
 اعدایه و صنادید و خلوص و عوام را حضور نمودند و ابوسلمه خدرن بر زنده بنی زرقی
 شده خطبه بدین مثنوی اش فرمود و در آنجا آنوقت که امیر آل محمد صاحب له و له
 ابوسلمه فرموده است که اما منی منصب خدرن و خلیفه من است اما منی منصب کینم
 و بعد از استخارت و تفکر و اجتهاد و تأمل و رعیه اختیارم بر عبدالله بن محمد بن علی بن
 عبدالله بن عباس افتاد که بعلو منصب و طهارت منصب و نقایس و عجمه سیرت
 و فرط نهادهای و شهادت و کمال سخاوت و کرم و غزارت عدالت و دیانت و کفایت
 و استعداده تحمل اعباء ایستاد بزرگ را در هر محققه
 هکله نامه با شراج صدر و طیب قلب و صد زینت و صفات طوبیت و غیب صادقه
 بدیه تعلیم و تعینی رضا دادند و منقول الکلمه و مجمع الهمه متابعت و متابعت نمودند
 و ابوسلمه را در به ختماء مقرر نمودند
 و امام ابو عبدالله مکتبی و شتم بکوه و حمایه سیاه که شعاع آل عباس است
 حاضر آمد و در وقت ادای فریضه جمعه منبر را بفرط طلعت بخود آرایسه داد و بعد
 از اقامت بسم امامت در محراب تحکیم فرمود و فوج فوج از کلبه و صفار خلاصه رسیدند
 نقبل نموده بعفت می کردند
 و مروان کشته شد و بعد و لا اله الا الله عباس مکتبی بابت جدیت و خفایت بنی عباس
 مختار شده و بر صدهات امانی و امان
 (۷) (دکته) ابو محمد

معتلی آمدند

وزیر ابوالمعالی سفاح بعد از آنکه به خندل خالده به برسد بود که صیت خوا
و عهد خانه آنکه که (۷) با صبا سید غنا و شمال کرانه کتاب در اقصا
جمله هم غنا گشت

وزیر ابوالمعالی سفاح خلیفه خالده به سلیمان

وزیر هادی ابوالمعالی فضل به سلیمان الطوسی

وزیر هادی الرشید (یحیی) خالده البرکی بود

و (برمد) خدایانه برایش بخوش بوده است از نو بهار بلخ معتلف آنکه
که آنجا که قباد بنا فرموده و بیسه از بیعت خاتم النبیین علیه السلام بلخ بمشابه
کعبه بوده است و اهل فرس بر زیارت آن مواظبت و مباشرت نموده اند چنانچه
خسرو تخت نهمه وری چایب سوا مضایقت دری زد و طی طوسی در باب فرموده

(۸)

سابق غنایت ازلی در با دریافت و مصلحت انوار فحمه یرد الله الله بهر بهی شرح
صدوره تکلام از مکاره و جوهره زبان زنده گرفت و کلیه اعیان و سلوک
تحت پذیرفت و بمقام آینه و مرتبه خاندانه دنا بگری ارتقا پذیرفت که
فرزندانه منصب وزارت و فرمانی مملکت عرب و بحکم نقل نموده افتاد
بر سرال و جل شعاع اصطلاح انداختند و اگر کردار بکشته خوارستانه
حبای و عهد و عهد بارانید فرط جود و سخاوت صیت خاتم فی را
در درج محوطی کردند و ذکر سخا و معصه زانده را بر خطوط سیاه منقش کردند
و در شرح مناقب و معارف و مباشرت خانه واده مباشرت
(۷) (که) و عهد در (۸) فرود خدیجه بیاض کینه یار غنا بری آجوبی

بالسائين والعبارتين نظماً ونثراً تواريخ ختة اند و تصانيف پرداخته (منها)

اذا زلوا بطلت امكة ارضيت يحيى وبالفضل يحيى وجعفر
فما خلقت الا بحود القرم و اقدام الا لاعداد منبر

واخر

ولو كنت من بغداد في الفريخ تنتمت بحج الجود من آل برمك
الحظيها مه القصايد البديعة البليغة والقطاع اللطيفة الفصيحة والرباعيات
الانيقة المليحة

وزينب خاتون يحيى دايه هارون الرشيد بوده است وفضل يربش
رضيع او و عاقبت باسبغاله خاندانه حكم فرمود ويحيى و يربش جعفر و فضل را
بزاري زاي بگشت

وسبب آن بوده كه هارون را محبتى با فرط با جعفر بود چنانچه

نخن روحان حلسا بدنا

صفت پناه آمد و خواهرى دشت عباسه ام و بدو بغايت متأسس و شوق و ازوى نيز
نمى شكيبد و خي خوست نادر محالين و غديرها ميان پناه هر دو جمع كند و بنا بر آنكه نامحبت
حالى باشد خواهر را در عقب جعفر آورد مشروط بآنكه مجبور و موقوفات قناعت نمايند و از دست
و درضا جعت نكند بخود سابقه تقدير يزداني و وضع ابطال آسماني و هو جفتى و اغواء
استحقاقى مقصودى آنكه كه عباسه از جعفر حاكم گشت و دوسر توأماه مولى شدند
هارون را از استماع ايشه پراش غيبت ليهات غصبى بر آورد كه دودعا به برا كنه بدله سخته و لايه
گشت و بقتل خواهر وانه طفره توأماه مى داد
و استصفاى برا كنه چهارده بامبارك آمد و در نوبه دى با خي طرا و دودعا ساه و كنه بدله سخته گشت

چنانچ از مقر خلافت ادرا از خلع فداء و نظم و ضبط بدرعجم را بداده صوب
 حرکت فرمود و در طوس وضعی صعب برزاجش در شد و در ربع الآخر
 سنه ثلث شعبه و ماهه الثمانی در سواد حمید به ربیع در گذشت
 و بعد از واقعه آلی برین ممالک جز از وزیر فضل به ربیع گشت و بر دولت
 مستوفی شد و وزیر چهارده محمد المصطفی هم او بود

و وزیر مأمونه به چهارده فضل به سربل الملقب بنوی الیاسین بود عالم دین
 و شجرت و قوی بطش و هایل سواد عالی همت و بسبب محبت اهل البیت و آل طه و یاسین
 مأمونه بقتل او حکم کرد

فضل در احوال خود ملاقات تمام داشت و تسیر در جهات صالح ذود و هیلج
 و غیره کرده و نوشته که در دوازده وقت میاد بآتش و فانی او باشد و همان روز
 رحلت می شد و عارض صند و توجّه بخود پیش مأمونه آورد و در بطوماری نوشته
 بر او دیدند هذا ما قضی فضل بن سربل علی نفسه انه یعیش ثمانیه و اربعین سنه
 ثم یقتل بین الماء و النار

- و وزیر مأمونه بعد از آن حسن بن سربل شد برار فضل
- و پس از وی وزیر احمد به فی خاله الیخول
- و پس از وی وزیر المعظم بالله فضل به و او بود
- بعد از او وزیر احمد بن شام
- پس از وی وزیر محمد بن عبد الملک الزبائی
- وزیر المستنصر بالله احمد به الحصب القاضی
- وزیر المعتز بالله محمد به ابی السوایب البغدادی
- وزیر المعتمد بالله القاسم به عبدالله
- وزیر المظفر بالله هم القاسم به عبدالله

وزیرالمظفر بالله عباس بن الحسن

و بعد از قتل او وزیر محبیه داود الجراح
و بعد از وی وزیر ابیه الفرات که از کبار و زرای عرب و جامع تقاریب و فضل و ادب
بوده است

وزیر القادر بالله و از اولیای بالله و المستنصر بالله هر سه علی بن مقبل بود
که بحسب خط در جهان بدو مثل زنند نفس مانی در آستانه بار بقی کلک
عالم آری او نبود بیاض و کواخشن نزد هژور و از عزیزان ابیه و کواخشن
آمد بعد از چهار صد سال نکاسته خامه و نوشته بنامه او را هفوز
مقتدی می زنند و همه در مدینه السلام بغداد بوقت آنکه صاحب و ملازم حضرت
سلطان کرمان مظفر الدین محمد شاه طیب الله ثراه بودند در شهر سوسه
نمانه و تعبیه و تحایه حیوه در جی خط ابیه وزیر و ملازم کردم و حقیقت در جی
یا فتم بر در و لای و اسحاقی دیدیم بر کواکب متداولی متحرک شده با خود گفتیم
بالبیت محفوقه ای که سینه خامه به در میانه رخ آید خطوط غبار اختراع برجه
صفت انبکینه است و آنه دستور هژور در کتابت ارفاع آب صنعت را
بصبا و اعجاز آیا چگونه مسلک داشته

وزیر الصالح بالله عمید الرواس ابو صلب محمد به سلیمان ابوب بوده

وزیر القادر بالله رئیس الرواس ابو القاسم علی بن محمد باقی سلمه بود

و در زمانه خلیفه الصالح بالله آل سامه در بلاد ماوراء النهر و خراسان بعضی از او بجمع و بنیروز
و غزنی و قزستان و کرمان و بلاد هندوستان و دهم استقلال و استبداد زدند و از اداء مالی خلیفه که
بدان می دادند تقاعد نمودند و ملوک دیالیم نیز از آل بویه کیون لوله و غصه لوله و باها لوله
در بغداد و بایس و خوزستان و اکثر بلاد شرقیه سیوه استقلال و استبداد و در بیدند
(۱) اصله و پدر ابیه صوکر کاندیه (بو طیفه) یا بیشتر

و هر چند بظاهر طاعت می نمایند اما برادران خود را تحکیم با و تسخیر با اغازند
 و دست نه دلا یارندند و خلیفه هر چه اسیر تصرفات ایشان بود و خلفا
 از آن وقت باز تا بروز کار المناصلین الله که دولت سلجوقیه روی در آن خط زیاد
 در ممالک جلاله تسلیم بود و بخدمت محمد اقامت رسم خطبه و اطراف شعار و عووق قناعت

نمودند

و چون بسط اقامت زیمه صاحبان دینانیم بریاج معدلت و در آن نوبت
 انوار صباح نصفت سلطه سلجوقی گشت و خلیفه القائم بامر الله را بسیرای
 از امر از مقر عز و منه امانت از علاج کرده بعانه فرستاد و شعار مصریایه
 و باطنیایه در خطبه و غیره فرستادند در ملک العربی قراوش به المقد
 با آن خارجی متفقد و او بسطه رکنه دنیا و الدیه طفل بدین که اول عمره
 با آن ها سلجوقی بود استجارت و استغاثت نمود و از شوکت جیش عمر مراد
 استمداد و استغاثت نمود فرط دیر داری و کمال شرف پروری آن سلطه مقتضی آن
 آمد که احباب فرموده بالشکی جبار و با سبکی و بیخار بر آنه و ارج و حصه آنخته
 آورد و غنایه خرم را بتبع فرستادند و خلیفه القائم بامر الله را که بزه و نفوذ
 و فضایل موفور و فواضل نامحصور و اسطع عقد بنی العباس بود باز مستقر امانت
 آورد و اگر چه در حق سبوه نواضع و طریق خدمت در زید و سیرد و تعظیم راست و دانه
 خلیفه می بوسید و تشریف را خلعت و جامه آن حضرت می پوشید فاما مستناب بیداره
 عزیز امیر المومنین از تصرفات در امتناع له موال بغداد و دیار عرب بخت و دارالافتخار
 چند موضع و حصه با قسص و ناله نایع معینه و مقرر گردانید و باقی را بخدا و فیها
 در محوره تصرف دیوانه سلطنت گرفت و ایامه قاعده مطرومانه تا بروز کار

۷ (قراوش) المکرر

سده محمد به محمود به محمد به ملک که منزه از بغداد برخفت بعد از آن ماده تردد
و مقام سلطه سلجوق در دستا و فیتنا و بغداد انقطاع پذیرفت و خلفا در محال و سورت
خصوصا عزاد عرب مستقل و صرح شدند چنانچه بطور تواتر و متواتر تصانیف سیم
تاریخ به لایحه جزمه به برآمدند

و وزیران خلفا مغلوب و زیر دست و وزیران سلطه سلجوق و خوار و زمامی گشتند و اسامی

و احوال ایشان تاریخ معلوم شده است به بهینه است

در کتاب تاریخ الوزراء ساخته رئیس الطبع همدان الحسن به پراهم به همدان الصافی
مطهر است که از تاریخ ذی الحجه سنه اربع و عشرين و ثمان مائه در زمانه الرضا به مشرب و نه

خبر و وزارت مکتوب شد و عیار خدمت بر عهده آنکه وزیران خلفا نشست

و امراء بغداد خلیفه هر چه مستولی گشتند و اول کسی که در امانت وزیر خلیفه کوشید

امیر لوزا ابوبکر را بود نایب حاکم دیلمی که بر خوار و معروف بود بالارست و وزیران لقا

سلیمان به الحسبه الحسبه نشستند و حاکم حجت تا بعد از لقا به وزیران و وزراء

باز عهده بر وزیران خلفا غالب و مستولی بودند و خلفا و وزراء سلطه را به تاریخ الوزراء و وزراء

و وزراء لوزا و وزراء خود را به عیار لوزا و رئیس الرضا مستقب که دانیدند

و چون خلیفه القائم بار باره وزارت به ابو الفتح منصور به احمد به دارست الشیرازی داد

در خصب و کتاب او را در خوانند و نوشته

و در عهد سده ملک مفری که وزیران ملک هم وزیران به به هم وزیر خلیفه

الوزیر اصیل و له عبد لوزا ابو الفتح منصور به دارست الشیرازی

از وزیران و کاه نایب بود و خوشاوند تاریخ ملک ابو الفتح به بر کشیده و اخص بهینه

سلطان ملک شاه بود

بدان وقت در میان شهباز و قوسیه از محنتهای قابل موقوف بودند یکی دارسمانه (۱) و دیگر خوشیداسانه (۲)

و ایندو نیز در عتقوانه در بعلبخر خاندان ملوک ابرکالنجار مرزبانان (۳) سلطنت الدوله به برادر الدوله ابی غفله الدوله (۴) و وزیر و فضایی و حالات انسانی از بیعت و براعت حسن خط و شرط سمیت و احیای رای و تبریز راسته

و حیوانیه طغرل بن سلجوق وزیر خود عمیل الملک انحصار کننده را با ملوک شمس الملوک فرامرز به همراه الدوله ابی کاکویه و جلال الدوله سرخاب به کامردا و کجالتیه ناصالملک منوچهر به اسفستانه که اعیان الملوک دیلم و کیل بودند با امر حضرت سلطنت اعاجی و ساوکیان بدار الحیره فرستاد و سید خاقان دخت خلیفه قلم را خط کرده

عمیل الملک از علوم مرتب و کمونیت دنیاقت قدم و جلالش را وزیر به دارست بشکوه و بوقت مراجعت خدمت سلطنت از حضرت سلطنت نامه فرستاد مشغول بر تصحیح صورت حال وزیر به دارست و اقتراح در عزل او

خلیفه با محمود و در مرتب وزیر بیفرود

فاما وزیر به دارست شکوه و از وزارت استعفا نموده با هواد شست رفت و آنجا

تا دعوت صحرای اجابت کرده مقیم بود

مدت وزارت سه دولتی و بیست ماه

الوزیر مؤیدالدین به فتح الدوله سرفراز ابو نصر محمد بن محمد بن جریب الموصلی

در دیار بکر وزیر ملوک نصیر الدوله ابو نصر به روانه بود و اموال وافر در زمانه وزارت چند وقت و استظلام و امیران خردانه بتوخت و جیت کفایتش در دفعه و انا و نه نشسته و بعد از وفات مدح نصیر الدوله خلیفه القلم برامه نقیب النقیبا ابرقوس طراد محمد بنی را بشهر آمد فرستاد تا فقر الدوله را در وزارت دارای نموده ترغیب دهد

(۱) نیکو نظر (۲) مرزبان (۳) اویشکنده (۴) بود (کاک) اکلیله به

حکام فرما صوبه در دست خفیه ایمنی در دماغ وزیر خاندان نهاد
 و او بخت داران فرزند شایسته خلعت وزارت یافت در روز غزه سنه اربع و سیم و اربع ماه
 و این بجد و فصاحت و بیغت و بندار صفت استیفا و سیاحت بود و در سخاوت و سخاوت
 و پهل و فضل

بشار الیه بر عا و وثقی علی رضه الخضر
 و حیدر علی سلطان بخت بغداد محتم وزیر خاندان در رسم استقبال اقامت نمود و خلعت سلطنت
 نیز عیون شد
 در عید سلطنت البایرود وزیر خاندان در عزل و نصب وزیر خاندان ایمنی نمود
 و از حضرت سلطنت در باب بداران فرزند شایسته در یافت
 سید از انشا این خلیفه را از عیون صفا اعمام داده بودند و او جرئت عیون شد
 وزیر را معزول کرده بکار فرستاده و وزارت بر ابیعلی الحیدر تقریر نموده
 دایه بر در صبا وزارت بخوار حجت از دی بخت
 و خلیفه وزیر خاندان استرضا و استغفار جانب دوازدهم مملکت کردن
 و خاندان بده برضا و رضای مملکت وزارت را استیفا نمود
 و چون وزیر خاندان از حقه حضرت خلافت رسید در صفا که معروف بود بصفه تابع
 بعد از تقبل بساط خدمت القائم با برادر فرمود (الحمد لله جامع الشان بعد شانه
 و واصل الحبل بعد شانه)
 و دیگر در جمعه او و هر در رسم عمیل الدوله محمد و محمد و علی با کرمه عظیم
 بجامع منور آمدند و تمامت عیون و نقیاضه و خواص عیون دولت و خدمت داران فرزند
 و عیون را کمال شایسته
 و هر را خلعت رضا بخت شایسته
 و ابدا فضل بغدادی نصیب در مدخل شایسته مطلعش
 قدر جمع الحوه الی نصابه

و وزیر بر خود عمیل الدوله را برالت از حضرت خفوت بر کاکسلطنت البای بر موی فرستاد
و وزیر بر فتح الملقح معاهد کرد و دختر او را خطبه نمود

و چون از طرف نه الملقح آمده و بموالتش مستقر گشتند و وزیر خرد الدوله بفرمانده خلیفه
شریف ابو بلخسیه محمد بن ابی الحسین بکله حرا الله فرستاد و اموال مغیره بدل کرد تا
جست خلیفه با حال صمیمیت است و خطبه بنابر آیه بود بنام خلیفه موحی کرد این
و طریبا جنتیاز قوافل غایق و خراسان و غزنی و قنده و ما در آلنر و نایس و کرمانه که دست خفوت
مردود بود و بر تمام می بایست گشت و بدین سبب در جریبه شعار مصداق و باطنایه فخر
کرده بودند گشاده و مسلول و است جواه الله شمساعیه خیر لجاه

و در سه مجلس بستید و در جماعه سلطه البای را در بر کنار جنتیم بخت بر زنجی
کار دزد و طعه معزالدین و الدین البلقع ملک شاه تحت سلطنت روی زمره را بفر
طلعت منور فرمود و عمیل الدوله برالت بخدمت آمد و نامه و جامه حضرت خفوت را
برسانید و پوشانید

و در شب بیستمی نالت عشر شعبان سنه سبع و شصت و اربع ماهه سنه خفوت از رجب
و آخرت خلیفه القائم بامر الله عاقل ماند

و وزیر خرد الدوله و سره عمیل الدوله هم رشب مبايعت کردند با سبط خلیفه ضعی
المقصدی بامر الله الباقی محمد بن محمد القائم و از خواص و علوم و کنایه و شعار بخت
گرفتند و عمیل الدوله را با صغیرانه نامزد کردند تا بخت سلطه ملک شاه تمام کند
و ابو عبدالله محمد بن الحسن البیضاوی را بغزنیه روانه کردند بمیسه سلطه با باملفظ البقم
معهود به محمود به سبیل تنگین و الباقی محمد ماکولا را با تمام ابراهیم بکانه بفرستند

فرستادند
و خلیفه مقتدر وزارت بر قاعده ماضی خرد الدوله مقرر داشت

وزیر نفه المملک و پیش موید المملک که در بغداد نائب دیوانه سرای سلطنت بود بقصد
بنی جریه یعنی فخرالدوله و عمیدالدوله و فرزندانشان برخاستند
و چون فخرالدوله آثار نکایت و فساد و سبایت ایشان مشاهده کرد از وزارت استعفا نمود
خلیفه وزارت بر سر عمیدالدوله تفریر نمود
و مع ذلک خلیفه نفه المملک از بن برقیانیان فرو نمایی استاد و المایع حاجب را
بفرمایند بکتاب بغداد فرستاد تا فخرالدوله و عمیدالدوله را در قفس آورد
فخرالدوله که بخت باصفیانه رفت
خدمت حضرت سلطنت و وزارت خلیفه محظوظ به نبین از دوا علی حسن به سله که با عصبه و بر
ایه الوتر بود مقوض شد
و فخرالدوله بحدیست سله بعهده داشت که مهربان و بیرون و غیره و طبع احوال مدن دیار بکر
واقف نام داشت و چون از مکتب می نمود
سله به او خلعت و تربیت می فرموده با لشکر جبار به راه صوب کس کرد
و اسارت راند تا از فخرالدوله در خطبه آن ولایت ردیف سلطنت بشد و برادره
و نوبت و طبع و کس دعالی از آنی داشت
فخرالدوله در باب اجرت نمود و سعی و مکتوبه و آیه و نفی و اموال خزانه خرات
آنجا که تو خسته و اندوخته ملول بنی و اوله بود بخانه محمد ^{۱۷}
و فخرالدوله در حق استاد و بنی ساسکی جبارا و داع کرد و پیش عمیدالدوله منظور
نظر عنایت له فکشت و در اجتماع آلات و ادوات بزرگی و نامدار و استعمال اسباب در
و بزرگوار از بدر در گذشت ^{۱۸}
بعد از آن خلیفه الحنفی با ملایه در سنه یونانیانه در بایع کمال الدوله بمن خادم و کرمه
رند الله التیمی که منشی بود و او بعد مرصدا که استیفا را تقلید نمود بریالت مشتمل
به سواد و استظهار عمیدالدوله تا در از استیفاء نماید بفرستاد

سلطان حاجت فرمود و عمیدالدوله کرة نایه در کشت

و بعد از وفات سلطه به شاه با جبر و عمیدالدوله از قتل دارالخلافه و سعی و کوشش

بر مزاجیه در کشت جناح (۱)

چون وزیر عمیدالدوله بعد از وفات از نایه خلیفه به سر برده و سلطنت آمد باریافت
و بعد از وفات سلطه به شاه با جبر و عمیدالدوله از قتل دارالخلافه و سعی و کوشش
تاج الملک ابوالغیاث که نایب سلطه به بود و امیر بزرگ در کاشغریه آثار عقیقه مملکت
و سلطنت جلایه محمود به ملک شاه کردند و خلعت خلیفه اختصاص یافت
و او با مادر سه تنگانه حاکم بر عزم عز و عجم نهفت کردند

و در شانزدهم ذوالقعدة سنه ۷۵۴ به بر کایده به ملک شاه که بر برادر
غالب گشته بود و مملکت را از وی انتزع نموده بعد از نزول فرود و امانت کش تشکیل
حاکم دار بزرگ تر به امراء دولت بود و لشکر جلایه با او بیعت کردند

و خلیفه مقدس با به بمخاطبات در گذشت و قهره مانده سراف خیزد که موقوف
بود بسمس النهار و امیر الجیش بغداد بمن خادم داماد و وزیر عمیدالدوله را اعمام دانه از بقیه
هم در شب احیاء بغداد بر خلیفه و هو المستظهر با به ابوالعین بیعت کردند
و بعد از بیعت اموال فراوان و ممانعت بسیار از جانب سلطه به بر کایده عقیقه بیعت سلطه به
و امراء ترک و عجم نیز تمام شد

در امانت و ممانعت مال بیعت وزیر عمیدالدوله با وزیر جلاله و تاج الملک و تاج الملک کعبه
و امیر نوسوه حال قتل زان البید و خلعت خزانة خلیفه تقریر می کرد
و وزیر عظامه گفت چون خلیفه تا آنچه مقل حاکم حیرالقباه المستظهر
با به اطلاع می کنید

سلطه به از بیعت طرافت به بنجدید و امانت و ضایعت ترک کرت

(۱) بمادره (معدوسه) که بر کایده

(۲) (آناه) کایده بمادره بنجدید بر کایده بر کایده

در آخر صفر سنه ثمان و ثمانه و اربع ماه و در عید اوله از خلیفه مستقر
و متوکل گشته و از بغداد منبر می شده و سیه بر سینه الدوله صدقه رفت
و خلیفه المستظهر بابه استخالت ادراسل و سایل متواتر گردانید و بیه رفه
خط معبارک بدو صادر فرمود اجب داعی التوفیق باسرف الدیه عمیل الدوله الوزير
فی الباء الی مقترعک و کفر فی الکراخ کمضاء عزمک و فی تنبیه لهذا النداء علی کل
سمک

دور عید اوله از سراطینا طاهر و انشراح صدر باز خدمت خلیفه آمده و زاری را
نقل نمود

فخر الزما بر وردی در مدح و کثفت

یا خیر من و خدمت ابدی المظنی به
مهر خیر تغلب آباء و اجداد
فغاب مغشیت عم بغداد رونقها
حتما اذا عدت لافاقها عادات

و وزیر سده اعز ابراهیم بن علی بن جستانی با عمیل الدوله در غایت معادلات بود و مقصود
و سعایت و خلیفه شاه اسماعیل بن عمیل الدوله را در تبعه آورد و در سالی خدمت ادرا
بعد از این ماه که سخن جانم در تاجیت بجای خویش برده
مدت وزارت سه دویست سیزده سال

الوزیر فخر الدیه منواله دله فخر الوزرا ابونجم محمد بن الحسن صفی الدین الخیر

در رجب سنه خمس و سبعه و اربعه ماه خلیفه المستظهر با بریده ادرا تخلفت کرامیه
مشرق فرمود وزارت بوی تعلیم نمود

و ام مزید المستظهر و حصول اقتدار را دحض فخر الملک به الوزیر نظام الملک
جهت سیه و حبیب الدوله ابو منصور خطبه کرد

و چون ماه ملک اجتناسه به شاه که در عقد خلیفه آورده بودند به بغداد رسید

وزیر ابوجاع در پیسه می شد که در
و خط لایحه مفصلی آنکه در
وزیر در خانه نذر گشت و هزاره بیاید بجای حاضر می و از عیونت و کلفت
تاحتی محتجب بود که سجاده را آستین خود برآورد و عزم برادر داد و آنگاه گفتندی
و خلیفه ای را با وضع در عزل با وضع بد داد

حصن
مرد عیون و جاسان

نام
عمودیه

ورد
عبد العسی

مرد اسب
الکبری

لا عذبني العين غير مفكر فيما جرت بالدمع اذ فاضت دما
ولا هجرني منه الرقاد لذنبه حتى يصير على الجفونه محترما

آخر

وانه كانه من اخوانه النبات فانه قارب به من رحيق

الوزير عضد الدين سيد الملك ابد المعالي النحاس الصفواني

و در علم سباق و استیفا ماهر و آثار فضل و دانسته بر وجهات روزگار مظهر

فاما بخل و مساکى با فراط بروى غالب آید

و چون مستنیر او را محرمه عیاض
خط بادشاه در پیشه قرار داده جمع
دید و اسرار باطنش را بیکدیگر کرد

و در ایام سه شنبه . دوشنبه و یکشنبه و سه شنبه با صالت

عارض بود و مال و فرزند و حجت

و چون در مصافی که میان برادران بیکدیگر محمد واقع شد وزیر مولی‌الدوله به دفعه مملکت را بگرفتند

سیدیه المملکت را بگرفتند و بر سر تخته مسطره اوصاف بسیار از خود نوشتند

اگر کینه لسانه بجایه ملایع العرب سیف الدوله صدقه رفت

و بر صدقه دست حمایت و تربیت او برآورده وزارت دارالخزانه بر وی تفویض کرد مشغول

بروند و تکلیف تمام

و نهایت خست و فرط بخل او مقتضی آن بود که بعد از آنکه کل جمیع و اعتبار حضرت خست

قد او را مستتر شده و مجبور می‌گشت ماند و با اموال و از مطلب و محاط گشت و کوفتی

بر مرا حش غالب شد و بر پوت و قنبره و محبس و کینه بمسکین و بیچاره رفت و بعد از آن

سکالی باصالت عارض بود نه در نیابت و بویحه داده و در انواع ناکامی برآمده در سنه

سبع و شصتاه وفات یافت

الوزیر مجتهد به ابوالفتح علی بن خیر الدوله محمد بن محمد بن جوی

محمد بن خیر الدوله در برادر سیدیه الدوله هر دو در خفا بودند چنانچه ذکر آنست تقدیر یافت

و او بعد از قتل برادر سیدیه الدوله سال را موقوف و محسوس و معاقب و معتذب ماند

خلیفه المستظهر به در رضایه سنه تسع و شصت و اربع مانده او را بخت وزارت مخصوص

فرمود و در سنه قمرانی مدتی تکلیف داد

و او با تامل و کردار بی برادر چنانچه مرده کرده بود مقدور شده بحاکم مرد میانه

و در تبرع صالح دولت قیام نمود و مرد و قتل و کمال و ادب و ادب و صالح و نایب بود

تا قاصبت با اسلاف خود شروت بسیار بگشت و استظهار می‌نمود

و در صفر سنه شصتاه و شصت و اربع وزارت و کادنه صدارت متوقف شد

مدتی شغل تمام

۱۷ (و سیدیه با که) از پدر مرگید

از ابتداء دولت خلفاء علیکی تا بروز کار المصطفی علیه چهار وزیر در منصب خف انفرم

در مصب (۷) وفات یافتند

اول در یکتی وهو العاکم به سلیمان به عبدالله وحب و خلیف وقت از دی ارضی

دربار کے فرائض

دوم ایہ ذریعہ محمد ابوالقاسم علی بن فخر الدین محمد بن جبریل

سثم وزير المسترشد بالله وهو جليل الدولة صفة

جرائم وزير المقتضى لمراسله وهو عبود الدوله

در مدت چهار سال از خلفاء و زرا (۹) این چهار وزیر در دولت سیر و شدند و باقی

تمامت یا بقیع تر یا در غزل و کخط یا کثه یا در جبر و تکیل (م) یا بایمال قضا و قدر

و دست فرسای خوف و خطر آمدند

الوزير ولى الدولة ابدى على هبة الله محمد بن علي الموفى بالله المطب

خليفة المستظهر بالله وزارت بدو تفويضه ولسه محمد ميكاه ابنه تقيد كاره بدو

و بعد از آنمروه سیالات موافق داشت در باب عزل او و فرمود که چگونه سابقه و در حقیقت وقت

افضی بہ

رافضی باشد
و او را از سند وزارت از عراج حال آنه و بخدمت کتبه شریف و شرفا و شرفه

سلفه و وزیر به سعد المملک کرد تا دیگر باب وزارت بروی مقرة دهند مشروط بدانکه

صديقه بر جاده سبب جماعت استخر نمايه و از ظلم عدو دايه محترمه بگذرد و اهل ذمه را

این برود و رضا با اعمال دیوانی و اسفالت کثیفی میورن میگرداند و ترکاترا برخلاف گذشته

و طریقه خلفا بر درته مقده دارد

واو مقضی الاولیاء از بغداد مراجعت نمود

و اما سوره نجمه در حیات بود و مرگات خدای بود از غرضات ابادی مغلبه مصنوع ماند

بعد وفات سید محمد شریف ظلم و تصرف در کاترا بر قاعده موجود استنیاف نمودند

وایه طریقہ ناپسندیدہ و پیغندہ کی پرورد با بوقت ظہور دولت یاد خواہ جیند خانی مستمرانہ

(۱) در منصب) ادرکن (۲) از ورا بخفا) ابعیه (۳) و سکیل) ادرکن (۴) ابعیغدا) ادرکن

نعم ساجد خلیفه در بارگاه ایزد بر برتعیه یزیدت و بقصد وصل داد
او کرمه بحضرت سید رفت و در دیوانه سلاطین صفوانه تار و زلفات منور شد

الوزیر جمال الدوله شرف المکرم البلی الحسن به علی حده

خلیفه المستبد بانه در سال سنه ثلث عشر و خمسمه منهد وزارت را بفضایل و فضایل ایزد بزرگ
در صناعتی استیفا و انشا سبب و غایات بوده است مزین کردانی و او استعداد تحمل اعباء
ایستل بود

خلیفه وقت را علوهت افتخار آه کرده از مرکز خلافت مستقر امامت خروج
فرمود و بطلست تا سرعده مود سلاطین جهان و کوه کشته زمان را بر طریقه اسلام فرمود
هاروم و مامون و معصوم در بقعه وقت و خیر آورد

و اصحاب تخیم و ارباب تقویم نیز حسب صورت زیاده و کمبود اید که جدی بود و در هر نقطه
بدرجه و احوال حکم کرده بودند که تمامت مصوب و مرادات بحصول خواهد انجامید

خلیفه ایزد با وزیر بکفت

وزیر معایه جده و اجتراد دینت و با معاندانه سرطیه و مخالفان دولت حقوق و مقررات
در اطراف حیره امانت شیرکیر و قزاقی و یرقوس باز داد و او سقردلی
مکانات و مراسلات مواز می داشت و بعلایه خوب و تأملات مرغوب و امیدها و نویدها
موعود و مستطهر می کردانی و با وزیر خانه کمال الهی علی سحر می در باب اعمال و اموال
مناقشه می نمود و منافقها می درزید

در آئین ایه احوال خلیفه را عراغه فدایایه ملاجه و ملاحه فحایل کار د

زدند و وزیر به را نیز قصد کردند

الوزیر صده المکرم شرف الهیه انوشروانه به حاله

واسطه عقد و زراد عرجه نویسه با استکمال آلات ترفع و استجماع اسباب تمکین و استیجاب
ادوات وزارت و استعداد اعتناء منصب جهالت و صدرات بود

و ذکر هاشم در آناه اعیان و زراد سرطیه خوانده
وزارت خلفا المظفر بالله و المستنجد بالله را تفضل نمود و آنرا ستوده و راه کار باید کار داشت
چنانچه در توفیر احوال و شرح بر رویه او در وزارت سرطیه بجا می نمود مطر و طوفان

الوزیر عوده الیه

کشفیت افضل و زرا خلفا و المفضل فاضله و زرا بود قلمه محمدانست مشاطه محبا و عروس
ملاک و دولت نامه مبین اسرار تربیت و کثرت فاضل و باسع دلفی الجیب و مشرع بود
و بر وجه بصیرت و شرافت معانقت آمده نمود و در بسط و گشاد رسته و داد و گرفت و زرا داد
او در مملکت نظیر و حال نه است

و خلیفه المقتفی لارایه بین اصابت رای و تدبیر ممالک آری او با سلسله دولت
محمد به محمود به محمد به ملک السجوق و زید بالله علی کوجان بر در بغداد و صاف داد
و است او غالباً و طوفان بر وجهی شش گشته با همداد آمد
و وزیر عوده الیه راست در زینت آه نفع

ان کان بین صرف الدهر من رحم موصولة او ذمام غیر منقصی
فبین ایامات لاق نصرت بها و بین اماره در اقراب النسی
و بعد از آن طریقه تردد و طریقه بغداد و سنا و قیام و ایامه در دیار عرب و مدینه و کثرت
و خلفا را تمکین تمام حال شد
و وزیر عوده الیه وزارت المستنجد بالله نیز بر وجه بصیرت نیز به قدرت نمود

الوزیر مؤید الیه به القصاب

در خلیفه الناصر لیلین الله بود و وزیر عوده الیه صدر قوی نفس متوجه حال
در عهد سلطنت سوره نکش خوارز شاه با خلعت دار الفروقه بر آمده رسید

(۱) (لاقی) افزوده و گفته شده اوده بگشوده

و در راه از ارکاد وکیل و سول و خلیج دادیش نگاه جمعی انبوه و صاحب کردانید
و بسبب این بیایم فرستاد که ادب و تواضع باد و از انبوه جویست و سول که
در برهت خلعت امیرالمومنین اقتضای آن کند که سله نه افتاد بر سر استقبال
بخویشته چشم فرماید

سله را بر خاطر گشت که مکرر غیری دارد لشکر جبار فرستاد تا ایشانرا
باقی صورت و اشنع وجه مطرود و مردود گردانیدند و سله و هشت میانه را از خانه
سله بالا گرفت

و سه دیوکل همیه وزیر با عساکر عزم و طبقات لشکرها و ششم کرده نایب
بر عزم بجایه با سله به بواز آمد و منبر بر بازگشته و فایز یافت سرا و را
در تاقوت از جنبه جدا کرده بخود سله نه آوردند و بخوار از فرستاد

الوزیر (۱)

(۷) بایم و کتبه قمار بیاضه بنویسم

برده ای که نوزده ۲۸ ۲۹ و چهل و نوزده ده تا ما بیاضه بنویسم

الوزیر ابو الحسن العتبی

تقدیر وزارت امیرنوح به منصور نمود و در غنچه شهاب و ریاضه عمر بر و جری
تکفل آن خطیب کرد که روزگاریه تابع مفاخر و زاری ناعدا و روزنامه آثار
فرهاده لغایت شعرا آمد صاحب صیقلی السیف و القلم و داناه و صالح امور
دیوانه و ششم بود

و اول تبریزی که در حلقه عقد و قضا و بصره امور کرد غلام امیر ناصرالدوله
ابو الحسن ابراهیم به سیم چوبه بود که اباعبد سیمه داری و امارت خراسان به دست
و بسبب عداوت ایام حکومت شیوه غرق می در زبیه و از خدای انعامه و رواج نگار
و تراوی در مساحت انقباد احلام در وقت فرمانده درگاه سامانی محاسن و در مجری
و حسام الدوله ابو العباس تاش را که حاجب بزرگ خدمت بود و بی مقام او

بخراسان فرستاد

و عمید الدوله فایز خادم را که تا یکی حضرت داشت در مکتب او روانه کرد
و مقارنه و حول او بنیاد بود فخر الدوله ابو بویه و شمس المعالی قابوس به و شکر
از محاربه که با مؤید الدوله ابو بویه کرده بودند گرفته رسیدند و آن تاش
استیارت و سعادنت نمودند و از حضرت بخارا امیر رضی نوح با عانت و اعانت
در دایره بخت و مملکت مثل رسید

تاسه و قابوس با فخر الدوله شمس المعالی بدرگاه فرستاد و در مصافحه که با مؤید الدوله

دادند منتهی شد و بنیاد رسیدند

در آنجا که با فخر الدوله فایز با ابوالحسن بنحور در قصه زیر متفق و متفق گشته و فوجی غلام
درگاه را بقتل او داشتند و بنیاد شمس و در بیهوش و تیرش محضی کردند

الوزیر ابو الحسن المزنی

و او مستحق دیوانه سامانی بود بعد از قتل ابوالحسن عتبی وزارت را تکفل نمود و استیصال تحمل اعدا

نداشت و از عهد آنه شغل نفسی توانست نمود وزارت بعد از آن به غیر دارند

الوزیر عبدالله به غدیر

از عهد و زمانه و زرا و کوه کشته کجا بود و با آل عقبه در غایت معادلت و مشقه بود
و تدبیر ایشان را منکر و ضایع ایشان را قصد
در عطف و دناست تا سه که ضعیف و مرئی و زعیفی بود معزول کرد و احاطه بر کار داشت
خدا ساه باز با ابوالحسن سجود داد و تاش کریمه بکر کاه رفت
و ابوالحسن بعد از دو کاه ایستاد دیگر در عمارت و سیه دار بر سر برد در شب با بر عطف
بمرد و در سینه عمارت الدوله ابوالحسن سجود فایم مقام بدین و در تدبیر اعمال و تهذیب اشغال
در تشریف لشکر و در جلی با قضا الغایه رسید و کار و راه روز بروز مزید متعدد و در و نه استیلا
می پذیرفت تا او را از حضرت بخارا لقب امیر لاریه الطوبی السماه نوشتند
و بطور و غدر او را محض آمد بر عصبیه با ولی نعمت و بادشاه خود امیر رضی سامانی و با تقاضا
فایم قادر فاجر ببقراط خایه ملل کرستانه مقامت و مرگت کردند و او را برانزع صلاحت
از خانه ساهانیه آغاز شدند تا بحریر و سینه عمارت ایشان بخارا آمد
و امیر رضی سامانی محض و تخی و تخی در زنی شکر با مویه رفت
و بقرا خانرا رضی بر مزاج و ریشت و تبرکستانه مراجعت نمود و امیر رضی سامانی باز فقر عزت
معاودت کرد و در تدبیر چگونگی انتقام از ابوالحسن و فایم با عصبیه و عواض خود معاودت نمود
و ایشان را به فرار رفت که با امیر سبکتگین که حاکم و مدبر غزنیه و سینه و تهنیه بود استخبارت
نمایند و با سینه عمارت انحصار نایمی را که نائب و ولی در بود لغزینیه فرستادند
امیر سبکتگین اجابت نموده با سلاسل سبکت و خلف خود محمود و لشکر و جوار و مدبر بسیار
به راهت آمد و رضی بخارا آنجا رسید
با تقاضا با ابوالحسن و فایم و صاف دادند و شامت کفرانیه نعمت در روز کارانه و فخر
رسید و منزه و کریمه بکر کاه رفتند
و امیر رضی سامانی بحسن مجازات معنی شکوه سبکتگین و بر سر سینه تمام نمود و بالغ و با سینه و خود

الوزير ابو العباس الفضل بن احمد الافندي

سببہ رقم اعتماد صفحہ حال ادکشد

والله

(۱۶) دعوت به صلح (وزراء اسلامی غزنی) چند (وزراء ال سلطنت) کجی (وزراء اسلام آباد)

تساری نمود و عریبه دپستی آغاز نژاد وانه خط فخط مقصود برارشته وزیر و زب
و تاراج خانه اسبه و سوانانه در ورطه صادره و صافیه خاد
و اتفاقاً سعه در صحنه سانه نهضت کرد و در غیبت رایت لطف و وزیر و غوث
سیری نه

الوزیر حسن الكفاة ابو القاسم محمد بن الحسن الميموني

بیشتر مورخانه بادیه و مذکره یاده روی در بطور توارج و در فروع مبار حسن میندی
نویسنده و گویند و این شخصیت هر چه در حسن میندی در عریبه بر سبکبندی عامل و نایب است بود
و بواسطه رفیع (۱) کرانه که بر روی کردند و نسبت خجانی در عریبه در اموال و اعمال بد و نمودند
امیر سبکبندی فرمود تا او را بر درخت صلب کردند
و بر سر خط طوطی الحسیه روضه که محمود در ملک تعلیم و سفارت با او هم در سوره
و سباحت شیم و در جانت کرم و در حقیقت تعلیم و علوه و حقیقت دین و درم بر روزاد و کبر
عالم فافه آمد و در حقیقت مکارم و فضایل و عالی بر معاش اکام و افاض و عالی محلی و سانه
خوشه جلایه فرود را در ازاد شعاع رای عالم آریسه بمحابه دره ناره میدیدند و دنیا را
بجاذبهها در جنب حق آسمانه فتنه نقطه ظهور از نقطه دانه قصه می کردند

سده رفیعیه مینات اهل فضل و مجمع اباباب و علم
شعرا و مفلو و ادبا و متقن بضاعت هر خود نظماً و نثر بر روز نازار دولته
می آوردند و باغی نماده می فرخند
مشریان صاف حسن یزید صفایذ رفیت و زلال عدل بهجه بر یزیدش نم گرفت
در تبارش صبح طاعت سعه محمود او صاحب دیوانه و رسالت بود
جذبات غایت سعه فوطه فوطه او را از درجه بدرجه ارتقای داد تا مستوفی و عالی
گشت و شغل عرض اگر ضمیمه آه شد
و بعد از چند سال تصرف و عمل حکومت مجموع بهادر فراسانه علامه اشعاشه آمد
لا روزی (و قیعت) اوله مکته

داد از عهد و تمامت آن اعمال بر وجه بصیرت تقصی نمود
 و بوقت آنکه مشرب علمیت سلطه بر وزیر ابوالعباس اسفندیجی تغییر یافت
 و او را مجبور داشتند موجهه دیار دهند که خواجه حسن را بخراسان فرستاد
 تا جبات اموال و خراج نمود و آنرا شهادت باظهار رسانید

و بوقت مراجعت مایات سلطی اموال وافر و تحف متعارف بخدمت سلطه آورد
 و رعایا و خراسان را خلاص و هواداری و مطبوعه شدند و زمانرا (۱) بنما
 و کسکه مطلوب گردانیدند سلطه در منصب وزارت بدو ازانی فرمود و علمای
 حلق و عقد نمود و زمانم تشبه و بطور صالح جمیع در تقصیر شایستگی او زیاد

و وزیر ابوالعباس بسبب آنکه در غربت پیاده و بی پایه بود امثال
 و مستبد دیوانی و تقدیمات و احکام سلطی را فرمود بیایستی نوشته و نیز
 احمد حسن اسارت ماند تا برقرار کنیم وقاعده سالف تقدیمات و بروات
 عجل نویسد

و توفیقات و ضامنت کردار و رسالت بوقت آنکه و کتوبات برعت
 آنه خواجه نامدار و دستور بلند مقدار در اوقاف و اوصاف و بلاد و دیار خود
 لطف امثال و اشعار طیار و ستیارسه

و خواجه احمد حسن را بعد از نوزده ساله تملک در صدد وزارت و کمانه
 قوی داشتند و آغازیند عثرات او را راست و در دفع سلطه عرضه داشته
 و اصحاب و رفیق و مظالمنا بر نفع اغالبه

و خوار از شاه التوبه نامه که سرور غلامه و بزرگ عجب و مقدر نواب
 بایست سلطه بود و علی حاجب خورشید که سلطه اعتدال ملای خود بروی میبشت
 (۱) و زمانرا (۱) اقلیم (۲) و (۳) (۴) (۵) (۶) (۷) (۸) (۹) (۱۰) (۱۱) (۱۲) (۱۳) (۱۴) (۱۵) (۱۶) (۱۷) (۱۸) (۱۹) (۲۰) (۲۱) (۲۲) (۲۳) (۲۴) (۲۵) (۲۶) (۲۷) (۲۸) (۲۹) (۳۰) (۳۱) (۳۲) (۳۳) (۳۴) (۳۵) (۳۶) (۳۷) (۳۸) (۳۹) (۴۰) (۴۱) (۴۲) (۴۳) (۴۴) (۴۵) (۴۶) (۴۷) (۴۸) (۴۹) (۵۰) (۵۱) (۵۲) (۵۳) (۵۴) (۵۵) (۵۶) (۵۷) (۵۸) (۵۹) (۶۰) (۶۱) (۶۲) (۶۳) (۶۴) (۶۵) (۶۶) (۶۷) (۶۸) (۶۹) (۷۰) (۷۱) (۷۲) (۷۳) (۷۴) (۷۵) (۷۶) (۷۷) (۷۸) (۷۹) (۸۰) (۸۱) (۸۲) (۸۳) (۸۴) (۸۵) (۸۶) (۸۷) (۸۸) (۸۹) (۹۰) (۹۱) (۹۲) (۹۳) (۹۴) (۹۵) (۹۶) (۹۷) (۹۸) (۹۹) (۱۰۰)

و خواجه احمد حسن را معزول فرمود و با انواع مهملات غنیف او را تعرض رسانیدند
و مال دولت و اسبابش در حوزه تغلب یوانی و قتل سلطه فی گرفتند و مقید
بقلمه کالنجار از قلاع هندی سانه موقوف و محبس داشتند

الوزیر حسن بن ابی الحسن به محمد به العباس

سلطه محمود بعد از عزل احمد حسن میخدی در نعیبه و اجلاس و زیری دیگر از برای
ارکانه دولت النوره تاش خوار شاه (۱) و علی حاجب مقدم غلامان و خواجه
ابو نصر مشکانه منشی و ابوالحسن عقیلی ندیم و ابوالقاسم کبر عیاض و غیرهم
استشارت نمود

همگی نامه در ۱۵ ریم دیوانه سرای سلطنت نوشتند و نام وزارت
شایان را نوشته بر سر فرستادند

ابوالقاسم عیاض را فرمود که اگر وزارت هم مقل عرض محل ماند
و ابوالحسن سیار را گفت که شایسته است اقامه بالا و مقامه او را
دوست نمی دارم

و ابوالحسن عقیلی را فرمود که ملک تخت و کتانی طبع است
و خواجه عبدالصمد را بسود و لایق نکرد فاما گفت که او که خدای
النوره تاش خوار شاه است و اگر وزارت ملک مستغول گردد ولایت خوارزم
بی مدبر و طایفه ماند و آنکه لغز مضطرب شود

و حسن را پسندیده داشته فرمود که بعلو نسب و کمال حسب و کفایت
و ثروت از همه فایده است لکن حدیث سن و عنفوانه شایب مانع نفوذ
وزارت بود

ارکانه دولت حیو و جواد را بسود بهر به موجب شنودند دانستند که مایه

(۱) خوار شاه (۲) ابیلبیر (۳) ابیلبیر (۴) ابیلبیر (۵) ابیلبیر (۶) ابیلبیر

مقتضی تفویض وزارت بود

بالفاظ و گفتند از وی شایانتر و مستعدتر و از آنرا کسی نیست
و سلفه را ملوث نموده و سه دیگر روز خلعت وزارت پوشیده بمهمات دیوانه
و محال است متغیر نمود

و چون در استیفا و سیاحت و انشا و کتابت دستی نه است و تجربه
روزگار مرهذب نشده بود در این مقل بزور خط عشوائی می کرد
و مستی در تاریکی میزد چنانچ سلفه را همان سال از تفویض آن منصب
برویش جای داشت و وزارت داده او را یکی نکرد از طرفها بر آن که
آن پادشاه را در خامت عمر دی نمود

و چون سلفه به محمود دعوت خود را اجابت کرد و بر دوش و شیت او
کرانه بر سرش را محمد از جوهر کانا به طلبیدند و بر سلطنت نشاند
و بر چرخند برآورد در صدر وزارت بود و در هوا داری سلفه به محمد جانب
سلفه به محمود که در به وقت بعز بود از دست برد و بر هر نوع حرکات قولاً و فعلاً که
موجب تعییرای و محط خاطر آن پادشاه شد اقدام نمود و بر حلا رونی بر زبان
راند که هرگاه که محمود پادشاه شود سلفه را برادر باید کرد
تا لاجرم محمود حلا را از برادر خود انتزاع نموده بر بر سلطنت مستوی شد
حسین را به برانند انداخت خلعت مصرایه پوشید و قریطی و باطنی است در نیابور
صلب فرمود و مرعاه و ممتد به بر نه نشاند فرستاد و خواهر محمد حسن را که موقوف و قیام
بود از قلعه با کالنجار (۱۷) بختیاری سلطنت آوردند و پوزار سه نفر فرمود

فرده الله الى حاله و رده الله الى حالها
و لم یکن اول عاریة قترها الله علی الرا

در کمال و نیم در وزارت و هم بماند

(۱۷) کالنجار اذین

الوزير الفضل احمد بن عبد الصمد السمرقاني القنات

سلطان محمود بن اوزون حسن خواجه عبد الصمد را كه با قعه طوائف و زرا
و قرق مقدم معتركا عهده خويش بود و در خوارزم وزير الموده باش خوارزم شاه
استغاثه و استخاره فرمود و منقذ شغل وزارت مصلحت گردانيد
و آنه خواجه بزرگ بر و جرای تهنيت استقلال دولت و تدبير امور مملکت فرمود که
دستور و زراي جلالت و قلندر مدبرانه زمانه و چنانچه در مصاحبت قلم فی نظير
و حال بود در رمضان پنج و ستاد مشاير اليه روزگار آمد
هشت سال و وزير سلطان محمود بود و دو سال از انکه پسرش سلطان محمود
و چون بقصد امراء حضرت در قيد و جيلافه دشمنانش کمر در شيرين تعبیه کرده
بود دادند و از ان وقت یافت

الوزير جمال الدين السوفي

سلطان محمود بن اوزون حسن خواجه جمال الدين السوفي را كه با قعه طوائف و زرا
داده و در اسطر صغف مای و سوز تدبير و تجر نفس بعد از دو ماه استقلال بداد استغاثه نمود
الوزير عبد الرزاق بن احمد بن الحسن الميموني

سلطان محمود بن اوزون حسن خواجه عبد الرزاق بن احمد بن الحسن الميموني را
و آنه خواجه عالی نژاد و الايام در افاضت بحال نیکوکاری و تدبير امور مملکت داری
بر مقتضى مصالح
با قصص العاينه برسد
جمال صفت بحال عقل آراسته آمد و بنا هفت قریب بوجهت ذکر بزرگوار
تغیث سال وزارت سلطان محمود و چهار سال وزارت سلطان عبد الرشید بن محمود را اعتنا نمود
و چون سلطان فرخ زاد به محمود و الحی مدد ملوک و شرف وزارت بخواجه رسید

فرزاده داد

بزرگوار داد (وزیر) کوی با کلیله و درک صی ۸۸ ده (که خدای) دیده کجور
مکرر بنوعده بخارا که خدا از کون

الوزیر الحسین بن مرزوم^(۱)

او در عهد سلطنت محمود نائب وکله حایرین شده بود و در نوبت سلطنت محمد
بر حادّه حزم و احتیاط مستتر گشت و رضا جوئی و رعایت جانب سلطنت سعید را
الزام نمود تا لاجرم بوقت آنکه سعید سلطنت نمود او را بمنزله تربیت مشرف داشته
مشرف خزانة کردانبه

و در عهد سلطنت فرخ زاد به سعید دوا ل بشیوه کفایت و درایت و عنفا
و دها و نارت کرد و در حبس و عزل سیر گشت

الوزیر ابوبکر به صالح

سلطنت فرخ زاد به سعید آنکه طوطی را که در برهنه مدتی سیال حاکم و وزیر بود و فرزند
او را در راه دیار مقامات و نارت گشت و با دایب سواری و تیراندازی و مبارزت
آراستگی داشت و وزیر گردانبه
و در اوّل عهد سلطنت ابرهیم به سعید در سنه وزارت تنبغ اتران و غیره گشت آنکه

الوزیر ابوسهل اکهندی

سلطنت ابرهیم به سعید وزارت برین چنانکه منشی بایرگاه بهر و زور و عیش بود و از تحویل
افاق عصر و قروه مصاحف و غیره تقریر کرد و با خبر بودی سفیر شده در قبض آورده
و جلایه جنبه را آسیب گشت و تکبیل میل برانیده

الوزیر عبد الحمید به احمد به عبد الصمد

سلطنت ابرهیم به سعید ابرهیم زاده را بوزارت ملای خود مخصوص مشرف فرمود
و بیت و کوی وزارت سلطنت ابرهیم و سی و هفت سال وزارت سلطنت سعید به ابرهیم را
معانقت نمود

و در سر مودلت و انصاف و قطع مراد خود و اقتضای و اعلام معالجه احمد را
و احیاء مردم و صبر و استقامت و احسان بر همه نامداران فرمود (۲) و بطول عمر و طبیب عیش
و اعتدال مدّت دولت و تعدادی یاب گشت از روزهای ماضی در گذشت

(۱) (و قروه مصاحف) از سرگزن (۲) (بسی فرود) از نندیه



و استاد ابو الفرج الدوفی راست در مدح او
ترتیبی در وقعه دبه در حدود عبد الحمید احمد علی محمد زراد
و در اول عهد سلطنت بهرامشاه به معبود در طر شادت یافت
وزرای سلطنته آل سلجوقه

چون به مقتضی (ان الارض لله یورثها منشاء منشاء) مطابق مصالح مریع کون
در تقصیر قدرت سلطنته آل سلجوقه با بقایه عالمیانه مقبول خالق و مخلوق بوده آمد
و از جیحین عبره کرده بخارسانه رسیدند
سلطنته اقبال ایران به معبود به محمود لشکر بطرد و جمع بشارت به نرسند
و دستاویز بکشت و معبود به منزه شده غرض و کاتب لشکر و جیحین علی صلی
اسیر بشارت به نیابت به توقیر کردند
و بعد از آن سال را به الطاف بود تا فی که از سورین المعتر عامل خراسان
نیاه بشارت به برده بود مد براموز بشارت شد
و در سلطنت ایران بشارت به نرسند و هرگز و در بشارت طغریلک در عراق
بسلطنت نشست عملیات البصره بتکلیف و آیین تمام متحمل اعباد و وزارت
محال مساره و مغایب گردانید

الوزیر عمیه الخلیف ابو نصر الکندی
خدا من وزارت دولت سلطنته و بایر قهانه اسلامی چنانه باری شهب
نهشت روی زنده فحوی بزرگ عشق و طراز اصحاب داد و دهسه آمد
عقلی وافر و فضلی متکاز و مهادق رشیده استیفا در اعلی مدارج کمال و در تقیه
صفت انت نظماً و نثرأ بقصه چنان و بخت عظیم الممال و بقوه دها و صنوف غنا
و اتباع سوس اوصاف و عدم فواید اعتساف واحیاء آثار سخاوت و استقامت
استقامت و قوت از اعطایه جویایه ممتاز و بر اعوانه دولت سرفراز آمد
(لا) (الرومی) (ابو نصر الکندی) (و) (نیشابوری) (ابو نصر الکندی)

دستال وزارت سلسله طفل بیدار بنویسند و هر چه نصیحت نمود
 و چون سلطنت بسلسله الباسمیه رسید او را در قضا آورد و مدتها مقید داشت
 و بر وجهی شیخ و قضا فیضی (۱) همان گشت و اعضا و جوارح او در اطراف
 و کتاف جریا مقید شد
 و بعضی آورده اند که قاصد ماسعی در نفی و خلوص نفس و طهارت بود فلما
 در دمیة العزیز که در وقت ایشان تألیف کرده اند چنین مکتوب است که خلوص نفس
 در باب اد ماسعی مشکوئین ذکر نموده است و در خلاص و مناصب انقیاد (۲)
 و حسن اضطرار اجترایا نموده و المودة علی الرواة فیما اختلفوا

الوزیر دفع الملک قوام الیه الازمان
 ابوالحسن به محمد به اکبر الطوس رضی الله عنیه
 صدر جریه و وزیر اعالی شاه و به بیت تصدیق قرابته و لایمطانه و قریظ
 مدبرانه مطالب روی زمین در باقعه معاشرا صاحب حکم و تعلیم بود
 بنایید اسماعیلی و توفیق بزدانی موقوفه شد
 کتلت معدلت بایریم سالی محمد اصداغ اقبال و حلال سلطیه جریا و رای
 خورشید و ارسه مورد خردد امانی و اعمال جریا عاید شد
 وزارت سلسله الباسمیه و آتابکی و وزارت پرش سلسله میکشاه را
 اعتماد فرمود
 بر اصحاب حکم و قریا به احوال بزرگی برگزشت و کرده جریا را
 روز کار را بکند قهر و شوکت
 و در غلواء دولتی حیانه و افسار غلطی حیانه و افسار غلطی ضعفاء
 رعیت و بجای لایه هر ولایت رسید و باز نهاد و ابوال و شیخ نیز نفسی داشت
 (۱) (فطیح) (۲) (اسار) (۳) (ایمیه) (۴) (والامطانه) (۵) (ایمیه) (۶) (والماء) (۷) (والماء) (۸) (والماء)

و اوقات و ساعات را مستغرقه در عبادت گردانید و اموال جهان را بر اهل علم

و اهل فضل موزی داشت

و بانگاه بقاع خیر و احداث اموال را در اقطار دیده و ممالک عرب و عجم

اسارت داد و سزای اوقاف و مسدودت بسیار کرد

و از انچه نظامیه بنهاد داشت که سرحد بقاع خیر بود است

کبریا و افاضت روشنا که با لایحه حکام و اساتید در افاضت طراوت نفاذ

و نهایت حقیر

و ضا و قدر گرفت

هم عهد با وساده او تحت سلطنت هم عقد با عمامه او باج ضروری

و فرزندانه و دامادانه و علائق با بایان حکومت و امارت در ممالک بیشتر گردانید

و نغمه اسلحه را بدیشان معهود و حکم فرمود

و همچنانکه تدبیر امور دیوانه و ولایت استعالی نمود تربیت سپاه

و تعبیه لشکرها قیام می فرمود و در حروب و صفایا خیره شده و سزای و عداوت

بر مقدمه و منفردی تمامت عسکر رفتی و بیشتر احوال قتال و افتخار و در خطب و حربه

کردی و در جمیع موافقت و مقامات غالب و مظفر اند

برای جنتی و تدبیر رضی دولت سلجوقی را ابرحق تمام داد و مملکت ایشان را

ترقی بکمال رساناد

و بمبارکی دم و قدم و میامینه کلمات و قلمداد رونویس با سحرهای بسیار

و مملکت شاه مضاعف شد و ذکر جمیل و صیت باقی ایام پادشاهان نامدار بسبب جمیل

ایام سوره رفیع مقدمه بر صفحات لیل و نهار در افاضه اوقاف و یادگار مانده

و مبدآت و خدایات نهی بر روی رزگار سجیس (۷) الدیالی و انوار باقی

و باید

(۷) (سجیس) اولی کرک

و با خرد سده به ملک تاج الملک ابد القاسم از وزیر زادگاه شیراز
و مجید الملک ابد الفضل از برادر ساهتم که مشرف ملک بود در قصد ادا نقایه کردند
و بترتیب و تقویت ترکانه خانومه مادر فرزند سکه نه نکایت ایامه مؤثر آمد
و از سده به بیغامی محضی بخوار رسید مستحق بر آنکه محالست مرا بفرزندان
دادی و در ولایات ادا داده نشاندی و در اطراف ملک غلامان کما شست
و در الکاف بود خوشانه بر آنکه دی و بر هر ناحیه از ایزله و نوره و نواب فرستادی
مگر در ملک سربل و انبار منی بفرمایم تا دویست از بیت بردارند
و مردم را از استعانت تو برهانند

خواجه بخوار گفت سده به روز میدانکه مه فرزندانه با او در ملک مشایخیم
سی سال شد تا این قاعده قطعه است اما دویست را که فرموده است اگر از سیه
بردارند تاج از نیز بردارند که کار داران قصه و قدر در دیوانه ازل آمد تاج
و ایام دویست را بهم براده اند و انقطاع قصه نباشد
ایه ختم کوشیا خود فانی بود که چوبه باغرا در سناه مدینه خدیایه
ملاصد آمد خواجه را سپید گردانید سده به ملک شاه بعد از یک ماه

چو باز و داع کرد
و عقیب قتل خواجه و فانی سده به مستانه آمد چنانچه گویند کردی دیدی
و نواب بر سر وقتیه سر بر آورد و ارانتم با اوفاد در بلاد و بلاد بقتل وزیر
و وفات سده به در جنبش آمد

و تاج الملک ابد القاسم را غلامان نفی در لشکرها بکار دایره
و مجید الملک ابد الفضل هم را بعد از سی بقصد و محی طوبی الملک به
بایره کردند و تاج الملک غوغا لشکر در بر سلطنت سده به بر گیاره بنیج مجتار کردند

(۱) و اراقیم اوشیه

الوزیر عز المملک ابو بکر به نفع المملک

مردی شریب و خیر و دین و عیال و فرزندان و در شهرت و شرف و قوت
از دولت و جفا و مملکت و از تیر و آتش و غافل و متلاطم بود
و لکن به بر کید و جود عدم استعداده معلوم کرد این عیال از وی فرستاده
به برادر سه مؤید المملک داد

الوزیر مؤید المملک ابو بکر به نفع المملک

و امضا عقد فرزند به نفع المملک بود و علی القیوم و صاحب کیم جامع میان فضیلت و سیف
و ادب و قلم بردای نیکو نامی و شرف و مروت و لباس کار دانی و کفایت مکتبی
و بقوت بطش و اهت نفس و قوت و قوت
و چون به نفع به نیکو نامی و محاربت نعم خود است و از این و قوت و کیم مملکت
خروج کرده بودند لشکر کشید این وزیر مرتب سپاه در بقعه لشکر بود و همه تیر
و صراحت و بر کید و گرفته (لا) آمد و دشمنان گرفتار
بعد از آن با همد و کید و مملکت رقم عزل بر صفی شغل او کشید و برادر سه
ضیاء المملک را قائم مقام و ساختند

الوزیر ضیاء المملک احمد به نفع المملک

مردی سلیم قلب و نیکو نفس و صاده و اجتهت پسند به سیرت در حق و عقد و در سیاست و جود
استقلال و قوت نفس و تدقیق بحال نه داشت
در مملکت المملک از مجلس کینه بیش امیران رفت و او را در باب هر چه در میان بود
ترغیب کرد و آنرا در راه بود در گذشت
بعد از آن به کینه آمد بخیرت سر بر سر محمد به نفع و او را بر سلطت و استیلا
از بر کید و تخریب کرد و خروج نمودند

(لا) یا کلبه (غالب) اولی

و بعد از گذر مصافات و جروب غلبه شده که مراد شده و مالد مالد گشت و مؤید الملت

باز و نارترا آتیاف نمود

و عا در سینه بر کباب و را بقصد خنجر و خنجر کرده

و مؤید الملت قی را بر تیغ قهر کرده اند

و مؤید الملت راست در جوب الملت (۱)

دین اند چون بر کبابه و کبابه شکر شده بخند برادرش (۲) سینه محمد آه
و این نوبت دست او بود مؤید الملت در مصاف گرفتار گشت و در مصاف جیل در خنجر
کوشیده اموال بسیار را تقبل و انعام نمود که بخانه سرانه تا وزارت بود و توفیق یابید
و در ترسیده و ساخنی آه و جوب که فراموش بر برود و ناله شده با کتاب
و با یار خود میگوید ای محبت تو کی سبقتیانی مردی یکتا نوبت بقصد سینه
بر خاست و بنده او امان در مصاف قطع کرد و بعد از آن برادرش را بر محالفت او
انگیزت و او را در کمال در جوب کرد و ناله با وزارت به و میگوید
سینه را از اجتماع اینک آه غیرت بر در محالفت که بخوشند از کار به برودند
و بر مؤید الملت را احضار کرد و دست خویش بر گردن زد و با خنجر گشت محبت سبقتیانی
آه فراسه از عجب کیخنده و کبابه در نظر سینه بایستاده

الوزیر سعد الملت ای

در راه سینه محمد که هنوز سلطنت موقوف نموده بود در کجه نائب و کتاب و مدبر امور
و در سلطنته و بر گشت کیستی و فضا فی تمام است و خلوه و ناضی با فراط و با اطراف
معاشه بر شیوه طریقت و آذر م کردی و آنرا توفیق و غلبه دور بودی و در حضرت سلطنت
با تمکین و مقدار بود و نقد عیانت سینه در بار او تمام عیال
بعد از آن قاضی اصغر لاله صدر الدین به خجندی و او همه هند و کشت الملت عثمان به فضا الملت
بقصد آستیه جدوی باز نوشتند و قیاس صورت او را بجای کوشید (۳) و فراسه نمودند که
(۱) ایچیت با بر جوبه قادی بر آجیه بر زهر (۲) (شده) که در فضا (۳) (آئی) او میگویند (۴) (کوشید) اولی

وزیر با امر حده بخارین افتاده و بقیه کرده است و قضایای آنرا منتشر شده
و در به باب روایت مختلف است بعضی نوشته اند که اینجه سمت صدور کرده بود و قتل و حبس
برقضا شرع آمد و بقیه آورده اند که از آن جهت برین امر حده
فی الجمله در بازراصفویه مصطفی
قولی ذلک الله حقا و انه کذبا فما اعتدای عثمی اذا قید

الوزیر خطیر الملاح ابو منصور المیدری الیزدی

از اراد دل و دانه صدور و اسقاط چهره بوده است و بجز جمع
چهل و پنج سال در دولتی سیر طبع بزرگ با کم وزارت با استیفا یا اشرف
یا انشا موسم و دائما بعین و طرب مشغول و از زیور تمامت کمال استغفار
و فضائل انسانی عاطل و از تیرم و تربیت امور دولت متغافل و ذاهل
و در حق او گفته اند

مضی زمن کنت الله فی لاهله وفوت یعنی نشنیدن خبرها
نعم و قد استوزرت ایضا فما الذی یرتجی منه الدنيا وانت وزیرها
و هل خطر یا بن الدیام له دولة وانت علی رغم المعالی خطیرها
روزی که بغداد در کوکبه عظیم با عیاد چهره و صور (۱) دیوانه هم عیاد می راند
سؤال کرده غلام باریکی رسمی نیست یا اگر کن
وزیر ابو العلام حصول که بقیه صنادید اهل عالم بود فرمود که
رسمی قدیم است و تو بوط میفرموده اند

خطیر گفت که لوط پیش از یغیما بوده است یا بعد از (۲)
خواجه ابو العلام حصول فرمود که الله الله ایده الی وزیر پیش از یغیما
بوده است که یغیما خاتم النبیه است

(۱) (و صدود) او بگویند (۲) (یا بعد از او) اولی

خطیر برسی که خود تعالی در بارخ الوطیانه چو فرموده است
 ابوالمعالیه آیت بخواند (افئآتوه الرجال شهوة عهد دونه النساء بل انتم قوم مجنون)
 سوال کرده معنی (مجره لونه) چیست
 گفتند که نادانند که این فعل می کنند (۱)

خطیر گفت که سهل نهید و وعیدیت چهل غیبت
 و قلت مبالغت او بکل حرص بدیهت بوده است
 و هم در جواب گفته اند وقتی که قضایا اصفهان را فرموده است که جبار و جلوس کنند
 الامن مبلغ عقی الخطیرا مقال السوف یورث ابیسیا
 لقد کلفت اهل الدیور
 فی الدفان فی محی مسیبا
 فیرتجل فغن کتب نونی
 بلرد الروم انه کنت الوزیرا
 و چون عزول شد ادرا گفتند

ای خضر را بلی نه نه ناله بدیده می بد

عزیز چمنه می بد ای قلنبا نه جولاه
 و بعد از عزل جنید در مدیست اشتغال و قدری ناصب یوان روزگار گذرانید
 و در حرص و ترس و غم و غم سیرتید و هیچ امیر از وی یادگار نماند
 الوزیر مجرب المملک کما البلقع عبد الحمید الی و ستانی

ابن بکره رضعت و در غمت و بدار علم ضاعت کتابت و براعت بود و در معرفت ابواب
 کفایت و تدبیر اصناف شامت و اکتاب سبب معالی و تحصیل ادوات بزرگی
 بغایت امد و اوصی می کنند رسید

و در راه وقت که سلاطین و امرا و اهل دیار و سیرت و ملک شاه در نوبت سلطنت برادر می آمد
 بخراسان و غوره و خواهر می آمد بود و وزیر او شد و آنرا خیر بسیار یادگار گذاشت
 (۱) (مجره لونه) لغت: بپرس (نادانان که این فعل می کنند) (۲) (کیا) (از کران)

در همه مواد کسافی از دولت تجری و جمع اعداد مملکت اورا مقام است
و چون فخر الملک به نقی المملک خطبه وزارت را میانه در بست و با انواع خدمتی
و نظایات استعفاء جانبی داده است و امیر بزرگ از غش نموده اموال وافر
برسوت باد وزارت از مجرای الملک استانی فرستاده و موقوف و محبوس شده مبالغه
از وی حاصل گردانید و معاینه نامه درگاه بنده برسانت و تجارت غرضیه بسته
براهشاه میفرستد و در اندک حضرت اقامت نموده از معاد است ناچار شده و حضرت
مستغنیست و محض بدین میسرده بهرامشاه تا روز وفات آنجا و قناعت کرد

الوزیر فخر الملک المظفر بن نقی المملک

نمونه روح وزارت و گهر کاه صدارت بود و بر نقی (وقته علی بن الصقر بن بنی الصقر)
در بهشت منصب فخر الملک بر روی بصیرت و کفایت استوار نمود و امور ملای را در ملک
استقامت اظهار داد و در عقد لواحق و نصرت اولیای صری و از انبیا اذی الحاد و شرک
و از احدث قدی غیث و شل و امانت ستشتر و احباب امر محمید و تربیت علماء ملت
در ترقیه ضعیفای غیث و افاضت بحال رعاب ۱۷ بر کافه بریت ستد بردها و نما
نمود و اجتهادات بلیغ کرد تا ملاحده محمدی فدایا بر اقبال او فرستاده
و بکار داد آید در عین معافیه هماره شد

الوزیر صدر الدین محمد بن فخر الملک

رعایت حقوقه خدمات بسندید و مجازات معنی حمیه بدرسه اید بر سر قانق مقام در خورده
و صاحب شرامت و عالی همت و جز در محنت بود و در ورطات تربیات اتمام
می نمود و در اعمال و احوال در اندک می کرد
و چون به سبب بغیرین رفت و سلطان بهرامشاه از سینه کرم و صوره
بر خاسته بر نهاده گرفت و به مقرف ممالک خزانة ال محمد و سبکباز گشت و به
در صد و چهارها و جواهر و غنای نفیسات و وجه و اختیارات و لایحه نمود و به سبب

خادم و عادی را بحال قریب در حضرت سلطنت فرخ شد و بعضی آید به اندک ساریت
نفاذ بفرست تا در مجلس امر و طلب او را بضرورت جمیع دوزخ هدایت کرد

الوزیر شهاب الدین عبدالرزاق به اسما و الطوق

برادر زاده وزیر نظام الملک بود از خردم آئیده روزگار و محول علماء نامدار بود
در اوائل صبا و بیعتا بشود و با تحقیق احکام شرع و مصطفوی و توفیق بود و اسرار
اخبار و احادیث بنویس استعمال نمود و سرخ شایرا به شرح جواب مشکلات
و ازالت شبهات صرف کرد

سلطه به سحر فرمود تا او را از محراب و در بر امامت بر ساد و مسند وزارت آوردند
و مفتاح مصالح ممالک در کف کفایت او زیاد
و اینچنین در وزارت زقی شد و در سر تغییر کرد و بقواعد پاسبانیده نموده
نمود و اقتراح کرد تا در باب کمال سلطنت او را شریک دادند و بخیل و مصالح خود
خاصه ذات و لازمه صفا شده بود

و بوقت آنکه سلطه به محمد پادشاه در گذشت و بر سر سلطه به مغیث الدین و الدین
محمود با عزم خود سلطه به سحر علینا سپرد و سلطه به با جیش حجاز و حوایل
بسیار بجای آورد و وجه نمود و بر در راه و صاف دادند و محمود و دیگر عاده منظم
کنوار و الاصال در آفاق واقعه متفرقه شدند و سلطه به سحر اعانه نامه و مثال
سلطه به محمود فرستاد و او مطعمه و منظم گشته با امر حضرت بهم رسد و مواضع
بر دستا فکنده و حلقه جدوت از کوسه بکنده بخدمت عزم آمد و عبودیت و غنای
الترام نمود خواجه شهاب الدین و در محاطات غنیف اعیان عاده را بیاورد
و بقانونه محکمت اهلای آنه دایره از خود مستقر و متوجش گردانید و در بدای
وقات بایست

(۱) قریب (۲) از کرد

الموریر شرف الدیة ابو جعفر محمد بن علی بن محمد بن القتی

صفت نزال و مسقط رأس او ده ویدهند است از رسا نه قم
اول که از و طه برده اند بعد رفت و بمکه رسید به مکه شاه بخند و بهند الدیة
کمیتر عارض شد

و در سنه احدی و ثمانیه و اربعه عا یا مرد از عامل نظامی کرده نایب الدیة

اسامی دکن شاد با به شغل را بنوشت

خواهر عیال شرف الدیة را بنهید و در سنه غلور و لغش عمیر حلیه الدیة نوشتند

و در سال ناز و ذوات در هجرت بزرگ که بود عمل مرد بدو تعلو داشت

بعد از آن که گذشت و نایب حرم ساری را که خانقاه مادر سلطه بنوخت و عارض شد

نیز شد و با و الدیة سلطه بنوخت و کفایت و حجاب و با و ای از بنهید و داشتند

و بعد از ذوات و در شهر شاد با کرام سلطه بنوخت و عارض شد و در هجرت و ذوات

بردی انداخت و مسقطی و اجلال و تزیین خلعت خاص در صدر و ذوات

ممکن گردانید و بغایت منتهیه و متوجه و متفرع بوده است و حلیه و ذوات و قاری نظامی

خانقاه با و اقامت و عارض شد و در هجرت و ذوات و در هجرت و ذوات

و هنوز در عیال مرض مرده بود که متعلقه و ذوات و در هجرت و ذوات

از دولت در گذشت و در حله و مشهد امامی ضوی بطوس علی ساکنه التجه و ذوات

مدفونست و دهی بر آن وقف کرده که منال دار تقاع آن در وجه و ذوات و ذوات

و سلطه بنوخت و ذوات او مناسف و ذوات و ذوات و ذوات و ذوات

و رعایت فرمود

و امیر معزی کویه در هجرت و ذوات

صاحب عادل ابو جعفر محمد بن علی

آنکه کشت از هجرت و ذوات و ذوات و ذوات و ذوات

و آنکه کشت از هجرت و ذوات و ذوات و ذوات و ذوات

و آنکه کشت از هجرت و ذوات و ذوات و ذوات و ذوات

و آنکه کشت از هجرت و ذوات و ذوات و ذوات و ذوات

و آنکه کشت از هجرت و ذوات و ذوات و ذوات و ذوات

و آنکه کشت از هجرت و ذوات و ذوات و ذوات و ذوات

و آنکه کشت از هجرت و ذوات و ذوات و ذوات و ذوات

و آنکه کشت از هجرت و ذوات و ذوات و ذوات و ذوات

و آنکه کشت از هجرت و ذوات و ذوات و ذوات و ذوات

و آنکه کشت از هجرت و ذوات و ذوات و ذوات و ذوات

و آنکه کشت از هجرت و ذوات و ذوات و ذوات و ذوات

و آنکه کشت از هجرت و ذوات و ذوات و ذوات و ذوات

دارت صدارت و ادوات وزارت نهشت و توقیفش (احمد ایه علی نغمه) بود یعنی که
 دفعه مالمع بر تهمینه توتی کرد و شتان جابین محمد روم
 ردی علی را دوسا اسناد در دیوانه گفت که محمد احمد یعنی در عیبت نه یکست
 و هردو نام به عیبت علی السوم

جواب دادند که کجی
 گفت که مه توتی را نصیب می کنم و (محمد ایه علی نغمه) می نویسم
 حاضر این مجلس خصوصا افضل دیوانه از سینه آید و متعجب بسیار روی خندیدند
 و هم در دیوانه با معین الدین صم که از کتا و فضل و شمس حضرت سلطنت بود
 سخاقت نمود و در اعاده آن حضرت بفرموده کرد
 او رنجیده چند روی بخانه فرود شد

سلطان با وزیر در به باب خطب کرد
 در بر به حضار او نمود و اعتناء داشت که گفت بولایت معاشرت غزنه میانه دوستانه
 متداول باشد و آنرا دفع و تم نداشته اند و مصادقت و مخالفت با یکدیگر گویند
 معینه الدین صم گفت بر به تقیر اگر با خداوند نیز بدیم لفظ خطب کنند با یکدیگر
 تعبیر خاطر فرمایند
 براه الدین محمود به نقه الدین علی الغریز که از اعیان اوصل غره خود بود در به باب
 بر به گفت

لقد كنت سيد نطع الزمانه ولا رحم الله مه فرزندان
 جوادك عند المعصيه الرحم اذا انت غزنه غزنه
 در روی برای حضار را متنی نوشته میبرد و بر دهنه نا تو قیعت کند
 و چشم شده گفت چند وقت نفوذ کم برات ضائع را متنی بر ظاهر بفرستند
 چگونه سخته و اسارت مرا نمی شنوید
 و در به باب تردید و وعید بسیار کرد

مخاری مساوی و قباچ و قباچ او از حد شرح بیرون آمد
 کمال تر و فرط تر و وصول با تکیه و تعظیم تمام بود
 و امیر معزی لرست در تربیت و تفریح و وزارت بود

صدر بزرگ خرد محمد به پهلوانه انداخت
 چون محمد دید پرست و حیوانه ملای وار

از نظام رسد شد شغل کتی بر نظام
 و زنگار کلاش او شد کاغذ عالم چرخه نگار

باغ وقت را بر رسم او بدید آمد درخت
 سال دولت را ز عدل او بدید آمد بهار

و تیر تیر و قضا مراد بکرا حضرت در بارگاه بیست و نه
 تا امیر خزانده طغیان کرد بسفارت و زلت از سلطه غلام محمد به محمد به کشاه بخت
 سلطه به بخت آمد و تفسیح صورت او کرد

سلطه به بخت را بسع رضا اصفا فرمود و عدل و تیر و تیر تعالی به بین
 مثال داد و با انواع عقوبت معذب گشت

و پس از ادای هر چه مالک آن بود محبس و محبس ماند
 بعد از آنکه نافر و وزارت بعضی از بزرگان گشت که بتوبه در حق تصرف سلطه آنده بود
 و بسبب ضعف و درگاه درگاه برشته بداد طرف توجه نمود شی شتر افکاری شد

و از آنجا در افتاد و بداد هر دو گشت
 و هر چه بخت بالیف ماند بغیره تنوعت اکساب و المون واحد

الوزیر معیالده به محقق المولک ابن نصر احمد الکاشی

حال او نا صبح المولک غریب الحضرة ابو هر اسعیل از قرق بوف از قرق کاشانه بود
 و از حضرت دو پادشاه سلطه به بخت کرد و سلطه به بخت بود وزارت هر چند بداد نرسید
 موعود شده

(۱) (حکایت دار) اوله ده مکتبه

دادار در طبع از دهقنت و تجارت بسیاری وافر و به نظرهای تمکات و جلاله و در برکت
و مرتبت و کثرت و قوت که معنی آن طعم موضوع و نایل مبدل و بر موقبل و عاقبت موقوف
و از موقوفست باقی مانده رسیده و برکت خصال ستوده روز بروز مرتبه جاده علو
می پذیرفت

تا خروج از ملک غایت امیر جماع حاجب کشته به شاه به دقت و جدت فرمود و او را
در ننگاه و در دبار و در قریه و الیاموت و طام و مجمع و در ایات الله اقصی امیر جماع بود
و این خواجگه نائب مطهر و در خوارزده خود را مجله به برادر معیله به به اعمال
و در ایات استنابت فرمود و معیله به را حلازم داشتی تا ایات مهات اقصی و مصالح
خانه و خاصه امیر جماع کفایت می کردند و او بوضع خان را و اطلاع نامه و در وقت
بر معشرت و مواظبت بر معارفه مقبول می شدی

و در وای باز به بردن کار او به انجا رسید که ولایت کاسان را بحکایت به دادند
و در باب منقوشه بتوقع صادر شد و او از راه سخت غرضه همت خراج چهار ساله
برای باب و رعیت مسامحت داشت و اصحاب جوانان قریب با بصلوات کرامیه و ولایت کرامیه
تفقد نمود و در وضع دکنه و اصدقا از خاص ذات الیخود مبالغی بگذارد
و حسن معاشرت و عیبه محاربت و لطف محاربت و کمال لطافت در جهان مکرشت
در کاسان و او را در نجات و کفایت و اراده چند مدتی در اشفای اشکاف
و جوی در محاربتی که میاید بر ایستاده و مدتی قایم شد با آخرت بر یکایه غلبه
و او را به هم بود اسیر تصرفات امرا و مستوی بر دست امیرانار حاجب
بحمایت و تربیت او عزل نام از خواص علماء مدعی که نایه طرافت و مرتبه
مستحق داشت و به انیز و دقت و جوی مشهور کاسان از غیر الحظه انتفاع نمود

(۱) (ارله که) (طیبه) (۲) (خواجه) (اولیه)

و چون از فرط کفایت و کمال شهادت او اینست داشته که شاید که ایام ولایت را باز
از وی فرو کشاید بر قتل او اقدام نمود و بعد از چند سال که معیه الدیه بر روزه حاکم و دولت
مرتفع شد بحکم قضای آن مقصد را بباد گشتن ^(۱)

و معیه الدیه با آنکه بر سر عبد الله به فضل از نهاد و عبادت وقت بود و او را
در وقت مخصوص و بسیار از مکرر اعمال دنیوی و دنیوی و دنیوی و دنیوی
تجدید کردی بسبب آنکه خالص از صاحب بود و در وقت حضرت سلطنت
کرد و در خدمت سلطنت قبول در و اج تمام پذیرفت و در عزم و وزیر سعد المصلح الای
صاحب دیوانه طغرا و استنا ^(۲) شد

بعد از آن مستوفی ممالک گشت

و چون سلطنت وزیر خطیر المصلح را معزول فرمود معیه الدیه محقق الماویل را
بر نقل و وزارت تکلیف کرد
از آن محتاج و مستغنی شد فاما در حل عقد و ابرام و نقد و قرضه و بیس

امور ممالک را مرجع او بود

و وقت مراجعت سلطنت به نجر از بنر دلازه و بر سر او مستوفی الماویل خراسانه ^(۳)
معیه الدیه حضرت او پیوست و ایالت ری بر وی مقر شد و بر شوق کفایت
و درایت مبارکانه شغل گشت و اموال و جوتهات را نقد و باج خزینة سلطنتی می رساند
و با اهداء تحف و هدایا استغرض جوانب خواتمه و اقارب ارکان دولت می کرد
و ایام معالی مقدسی ^(۴) از دیاد مواد حسن اعتقاد سلطنتی در شهادت
و حرمت او می شد تا بر صفحه وزارت تعالیه بدین رسم عدل ^(۵) کشیدند
سلطنت خزانة طبعان سران را باستحضار و استعفاء معیه الدیه بری

فرستاد

(۱) گشت (۲) استغناء (۳) و انشا (۴) ایشیه (۵) (۱) خراسان (۲) ایشیه
(۳) مقتضی (۴) ایشیه (۵) (۱) معزول (۲) ایشیه

داد معیه الله به را از غایت سعه نوبت هاداد و بر عین صوب مستطرد کردانید
 داد بقسوت اعلی و انشراح صدر موجه حراسانید
 تمامت اکابر عراق به جمیع از سادات و قضایه و علماء و صدور و کتاب و خطبه
 و در راه بهر شهر و ناحیه که سید الهادی انجمن را مغفول بایستد و عریع (۱) انعام
 کردانید و بقضیه احسانه نوع انرا بنده و مرید کرد
 و چون بهار طالع مرد رسید سعه با او خلقت کرده مهلت و صلاح در دست گرفت
 و در دیگر روز در باب قبول وزارت از حضرت سعه فرمایا صادر شد
 و معیه الله به استعفی (۲) میخواست
 سعه اعلی بنزه عاجب و تقاضای الیه محمود به برانده قوش و قرب الیه جویبار
 نزد پدر از دستاد و بیغایم مشتمل بود برانست موجب نقادی و احترام از دیگر
 اکوشت که وزاری بسیار از منته وزارت بسط و غضب از عایم کرده ام اسباب آن
 به چه است و معیه الله به باب معذورم (۳)
 در اوقای حاکم در نقایب و زاریات بقضیه الملت الیه تقاضای الملت دادم
 و چون بزخم کار در ملاحظه سیر شد بر خوانسته تا سفرا و خواجگان و رعایا
 حواری و فرزندان سعه الیه با قلم تقاضا و کردانیدم و در مدت باز ده کی بنوی
 او را تمکین دادم که بر تمامت سیریه دولت غالب و قیام و حواریات خاصه
 و حنیایات فخر از وی صادر شد بتخصیص در نظرات خرابه و جویبار غزنی و خطه که
 در تدریس و مملکت و نقایب احوال هر دلیلی کرد متعقبات و امر و لشکر
 بواسطه زحمت خلوص و فطرت طبع او در قضیه سعه متقاعدند و کشته شد
 جمیع از خانوادہ تقاضای الملتی وزارت بر شایسته الیوم عبدالرزاق جریب و نارت
 علم و کمال فضل و وظیفه دایمت و صیانتی که از وی در حساب گرفته بودم تعلیم کردم
 از سوی سیرت و خبث طینت او آله مراده کردم که از اجدهای غوام نایب به باشد
 (۱) و غزنی (۲) استعفا (۳) انجمن (۴) معذورم (۵) نایب

فکلف از ارباب عظام و اصحاب دین فتوی و مع هذا انما من مودع تا او
 حقیقت عتقه (۱) در وزارت دفات یافت
 پس شریف الدین ابو جعفر محسن فقی که معتد علیه حضرت مادر بود در کوناه
 رستی و اعانت و کفایت و دیانت معروف و بزرگ داشتیم
 او خود در عتقه وزارت در گذشت
 و عتقه بدین کار خیر ایجاد افشانم
 چون عدم بمقداد آن کار را معلوم گشت عزت شد دست او گناه گردانید
 اکنون تو محمد الله محمد هم زمانها و شبانه که اهل حق و آثار رحیل
 در غایت که قصدی آن غوری هرگز دانیدی و در دیوانه و در کاه حضرت و بارگاه برادر
 مستشار و موقوفه و صاحب صدر ممکن بوده و حکمت مل به منوطه به امر
 و از جانب ما بر این انواع منظره پیش
 معیه الدین فزازی با اقسام تلقی نمود خلعت و زمره پوشید
 و عتقه او را بدو بیت زمره وضع و قبل با مسجد و مسجد و کس و کس و زمره
 و وزیر معیه الدین در وضع قوانین پندیده و دفع رسوم زمره بگوشتید
 و آنرا خیر و نام نیکو یادگار گذاشت و بقیع خیر بسیار در محال بنا
 فرمود و از همه چیز بواب البر آن وزیر و رابط قهر و است و رابط احمدیاد
 و رابط دیر کجین و اصلاح راه و شارع دیر کجین که معیاره ری و قهر است
 بکج و سندان و اهتاج که ملک ابو العباس صبی بود و وزیر معیه الدین از دره
 زعفران ملطخ خریده بدانه وقف کرد
 و مدارس و مصانع و قناطر و باطات که در اقلیم شره و غربا احداث
 فرموده است بر کمال عتله هفتصد و سی و راضی است

(۱) انغه (۱) طبعه (۲) انقوت (۳) اذبح

و باخرجه وزارت زده می نمود و چون مذهب عدل داشت و در راه مذهب
در قریز و کتبه از مظلوم تشدید و مبالغه کرده اند و ضایع مال را طلبید تا
در بلاد تحصیل نموده هر کسی که خدمت و تکلیف داشت و توکل و جری بوزیر معینه
داده باشد از خالص و در بروج املاک حاصل و رده آن کنند و هم گمانه بر به
موجب تقدیم رسانیدند

در قلع مراغه مرده و استیصال مخدوم قرامطه استین جد و سی
بار نوشت و بارش وقت را بقرقر و قلع باشد برانکبخت تا سلسله به بحر
باشا که حجاز بنای قلع را مامور رفته محاصره کرد و کار برانده میسر شد
و در خصوص بتابیس ابلین و اباصطبل و وزیر معینه الیه به فرستادند تا شور وادی می کردند
و شرط دیانت و قضیم (۱) کلف دواب بجای می آورد (۲) و با قیامت صلوات غیر مشغول
می بود (۳) و محل اعتماد گشتند

روز دوازدهم و نیز تحف و هدایا به نوری را جهت سیرت حضرت ترتیب می کرد
و در کلاس عربی و فنی در اهتتام به دو کلاس می بود فرمود که در آورده آورند تا
اگر لایق است و کابینه می باشد معتبر گرداند

و ایشان را سبانه ایغرا بریکه می گردانیدند و بعد از که در مجموعه درآمدند
در آستانه آن حالت آنه معلوم آنرا از فرصت کرده و نیز با بکار در دند و در جرات
یافت و در مرتبه او گفتند

سرخه بروز کار خنده خویش تا کشیده او بهت فرستاده خویش
و از وی سیری ماند فخر الیه ابو جعفر نام و ذکر او مقرر در وزارت خواهد آمد
و او را بر معین الدین ابو نصر احمد بلقی و کفایت و کم جد و ستم و ملکی و ملقب
شد و وزارت یافت و محاصره حال او مطور خواهد شد

(۱) در قضیم (۲) ای آوردند (۳) ای بودند (۴) ای شد

۵۸
دادند و در بود مصیبه‌الدیه مسعود و صدرالدیه مظفر که بعد از برادر بقیع میر محمد مرشد
از وی دختر خوانده مسماة شرف خانم و در حباله محب‌الدیه محمد میر محمدالدیه علی‌الدیه
سحاب‌الدیه محمد میر محمدالدیه عبدالله به وزیر السید مصیبه‌الدیه ابو نصر احمد
وایه اکابر الکونیه در کاشانه از ذرات وزیر مصیبه‌الدیه از اسباب (۱۱)
محب‌الدیه محمد مرشد و شرف خانم

الوزیر العالم نصیر الدیه محمود به مظفر به ابی توبه الخوارزمی
فضل شجر و در ارقم غنیم خصوصاً فقه و هدایم شرف منقبه و منقنه و در دهنه
فنون حکمت در نهایت کمال و در استیفا و سیاست نیز مهارت تمام داشت
و امام مجتهد حجة الاسلام قاضی عمر به سید الدی و صاحب نصیری در منطق
بنا و ادب تصنیف کرده

اول مشرف مطیع و صاحب سلطه بود بعد از آن شرف محال بود داده
و در عهده وزیر بود به مستوفی شده و بعد از وفات مصیبه‌الدیه وزارت را تقلید نمود
و در راه منصب کما یفنی متمکنه و بار دهنه بود
و هشتاد و هجده ساله که در طینت مرگیده بود او را از نظم امور وزارت
بر قاعده ابریت مانع آمد و وزیر قوام‌الدیه ابوالفتح انصاری در کربنای صرف و دخل کردن
و نصیر الدیه منسوب و موزول بخدمت ادامه الحاق غایت کرد تا در زاویه

بنشیند
قوام‌الدیه یکتای نصیر الدیه به کار سلطه اعظم است خلاق کرده بودی و صانع
اگر سالی دیگر بر بر بنیاد بجای خرقه حی شده
نصیر الدیه یکتا از عاقبت می رسید و از سر می بینیم عیار از حقوق سید بزرگانه
وزیر قوام‌الدیه در سبوت تکرار کرد که (وزیر بود و وزیر بود) تا ایام زوال
کس ندیده و شنیده است

(۱۲) (از اسباب) او را کرد

تلاجم سر در کار کرد و طایفه انت که نصیرالدین طبع عانت مرگ و حلی
 کار دینی نمایی را دقایق سرخسید میبخت همسر داشت و او را سگی نامیده
 و سحر آجال آنکه سلفه بجز سوار غل وزارت اشرف و محال بر دی مقرر نمود
 و او به شرت آنه مضرب بر سر خود کشید و علی باز نگذاشت و او را در شرف بدانه داشتند که
 قصد میل جل اختیار الدین و هر کرد که از این نه خفت و مستوی بر دولت بخیر بود
 امیرالوزراء که وسبه دار بزرگ محتاج و امرا مملکت پست او مار کردند و او
 رقی قود کرد مستی بر آنکه هم ملوک در ستامیر هر خادم است واقعات بسیار
 در توجع و اجازت پادشاه بدست فرود آمد
 بنا بر نصیه مجمع محضی غایت خشن و تفت الدین ابو جعفر که خداوند بود
 و خطیر الدین قوی حاضر شدند
 و نصیرالدین محمود ابوتوبه زهاراً جباراً حضرت فخر کردانید و با ایشان

مجاهد عموده بی توحی در میدان کینه جبرانه کرد
 تفت الدین ابو جعفر نیز بی هشتی طعنه زد و نگذاشت و نصیرالدین را
 باو بیاید است و گفت ده هزار غلام در اختیار من بده که ایشان را روز بروز
 و جبهه باید غنث و کینه فرا می باید آورد و در مقام صلح ایشان خارج کرد و کار بجنب
 و اعتراض ایشان احتمال نداد و تقاعد نمی کند از ترویج جبهه پادشاه دیو بگریزد
 اگر اختراعی رفت عیب بر تو بود که در جبهه تو دوات زیره وضع کرده بود و در پس
 پشت من جبرل وزارت بر تو منقبت واجب شد مرا از این باب در لالت
 با جاده رساند آورده در حفظ و صلحت بدست پادشاه مر هفت روانه بسته
 نصیرالدین گفت مرا در وزارت حکمی نبود و توجع هر دو نمی داشت
 جواب داد که توفی اینج در وزارت فرو گذاشتی و خشت کردی در شرف توان یافت

بند برنج مسافه ای پنجه بجای رسیده که سه نوار بر پشت کف ایچاکی شقی تمام روی نمود
 و فرغانه دار که ایچاکی و نهاده در سینه تخت می کشند تا به چوب بستنه اصفهانی
 امیر چوبه ها را امیر پنجه بنایت مضطر شد و در اصفهانی که کار البقا با امیر چوبه
 کرد که حاجب بزرگ بود و بطرافت و دعایت و عزل گفته بر سر مرفوع شده
 و او به تیری صاحب از قالی برده آورد و تیر اندیش برهه و صواب زد امیر چوبه
 گفت که ترتیب مهمانی و طوی و جشن که در خانه مرا که به خارج و نقایس معلوم کردانیده
 معده دار و آنچه به بی حرمی ترا خرج خواهد شد بحسب خرج که
 نامدادی امیر علی حشری در حضرت سلطنت ترغیبی یافته بهر گفته چنانچه کرد
 و گفت مرا خواهد شد صراحی شراب جویت تا حاشا که در غرضه است که دو غلام
 جویت سینه که خداوند عالم جز به نام جنبان داده اند و در را جمال خسار نامه بنام ای
 چوبه خداوند عالم به سه خانه نشین بر نامه حاجب تیر به بر سر غلام برادر سینه که کج
 و بر عقبای پنجه سوکه مقلظ دارد همه بر عت سر سینه برادر سینه و در بر باب
 اطباء و کمالی تمام نمود
 سلطنت به چوب بستنه نامهمانی در رود و که بر پنج و خبیانه

امیر چوبه بود

چوبه ایچاکی سینه

امیر علی حشری گفت خداوند عالم را (۱) نادر داشت که ملا علی قزوینی که به نام غلام
 ماه گیر خود شیفته جزم از مطبخ مهرگز دود بر نیاید و کرد و دی پشته مکران دل
 و مکران کرسنه بر آید که نواب دیوانه علی است از مذهب و کفاف تمام نمی دهند حال جلاله
 و غلامان بر آنها و کینه کاره نظر می آید و اسباب جشن و مهمانی و عذر به و نقایس لایحه
 حضرت سلطنت همه این پنج سوخته سینه بر پشت یعنی چوبه را

(۱) عالم ان الله

درباره خانه عزل امین و ملاقاتها و کسب مال و اقطاع و ارجاع (۱۷) سه سال برآورد
امیر جوهر فرمود

وامیر جوهر را چنانکه اوده کنیزان مطرب بود هر ماه کرده و نا هیکل خوار
نمات را حاضر کردند و وقف و طائف بی شمار و اموال بسیار بسیار
کرد چنانچه رضا الله به حال آمد
و نصیر الله را استخوان نموده گفتند آنچه تو عرضه داشتی از رضی و اخلاص
بود و بر نعمت و کرم گشت و اما حق بلند است از قضای آن فرمود که آن مال را
بامیر جوهر بخشید اکنون را نیز با وی مصالحت و صلوات می باید کرد
امیر جوهر بفرمود صلی کرد و کعبه شیر نصیر الله را ملک کرد و این
دیر سه را بهرمت تردد و ناسفانه بحکم اهلای مراد دولت مریم و نجیب کرد
نا هر دورا گرفته و عقید در جاه محسوس گردانیدند
مسئله علی سر و زیر نصیر الله به ابوتوبه ای به باغی در قریه کفت (رباعی)
دی به درم صدر و خداوند و وزیر امروزه و پدر و لیلیم و آب
معه بنده جوانم و جوانی کم گیر بایب تو بخشاد بر به چاکش به
درد مملو تو چاه هر دورا هلاک کردند

الوزیر علی السعیدی

سکیم در اقطاع حاج خانه سلطه به ملک شاه بود و اینه خواجه علی و عرفانجا
بعد از آن مشرف دیار شد و که خدای رحم ساری که در نیز ضمیمه آن
شغل گشت
و در به اینت سلطنت محمود به مکه به ملک شاه وزیر شد

(۱۷) (والحاج) (الکاتب)

وزیری بآئینه و صاحب‌نظمی ترویج دولت باهت و دروت در میان اصحاب
مناصب کثیر مراد القدر و از طرف ارباب تیغ طویل بجای السیف آمد
فاقا ظلمی با فراط در طینت روزه دشت و در اقدام بر قتل و سفاح خونها
ناحیه برباک

و چون سلسله سیخ بالکرها جرّاء بدیده عزا و تهم و برادر زاده محمود
با او بر سراده نبرد کرد و مغلوب و منزوع باصفوا که کجاست و وزیر کمال الهیه علی
سمیه را با عتداء و استغفار بخدمت غم فرستاد
چون نظر سلسله سیخ بر دی قناده فرمود که فرزند محمود که
گفت (اَنَا آتَمْتُ بِقَبْلِ اَهْ تَرْتَهْ اَلْمَلِیْهِ طَرَفِیْ) و از سلسله محمود عذر خوا
خواست
و سلسله سیخ مجموع و قبول داشت و جوابه را نابوده انگاشت و امام نامه

فرستاد باصفوا
و سلسله محمود داماد و همسر علی باب بخدمت تخت سیخی آمدند و وقت و تهنیت را
اقرار نمودند و ری و قزوین و کاشان مراده و ابهلا باز خاص سلسله سیخ نگذاشتند و او
عزاده و از ربابیکانه و امام خطبه بنا به کتب خواندند
و سلسله که کنز (۱) دختر را امیر شیخ خانم سلسله محمود داد
و چون وفات یافت دیگر دختر را هم محبت خانم بجای او فرستاد
و وزیر کمال الهیه علی سمیه را قدا نایب مرجه در چهار بازه بغداد کار زدند
الاور بر سستی الملک عثمانیه به نفس الملک

سلسله محمود که وزارت بود داد و او در غایت بخل و نهایت خشت و اسان و جمع مال
و استیصال اغنیاء حریف و از ظلم و بی ادبانه و بر خیز بود و نقیب بغداد حضرت
(۲) (اَنَا آتَمْتُ بِقَبْلِ اَهْ تَرْتَهْ اَلْمَلِیْهِ طَرَفِیْ) (۳) (سیخه) (شعبه)

در سال نقد آیه شغل کرد و نیز بهایه انبیه نادرجه حضرت سید بن خضر قدس سره کردند
و با اسطرلاب و صافی فرستادند

سلطان محمود فرمود که (۱) سرسره از تبه حد کرده بخارسان حضرت سید بردند

الوزیر قوام الدین ابوالفتح ناصر بن الحسن الدنابادی الدکنی

از صدور در کربه بود و در بهار کار نایب امیر علی بزرگ زبیر حجاب و امراء
روزگار سلطه محمد و نیزه و کجتر و عاقبت و زراعت نادر و روزگار
و در رخت و کجتر و قوت سحر بایستی نیکو گفتی خاما سرپل (۲) و ذللی بسیار در
ملکوبات و رشت تبه بودی و از اسرار کون (۳) (۴) (۵)

مهر میده خام سابه بر در دینم جبهه اخو شید چاه کردیم
بر فرقه سودا که نه مردنه دانه نه که مقفله برین کجیم مردیم

سلطان محمود محمد وزارت عراقیه به دار زانی داشت

بروز را در سابه بعد از نصف ملت تحکیم در دونه و حیدر و ابریت
و سخا و خطیت و قدر و کجکاز و لطف دست نواز بر کشت

و وزارت سلطه به بخارا که نافذ فرمانه اقلیم جمع میگویند بود نیز نقد نمود
و اساریات او در سره و غریب حیره قصا و قدر روانه شد و به حضرت دما

و استیصال اکابر دولت اقدام نمود و بقتل اعیان دولت مبالغت نکرد

خواص عزیز الدین با صفی نرا که (۱) سالاد در دیوانه سلطه با حجاب و تمکینه
بود و مستوفی ممالک و از قدیم با او مصافحات و ولایت داشت

بسیب اندک تقوی به داد گشته

و تقوی امیر عالی اندک مکر روزی در دیوانه محاسبه اصدان خانی

سلطه می نوشتند در قوام الدین با عزیز الدین مستوفی فرمود که سندن لغوه با حقش برده

(۱) (۲) (۳) (۴) (۵) (۶) (۷) (۸) (۹) (۱۰) (۱۱) (۱۲) (۱۳) (۱۴) (۱۵) (۱۶) (۱۷) (۱۸) (۱۹) (۲۰)

غزیرالده جواب داد که سنان گفت اما در بهر حال بیت
 و در مجلس مجسمه بجای غزیرالده بودی نوشت برین صفحه (سفر)

که تو نه گناه صبر داشتی چون که غزیرالده صبر نداشتی
 صبر کردی غزیرالده صبر نداشتی با کردی غزیرالده صبر نداشتی

و در تمام عالم به بجا گفت
 که زانده تو نمی گفتم که کاشکی در جبین نصیب صلیکده استی
 الگو که زنده باشد است مرا زنده ماندی زکر کاشکی

و عیال و قضاة حمدانی را که عموئے عماد وقت خود بود بسبب ترس که در باب
 عقبت عماد و زکاء بر روی کشید بر دود سر که آنجا نه پس می کرد
 فرمود که بیا و بکشند

فاقا بذل و عهده دگر و کلاه باقرط داشت و در کاه او جمع سوار بود
 و اقبال منقشه آمد

و عمادی غزیری گوید در صرح داد

کرد و ده نومی خانی حیره خواست صیاب

سلاحه نومی خانی حیره گویت در بر

از مرز نوسانه و از کیه تو دهد
 ابروی نام و کلاه و سینه صبح شیر

و اشعار و حکم الشعراء سنانی رستاد و داد
 ای حیث عقل از کل یلوقات خرد وی جواب از تو جوابی خورد
 خالک پناه سر کوی تواند چرخ خویشند و ده کیتی خورد
 پاکسانانه در و با تو تواند رستاده با کاه لا خورد

(۱) (سنان) از کوه (۲) (سحاب) از چمن

و هیئت معهود به همه در مقبل جوانی و طراوت عصبه نه کافی روی در نقایح
کشید و برادر به سلطه طفل به همه به سلطنت بنشیند و برادر را
فرمود که برادر البشدر برادر کرده

الوزیر شرف الدین علی به رجا

سلطه وزارت بشرف الدین علی به رجا که از قدیم باز عمل از هم و که خدای اعمال
و احوال خاصه ادب و تعلیم کرد و در آلات و ادوات وزارت کم ریاضت و مجایه
بود روزگار سلطنت به سلطه و وزارت به وزیر خود زود میر کشید
و سلطه طغول بر سر دکل از سلطنت در گذشت
و وزیر را نیکت رسید و باز باز کلاه کجینه وزیر سلطه داد و به محمود
گشت و شمشیر خواهر شاه گشته آید

الوزیر الامام العلامه شرف الدین انوشیروان به خالده الکاشی

خبریه طاعت وزارت و جمیع مملکت صداقت و علامه وزراء و دهر
و یگانگی کبر و محضر بود در فضل دایب و تجربه لغات عرب با رع و در
دیگر اقسام علوم معقول و منقول اعلام از فارغ و بر جاده تقوی
و امانت و عفاف و صیانت مسخر و از تهو و تجربه و خویشتن و بکبر محترمه
سلطه معهود به همه وزارت را بحال فضایل و مواضع و کمال

مفاخر و آثار ادب مشرف فرمود

و بر نیکوترین وجهی هفت سال مبارکت آید شغل نمود

فاما بسبب امساك و فرط تواضع رياض جاه و منصب بنقطرات و كحات
زيادت از تهت و كوه طراوتی نپذيرفت و رند و بوی نمیکه از وی

دور بود

صورت و شكلی مقبول و هنر و ضلی موفور داشت و از مفاد صه (۷)
و محاوره و لغات مشاهیر او مردم را استبشار و سرور حاصل می آمد
و تواضع و فروتنی او بمشایه بود که در صدر دین و جنت کثرت کسی قیام تمام
خسروی تا در حد و کفند

مرا ایست بیستم معاند ولی را باز نشاند ز حاله
به کس ساعتی بیا بیا شد تذکیر هست نور و حاله
روزی جمعی نواب با او شفقت و حدیثت (۸) کردند با او کفند
چند از یه بی حقیقتی

جواب داد که چرا کمال است نامه در حمایت ایه بی حقیقتی

لاجرم بواسطه ایه نوع حلم و تحمل از وزارت سه پادشاه محمودیه محمد
و خلیفه المشرف بالله و طاهر محمودیه محمد سالم بیرون آمد و حقیقت نفه
در نیکونامی و فایده یافت و در مرثیه او کفند

نقلت ولایه التبع النعلانی فقد استاضی ببقیة حاله
فقی عاش محمود الساعی مدها و مات نفی الحیث جتم المحامه
کتاب نفقة المصدور فی صدور الزمانه النور و نور الزمانه المصدور و ختم است

(۷) و از مفاد صه (۸) و حدیثت (۹) اولی و کفند

وامام ابوالمکارم الحریز البصری کتاب مقامات بنام ایبه وزیر تصنیف کرده
و در دیباچه ایجا که می نویسد (فاش است الحق علیه شاهانه حکم و عهده غنم)
اسارت بدست

الوزیر ناصر له به صحرای قتلان به نفع له به

سلسله سنج بعد از قرام الله ابو الهکیم وزارت بدو داد
و ایبه وزیر در صدف وزارت و در قی فلک صدارت و کوفه و کج
سعاد و یقینه و شایع جلال بود و هوای وزیر به وزیر به وزیر به
و در عهده استغال او وزارت سلسله سنج را خود بخت غریب
و ایبه وزیر از منصب عصبی یافت و در ناکامی چراغ را دایع کرد

الوزیر محمد الله ابو البرکات

ایرجوای محض سلسله سنج رفت و خطبه وزارت نمود
سلسله سنج احابت نموده مثال داد تا سلسله معود وزارت عراوه را
بروی مقرر دارد با طول و عرض عالم

از خواص به عراوه آمد

از طوطی مادر خواهرزاده توام له به در کربتی بود و از جانب به از بی سکه
آمار و ایام ایام در به بزرگانی بل در جمیع فقیه مسووست ابو تمام صوفی
کتاب خمس در خانه ایام به بعد جمع کرده است و هیو ابو تمام عازم و طوطی در به بزرگ
نهی سکه آه کتاب را سقیا و نکند و به به صنعت نموده تا اتفاقا خانه
ایشان را نشانی هوش رسید و کتب خانه شاه تازاج شد نسخه ایست ابو العزیز دینوری

افراد و معاینه قضایا و امور متفرقه و تعلیم جزا در جرایم است
 در واره عبدالعزیز بر عهد بنو سله بنا کرده اند و پیشا منسوب است
 و عماد الدین ابوالبرکات اصل تریه و زاده عرب خود آمد فاما بسبب
 دوبرزلی از قول کفایت و قروم دهت بر دولت سلطه سلطه مستولی بودند
 یکی کمال الدین ثابت به محمد الفی که درین معتمدیه و اخلاق صفت سلطه بود
 و مترشح وزارت و دیگر بنو الدین مرزبان منشئ دینا که بفضل و برتری
 دوبرزلی و اولاد کزک و نیکرش در اعیان جرایم بی خطی مرید گشت
 داما در عرصه مدینه بر عهده وزرا نشسته بودند و تقصیرات را
 بوزیر نسبت می کردند

ایه وزیر را بعضی منسوب کردند تا مضاعف افزاکشت و بادیه را
 از وی سلامت بادیه آمد و بعضی انجابه و وزارت بکمال الدین خانه داده

الوزیر کمال الدین محمد

او خازنه سلطه به سنج بود و بعین غایت مرموق و مخطوط و معاینه حکم دولتی گشت
 و چون سلطه محمود با ستیاری ری آمد او نیز و کادیه سلطه را ساخته شد
 و محتاجه و جاریه میبانه سلطه محمود را از وی دفع و کوهی تمام در دل نشست
 در دروازه گرفتار گشته بقعه سرجه را میبانه
 حسب اعتقاد سلطه در شایستگی او در پیروفت آه اقصی کرده
 وزارت به و مفوض گردانید

و او مملکت را قرامی داد و قاعده نهاد که هیچ وزیر بعد از وفات المار عرشه
 دست ندارد و حقیقه عدلی باز کرده روزگار قابل آید بود امیر دولت را دست راست
 و اصحاب دیوان را از حیط اختلال میفرمود تا مملکت در قضا و منقوضه نه

(۷) (اقتصاد) تکالیف میبانه

والدین عز و جل علیکم السلام و علیکم من لدنهم السلام
رسن هفتاد سالگی منصب وزارت یافت به خاندان و سفینه و جزیره کوی در دست بود
و از هند و اسپانیا
کمال الدین ثابت قلی که صدر حجره بود و سینه بسته نصیب و اسب و جلیه ملاک بود
از به وضع و نظر داشت و بر خود خود را میباید گشت و میخواست که وزارت به دست گیرد
و قصد وزیر و نائبان را میباید داشت و بسطه نیز میباید فرستاد که تعبیه و از راه
فرستاده می بود اکنون نائبان از سفر و در شای می که

دایه مقدمه مفتوح آمد که کمال الدیه بابت سر گرفته در قلمر کماله عمل کرد
و عزالله بغایت تمکینه و تعلیم و بقل کماله بابت هیئت از ده هفت سر
شر سینه و سینه میزد و آنرا طبع و بیاد می فرستاد و چهار تا می سوخت
تا مایه ای حاصل و بیاری فرادایه بینه و حقت
و هیئت آداب و سحر و فانت یافت و اگر گرفته بمصادر و مصلحه بینه می کردند
تا آنچه او را بود از صامت و ناطق و تمام بخانه میرد و در جسد بر بر می جانی کرد
الوزیر مؤید الدیه مرزبان

او طبعی و فنی حضرت بود و تعلیم و در توجیب و کمال آراسته و زارت سرا
مقر بود و بر آنچه آید و در خانه تعلیم استوار خوانست کرد
دو سال بی رونق در پهل بر برد
و هیئت آداب و سحر و فانت یافت و اگر گرفته بمصادر و مصلحه بینه می کردند
تا آنچه او را بود از صامت و ناطق و تمام بخانه میرد و در جسد بر بر می جانی کرد
الوزیر تاج الدیه ابو طالب شیرازی

از اکابر و زو افاضل بود و فنی و تاج المصلح ابو الفخیم فاما جری و عیانت
و تکر و سحر و فنی و تکر و فانت یافت و اگر گرفته بمصادر و مصلحه بینه می کردند
تا آنچه او را بود از صامت و ناطق و تمام بخانه میرد و در جسد بر بر می جانی کرد
الوزیر تاج الدیه ابو طالب شیرازی
و در رانده سحر و زارت مکتبه و عیانت و فنی و تکر و فانت یافت و اگر گرفته بمصادر و مصلحه بینه می کردند
تا آنچه او را بود از صامت و ناطق و تمام بخانه میرد و در جسد بر بر می جانی کرد
الوزیر تاج الدیه ابو طالب شیرازی
و در رانده سحر و زارت مکتبه و عیانت و فنی و تکر و فانت یافت و اگر گرفته بمصادر و مصلحه بینه می کردند
تا آنچه او را بود از صامت و ناطق و تمام بخانه میرد و در جسد بر بر می جانی کرد
الوزیر تاج الدیه ابو طالب شیرازی

الوزیر علی بن ابی طالب

او نائب امیر تمام بود بزرگ تریه را و حجاب درگاه سلطه محمود بترجیح او
وزیر مصلحت شد

بعد از آنکه جاهل عامی و از تمامت معالی و معانی غافل و خالی اصالت نسبی
نیز نه است چنانکه استرا تغیر بدیده بود که خالص است نسبت تغیر و بدیده
بود که قوام الدیه وزیر خالص بود

و در عهد او اشرف بر شریف الدیه عبدالمطلب هر روزی دادند که نائب و کلاه
امیر خاصان بود و خاصان اخف و اخف و اخف و بر کشیده (ره) دولت
سلطه محمود به محمد بود و رتبت و مقامی یافت که بالاراده مقصود نباشد جمع
تمامت امور و باجی اعیان به هر روز گشت

و وزیر محسن الدیه ابی الجیب دینار طغی را اشباحال زاده خود قوام الدیه
ابه قوام الدیه وزیر داد

برادر سه حماد الدیه بدیه مضرب لایق بود و او در بعضی گفت

ای صده ز حکمت و در نتواند و ز خط عقل زانم نتواند
در خرد خواهی تا که رعایت کنی از به رعایت تو خرد نتواند شد

در عهد امارت خاصان و وزارت محسن الدیه ابی الجیب و اشرف عبدالمطلب
سرور و کس و نائب رضی الدیه به کسبه اید میرا گفتند

العالم حاز الامارات
وانت القوام تبی
ثم الرضى نلاه
والمشرف الحسن بدم
والعلم حاز الامارات
كانه سقط فارغ
كقطعة منه مجاره
وانه غدا في العمار

(۷) نمونه کاتبه (مادرش) ناپسند (ره) (و بر کشیده) اولییر

جریل وزیر عثمان الدیه ابو نجیب نهایت نداشت در غایت عاری و خجسته
 بود همیشه از وزارت رودی کسی عفو دهری بروی میکرد
 بجای گفت ای در جبهه موت نیست یعنی احیا موت کرده ام
 و وقتی که خواجگان الدیه ابو نجیب از شکایت که سرور و گردن علما و وزراء عهده بود
 از بغداد بغداد بفرستاد و در هر یک از این در این زمانه بسبب غلبه قسطنطنیه و الطریق محفوظ می بود
 سلسله الدیه ابو نجیب با او گفت که مگر بر جبهه آمدی که سالم مانده ای
 جلال الدیه گفت حاده باید گفت
 سلسله الدیه ابو نجیب جواب داد که غلط گفتی جبهه آنست که مکالمه در آنه نهند
 جلال الدیه گفت ای خداوند آنه جبهه است و نیز در آنه نهند
 خانما با ایبه جریل غایت کرمی با زطر داشت و انعام و اهداد جویبار برای
 برد ضعیف و کثیف مردار بودی و ای جبهه نرسیده بجای
 وزارت سلسله مسعود و سلسله محمد بن محمود بیگشاه را به قدرت نمود و برای قسبه
 و نیز بر جبهه و فکر بر نیزه امور ملایم را تمام داد
 و در بر جبهه سلسله نیزه نرسیده آمد و در بری بطلب سلسله مسعود و جلیل
 فرستاد
 خا صلیب مستقر شد و خواست تا متواری گردد
 او را استماله داده بخدمت سلسله نیزه بفرستاد و نواخت و خلعت یافت
 و در بهشت مقام مرجع کاه ملایم و در راه سلطنت سخی محمد الدیه ابو نجیب
 عمر از بود و جویا نایه جویبار دایه نای او می بوسیدند بقصد غم از امر و حضرت
 آنه خواجگان عالی همت را از خود که هلاک کردند
 و در راه باب در حلقه نیزه سخی گفتند
 ای شاه وزیر در پهلوانه چند کشتی کاه خردی چند خرد کشتی
 نه سیه که ترا دیو برده است ز راه فرزند نداری آمدن فرزند کشتی

و حویله مسموم دقات یافت سله به محمودیه محمدیه ملک شاه در بایک شهر عراقیه
و از بهر بیجا و امانه قائم مقام او شد و وزارت بر بابت قریب خود حلال الدیه میردیه
قوام الدیه ابو الفتح الدیه مرکزی مقرر داشت

حلال الدیه الدیه مرکزی

خواجه افضل ستوده خصال با شکل و تمایل و هنر و فضل کرم حله فضیلت
بله همت و افرعیت بود فاما بسبب قلت یسار و عدم انتظار قروض بسیار
بردی متراکم گشت و غرض و تقاضاها همواره بر در بارگاه او مروج و مجموع شدند
تا در به باب گفتند

انری حلال الدیه بالوزراء بر قاعه و خاسته الشکاد
قالوا علی باب الوزير خلطت قلنا نعم مکره الغراء
و مسو الدیه ابو الفتح بطول وزارت برخاست و دستار و ستمالت جانبیا مکرده
وزارت را استیاض نمود

وقا حیرتونی در ماه وقت در موع اولفت (سقا)
در خواب و در میهنه صدر وزارت باشد گفت خواجه را یاد میکند
گفتم که ساد باشد که قوا بکام دل نشست مبارکه دل نوساد میکند
حلال الدیه وزیر در حالت ایه رباعی نشان کرده بسجده فرستاد
خصم زهر تو لیت خوبه و عزل می بفریت خواجه را بزرگویم فی کرامه
خصم اگر بزرگویم خوبه و انو است نه بنده و انقم بخدای و خدا بکام
و حویه او را معزول کردند ایه رباعی گفت

عشوه دارد مرا و عزیزم لاجرم باد دارم اندر دست
در تو بستم دل و ندانستم که اندر خدای باید بست
و قطع می نموده وزیر حسن الدیه ابو الفتح هر دو در بدین حقیقه به امانه متوفی شدند

را نخواستند اعتبار (الوزیر) کا کمر بایزده

و در میان به همه بیکاه سرسلطنت عاقله را مستقر ساخت
 و امیر اسامی سرور امراء درگاه و امیر سیاه بود و نائب و کله خلیفه سرهاب الدیه ثقه
 بر سر ظرایف الدیه عبد العزیز خراسانی او را متکفل شغل وزارت گردانید

سنتهاب الدیه ثقه الخادم

عزیز نسبی و افروخته غریز ادبی در راه عهد چو نبود لوائج و روائج بزرگسپه و خوار و سدا
 و مخالف و موافق بقدم او معترف و بایه اجتماع اسباب و آزار برزگوار
 صاحب ترقت و دستار و دوا فرمشت و بار بود اهل درگاه و اعلیه بیکاه کرانه
 عطیت و منت او شدند

روزگار سه عاقله سعادت اهل عاقله و بعد از چو بیکاه که در وزارت محکمه بود
 در اصفهان شرف ایوب چیش بشهاب باقیاد بر خال آمد و به سیاه را
 امراد دولت خلق کردند و در راه سیاه به طغرل به همه بیکاه مرا که در حجر ترشح
 و تربیت اقبال شمس الدیه بیکه بود باز عاقله در دوج اندازد بایکاف
 طلیسیند و اندکی را کوفه بقلعه همدان بردند و ایبه یکی را تحت سلطنت
 بر آوردند و وزارت نفیر الدیه کاشی دادند

خزالدیه بالوزیر معیه الدیه مختل الملون الکاشی

الوزیر ابوالوزیر و السحاب بالوزیر کار تبیین بر دست گرفت و امور دولت را در دست
 منتظم گردانید با وجود او هیچ افرین را اهل و بیاض نبود
 در عهد سلطنت سلطه نه سلطه مستوی بر دولت و عقب احوال و حضرت امور مملکت
 اقبال بیکه بود معیه الدیه سواد مستوفی در راه امیر عمر به علی به بایه که امیر می و مختل
 قلم طبرک و حاکم آن در لایه بود اغرا و غواد تا بخدمت سلطه آمد و باقیه در قعه
 اقبال دوزخ کفشد و اعانت جنت امیر عمر به علی به وزارت جنت خود مقرر گردانید
 خزالدیه وزیر امیر سلطه آگاه شده به نواح بر خاست و با اهل سلطه (۷)
 بخلاوت و مشاورت و تبیین مضامین ترتیب کرد که منقذ آمد به اندک امیر عمر را کوفه بقلعه الکاشی
 فرستادند و معیه الدیه دی را معیه گردانیده حاکم در انجم در حوزه دیوان و محلولت کردند

(۷) (انام) (۹) (۱۰) (۱۱) (۱۲) (۱۳) (۱۴) (۱۵) (۱۶) (۱۷) (۱۸) (۱۹) (۲۰) (۲۱) (۲۲) (۲۳) (۲۴) (۲۵) (۲۶) (۲۷) (۲۸) (۲۹) (۳۰) (۳۱) (۳۲) (۳۳) (۳۴) (۳۵) (۳۶) (۳۷) (۳۸) (۳۹) (۴۰) (۴۱) (۴۲) (۴۳) (۴۴) (۴۵) (۴۶) (۴۷) (۴۸) (۴۹) (۵۰) (۵۱) (۵۲) (۵۳) (۵۴) (۵۵) (۵۶) (۵۷) (۵۸) (۵۹) (۶۰) (۶۱) (۶۲) (۶۳) (۶۴) (۶۵) (۶۶) (۶۷) (۶۸) (۶۹) (۷۰) (۷۱) (۷۲) (۷۳) (۷۴) (۷۵) (۷۶) (۷۷) (۷۸) (۷۹) (۸۰) (۸۱) (۸۲) (۸۳) (۸۴) (۸۵) (۸۶) (۸۷) (۸۸) (۸۹) (۹۰) (۹۱) (۹۲) (۹۳) (۹۴) (۹۵) (۹۶) (۹۷) (۹۸) (۹۹) (۱۰۰)

در عهد سلطنت سلطه نه سلطه مستوی بر دولت و عقب احوال و حضرت امور مملکت

و فرزندیه وزیر معیار نیکبخت ایامه زیادت تمکینی یافت و در میدان کارهای جولانی
بهراد نمود بزرگی صاحب صواب و سوری باسویت بود عاقبت تبار و خرد و دودمان
خود آمد و در شرف و جوانی و غلوا نافع فرمائی علیه السلام در وی رسید و در هرگاه
چراغ و دایره کرد

تولم الدیه ابوالوزیر قولم الدیه ابوالفتح الدیه

بعد از وفات فخر الدیه کاشی وزیر سلطه رسید و عدول و ارضائی تمام در جمیع
مرکز داشت و بطرف معشرت و صمیمیت و در هرگاه با هر چه صلیقات جنونی
معاشه کرد و بواسطه سوء عنایت و قصد انا بدین محله به اینک معزول و نوزی گشت
و وزارت بصاحب کمال الدیه ابوجماع دادند

کمال الدیه ابوجماع الزبجانی

عقود جوهر وزارت برگزیده و بر سر آمد و از قدماء عظامه دیوانه بود
در بنیوه دانسته و لغایت و غنا و سلامت و رضا مطلق و از غلبه و تقابل
و تکبر و نقدی محترم و محتجب و بر سر عدالت و نصیحت و کمال وزارت دادند
و مستور و ممدوح و وفات یافت

کمال الدیه ابوجمعه الاسمری

ایه خواهر بر طهارت منسوب و وزارت منصب حقیقت و صدقیت و کمال
رسوخ قدم بر جاده رفاه و تقوی ممدوح و موصوف بود و سالها در دوا و سیطره
با شغال بزرگ و ممدوح در عیال سلطه و سلامه او را بر قبول وزارت تکلیف کردند
و چون سلطه طویل به رسیده آخر سلطه سلطه و با شغال و با شغال و با شغال
وزارت بقرار بنیاده و در هر وقت و مصالح و امور قیام می نمود در زمانه
و چون سلطه طویل را انا بدین قول رسیده در هر وقت آورده بقصد و تجوید فرستاد

ایه خواجه در خدمت خود لقب نیکو بفرمود در سلطنت دوم و بدارن فرخنده و چو کبر
 اقبال می نمود و این صلیح العقده ما افند الله و دولت بیوفی باخر رسیده
 و نعمت ایامها و ناحتیلهها اصدادها و هادها
 موی را جلوه کرده بزرق صوفیه و خرقه صباغ الکاشف نمود و در بزم و عباد
 متواری شد و این رباعی در برادری و بیانی بجا گفته بهر فرزند
 بیکاره دلم چو محرم از نیافت و نذر تقصیر جبار هم از نیافت
 در سایه زلف جنوب روش کم شد تا یکی شب بود و کس از نیافت
 سلطه صاحب غریب الدیه به رضی الدیه احمد الکاشفی را وزیر گردانید

غریب الدیه الکاشفی

از جبهه حدود و اساتید کتاب دیوانه علقه بود و چند سال مالک نظام استیفا
 صاحب مروت و طاعت و خیر و دین داه
 از بقیع الجبیر و ابوالبرک در بلاد عراق استقامت داشت در دهستان در کاشان
 مشهور به دین غریبی و اکنون سمت خرابی و اندک داس و انفس باقی
 در صفت استیفا و انواع غریب نعمت و جود و تقاضا و دیگر اسرار بختی تمام داشت
 و بیشتر وزارت با شرف کرد
 و سلطه طولی بسبب سلسله و وایا خدمت که او را با خاندان ناگنج بود از وی
 منوعم شد و تعزیری را که در بار این وزیر بدیده و فرمود که او را بایسر گرفته
 بقتل عهده بچوس داشتند و بی حد و اندازه از سر داد تا بره کانه او را ویرش را آسید
 رسانیدند و هر چه از الدیه پیش میزد دیگر در صلب کردند و وزارت بمعینه الدیه
 پس در بخت الدیه بمعینه الدیه الکاشفی داده

ابو الوزیر ابو الوزیر

چو ابی صاحب مروت و مروت کافی کار داده بود در زمانه دولت وزارت یافت و عهد و نعمت عهود دراز

سجوق آمد چه سلفه نه طغزل را هم در ایام با سلفه نه کش بردری مملو قات افتاد
 و در وصفی که آمد و سر به سبزه افروخته اند و جبهه اش در چهار بازاری بردار کردند
 و نه سال به ناصح طغرل بنی الجواد فانی چه شود در بازار مصلوب دید گفت
 هذا طغرل بنی فکرت فی راجعهمه النهار الحاق
 هذا هو الطغرل الحق برة ضرب الطاعق مثل كف الطاع
 دهی علی اکبر اعی خزوه حتی المعاد علی بنه الرقع
 وایه در نیزه مقفی کشت

سمیع دولت آل سلجوق مدینه و بنجاه و خیال در بنسبه اقبالیم جلایه باید
 و بنسبه بود غایت خنده باد و خنده مطلق شد و موافقت و کمال بنسبه
 منقش کشت
 ثم انقضت مدة اقبالهم و دولة الدنيا متاع العزور

ذکر در زاد سلطیه خوارزمی

اول خوارزمیها به نوشکی بن غریجه طشایه بنکاه به البایرسله بوده است
 و بعد از وی سر به قطب الدیلمی
 و بعد از وی سر به علاء الدیلمی که سر به نه خرم کرد دعای شد
 و بعد از وی سر به علاء الدیلمی که در زمانه سید و خلیفه غریجه طشایه در مملکت
 و جبهه بوبت بعضی ولایات آنرا منقرض و منکشت
 و سر به علاء الدیلمی و الدیلمی بمساعدت جد و مساعدت بخت و نایب بانی بر سر
 و تقویت و طغرل سلجوق در مصافی که بردری با او داشت آمد و در معابر
 و وجهه و نایب بخت و اکبر او آهسته و نکشته آمد
 بدایه (۷) از در بر او آید کرده آمد چه در دیباچه شطرنج که ذکر در این نوشته
 آید که در حق سلطیه بایه مصحح و کثیر بوده اند

(۷) برایم) چاره راهایسی (بنا برید) الطغرل

الوزیر صدرالدین مسعود به علی اردک

از فرد صمد و جلاله و تحول کفایت نهاده خود بود و به استیجاب سبب فرزندانی مترشح و وزارت
سردیبه را مستعد میسازد

سلطنته علماء الدین والدینش با عزای و تکمیل تمام وزارت بر دی مقرر فرمود
و مقامات و منزلت او را عالی و رفیع گردانید و مستاد در حل عقد امور بر گشاد تا بمقامه
تدبیر صیایب در وقت ناخواب اشغال ولایت را که بسبب حوادث سالف و پیشانی ماضی
از بهورت و فساد غرض و غیره مضطرب شده بود تقدیم داد و بحسب اجتهاد تدبیر حسن
در روزگار دولت را از سوء المزاج پیشانی سفاد داد و با قاضی عدالت و اشراف
در تربیت علماء و اصطلاح فضلاء و جسم جاده طایم و رفع غناچه نقدی به برضای عموم
و در رفع ملاحظه مخدین و نه فرادقه مدبره ادا ماسخی شود و مقامات محسوس
سلطنته تکش را بر سید صالح ابناء داشت تا لشکر جبار را در خدمت فرزند خود
قطب الدین و الله به گنج محاصره فرستاده فرستاد

و آنه مدبر قضاایه را بر قتل وزیر الکلی محمد و بر دربار کاکلیت بوقت کرباب
لکار رسیده و سلطنته رعایت حقوقه آنه دستور یگانگی را وزارت مختلف صدور او
نظام الحاکم صدرالدین علی تقریر کرد

الوزیر فضل الحاکم صدرالدین علی به مسعود اردک

تلقب به ملقب به و آثار و کردار سهاخته عموم از قضایا عقل و در صیایا و خرد
داشت و رسوم و آراء الهیه از امور کیم سع و لوازم دیگر
و سلطنته کسبه را مرضی صعب بر مزاج و تضرع گشت چنانچه الهی از بهر ذات
نوسیدند و بجوار حسن ایزدی بیست

و قطب الدین و الله بیا کمر خود به سبیل منور و برده عطف از فرستاده خوانده شرفت
و بر دیهیم و او رند جلاله با آنکه اتمکا و مستند فرمود

و قاعده حضرت خوارزم چنانچه بوده است که سلفی که تمام مقام بدو می شد بلقب
 عماد الدین و الله به نور آمدی و هرگز نیک بر صدر وزارت نشسته لقبش هم المصلح
 و بعد از آن سلف را از به وزیر مملکت بدیده آمد و همه عیال و کت عیال
 بر جبهه شغل او کشید و وزارت بفرمان المصلح محمد صالح داد

الوزیر نعم المصلح محمد صالح

از علم مردم زادگاه ترکانه خانین والده سلفه عماد الدین ابوالدین محمد خوارزمی بود
 و از معتبران به بهانه و خواص بطایفه حضرت و در عیال و مصالح و دولت و مرجع الیه
 و معتقد الیه فاما بفرمان حسن خط که بطبقه تعلیم بود و فرط کرم و محبت و هنر و نبوغ
 و هفت سال در وزارت تملک یافت

و بواسطه فرط طبع در احوال خدای و دراز دخی در وجهات دیوانی و وزراء
 و احد و اختزال بسیار که از وی بظهور و تحقیق و بیعت سلفه و مقتیاد منصب
 نموده عزل خلاصه فرمود و از درگاه مطروده بخوارزم بخدمت ترکانه خانین
 توجیه نمود و وزیران حضرت گشت و وزیر ممکن معتبر و اساتید برقرار
 در خوارزم و مادر الدین و ترکانه و معراج در ترکانه

و سلفه از به معنی متغیر خاطر و خشنود می بود فاما در زیر دیگر
 نصیب نفرمود و گذاردن اشغال دیوانی در مصالح و بعضی را قریه اختیار بر
 پنج بزرگ اعیان درگاه داشت تاج الدین کریم الشریع سیابوری و ابوالدین
 بیابانکی کمانی و شریف محمد بسوی و نجم الدین کلبی باری و مجید المصطفی
 و خواجه عالم در تحمید و پیشانی تمام صادقه در بركات عهد و عهدی با وجود
 فرط نقدی و طمع او خستیه ها خوردند چه علی کل حال استرضاء باین شخص
 و اساتید تر این پنج کس می نمود و تا انقضای دولت بر به نسو بماند

دبوت آنک مادر سله را از حصه لاک بافرزنده و اتباع بهم وایه وزیر
 خدمت حضرت خان بردند یکجندی سبب آنک موزول کرده و مطردکنه مگر بود
 بر احوال محال شعور و عسوی دشت رقم عتبار و سمت اعدای بروی
 کشیده اچنانا با فرغ محاسبه هر ولایت مامور می شد
 دکالی بود زیاده به نام معالجه رده بایسته کرد و در از آنکه دختر زیلکجات
 جنگی که مطربه بود از خطایا و کرامت سله و در حال بی حال و در حال بی مشکل بد
 سرور غامیشتی رفت

مکرایه وزیر او را بقیقت و رتبه تمنع او را در رتبه تسخیر آورد
 زیاده کمال میسه تحت نظر کرده و سوزن حال عرضه دشت فراموشه تا او را بسیار سانیند
 الودیر شرف الملک مجله به علی انجندی

اود در عهده سله به سکه وزیر چند بود و معتبره و اهالی آن ولایت را با نفع دشت
 تعرض سانیند

بر کاه سله به نظم نمودند و خطامان رفیع کردند
 سله به فرمود که او را حود مرغ که بر لایه زده زنند بایسته بگرداند
 از ناره ای غضب که چینه خفا سله دار در جواب طاعت احتفا بماند
 و در اقصای برود و احوال عباد متواضع شد

و دقت عیور سله به حمل الیه بر آب خنجر بسند که از مصاف جنگی خانه
 شکم بود مجتهد او را دشت و معارف با سلطنت در وقتی حین غنیمت بارده
 بداشت و مقول سله به کشت و در حوضه سولیت ترک گفته و راه مروج شد
 و سله به حمل الیه به سب از عمده بعضی بود که عسوه دژ را بطع مملایه
 از راه کرمان حیده به راه رسید او را در به سلطنت گردانید

در بست و کشاد و سده دود و گرفت و زراد امور فی نظیر بود و در لغت ترکی
 بغایت فصیح و بآداب خفیت در گاه یاد نکته مترجم
 و با آنکه فضل و هنری نه است و عجز از نوشتن خواننده دو خطی بی دل
 و خلل نظر جایگسوار و نیزه گزاف و صفی که کوه پادشاه وجود و کجاست
 از حیرت احوال گذشته سرحد پذیر و صرف می رسد
 اموال حرام در نظرسه بمقدار گاه برده نیاید که ملال دنیا بخلافیها نازد
 لغت آفتاب رفته از وجود ذریع خودی
 و در ره نور و بی مبالغه در امور بر مثال سیل بود که از ریش و فزاد تندرست
 ادرامات گرامند بر آداب علم موقر و متوقع داشت و بیدل اموال و اوضاع
 نوال و اوضاع اعلام نیکو نامی بر داشت
 در چندین بی ثباتی و تلوته از در نهایت آمد و بردستی و دشمنی او اعتماد بود
 و مانند آداب زلال سرچشمه و الفعال خودی فاما بغایت با این عقیدت و شریع
 و رضای قلب و روشن روان بود
 بوقت ترویج آله مجید اسد بر خوار مانند قطرات بر مدار
 در شباه روان و سرزاده دشتی و در مجلس و خطه دیگر از غایت رقت دل
 در هوسه گشتی
 و در حقیقت سعه در نهایت نمک و تسلط بود و محسن تیر بر پادشاه خود را
 مستحبه کرد و بر ترک و تازیدن اعیان دولت که مستحق است
 و سفله با نام و مورعهم از لشکر کشی و سپاهدار و صمیمه منصب او آمد
 و اغنیای قویا و معتبره عیال در محال و عرقه دار با نگاه و آراء و شرواح و مصادرات
 در نهایت مخاطب گردانید

و چون اموال دو جوانی که از پادشاه بفرستاده بودند بپشت بندیر چوید و از طرف بر باد داد
 سینه بر دی منفرشته
 و چون سرف الملت تغییر را با یکدیگر را نفوس نمود از فطرت شعاع طریقه عیاض
 سیر و بقلعه خار سر بر بختیه نمود
 سینه با انواع زیب و لطیف جیل اودا مطبوعه و آینه گردانیده در قفسه آورد و در دانه
 مقید گردانید و درستی سر چهار جاندار بفرمانه آجا نشاند و وزیر را بقل آورد و سر
 از جنبه جدا کرد بخت سینه جبرائیل بر دانه
 چو باید نارسه و ناله زاقابل و ادبایی که تا بخرم زنی دیده نه این چنین نه آینه
 کل شئی هالک الا وجهه له الحکم و الیه ترجعون

ذکر دزدان دولت پادشاه اودوغ بزرگ جنگخانه

چون حکم سابقه تقدیر بر دانی و وضع شمال آسمانی که خدای و بسطه خبر
 میدان جولان بکرانه فریاد قضا و دانه تدرجیانه پادشاه جنگخانه گشت
 و دولت را هم مستقر و خضعت لعظمه الخاقانه اول و دیری که تدرجی و مملکت قیام نمود

صاحب خزانة محمد بلوچ

از ولایت خوارزم و در عیادت سینه محمد خوارزمشاه بپشت بندیر جنگخانه بپشت
 و بعد از چند گاهی برادری با یکی و سفارت بخت سینه آمد و قاعده و صلوات و صلوات
 بهمه تدبیر حسن تقریر محمد گردانید

و چون از جانب سینه محمد بناد آه صلح مندر شد و بارش قرآنه پادشاه
 استغاث بیدرفت و بقصد محال با عیال که کوه کرا عیارانبار که ضاقت الارض
 بر جبهه اعظم کثر ترتم و امتدات القلوب عیال و دنا لعظمه و تدبیر بطنهم حرکت
 فرمود

و خواست تا از بعضی نف تدبیر میانه مدارد و در سره مخالفت اندازد
صاحب محمود بیواج را برالت بیجه مدارد و فرستاد و مواعید داد
و چون ملا روی زمین صید شصت یا شصت و نه و وزارت بدو سپرد غایتی فرمود
و در دیوانه جینگز خانه و در سره او کتای قان و بطش مونککا قان و دیگر
سبطش کتوک خانه و در نایند حکم بل امیر معراج امر او اولوس بود
و در عهد مونککا قان حکومت و امارت مجموع محالات قصه بدو کوب می فرمودند
و ایالت و امارت بعضی رکنه و تمامت بلاد ماوراءالنهر بپرسه امیر نال صاحب
علاء برهان الله میبود باین تقویم نمودند
و چون رایت تهنیت داشت علیل چراغی غایتی قان و هولو کو خانه از جینگز
عده کرد مقابل وزارت ایرانه و جرس و جی و غیره در قصه شریکی وزیر نظر
و دستور مدارش تدبیر الویزر ابوالبرکش الله به محمد به محمد الجونی براد
الوزیر القائل الکبریم شکر الله صاحب الیوانه الجونی

غره صباح و زرار جلا و تمیحه و شاع عطا زما و روی زرد مدینه کمال
روی زمین و طراز حله فرهاد علیل و دیه بود
و زری که تدبیر حدیث حبش از شرح مستغنی است و سوری که اول و آخر شرح
از بیایه بیایه حد نامه شکر الله به صاحب الیوانه المستتر معوی دراز مستوفی
دیوانه سلا که خوار زما بود و در عرطنت حلال الله بر منکبوری همایه نصیب را
قصه می نمود و در نیکو نای و قات یافت
اتحاد و انتاب ایشان با امام الحرمه شیخ اکرم عبد الملک جوینی است و ضعیفه
و اباعه حد منکبوره صاحب الله و مقتداه مراتب احمد
نسب توارث کار عکله و موصولة اکسواد با کسناد

و نیز بزرگوار است همیشه کشور عزیز و جلال و خورشید سپهر فضل و افضال برادر ادوار و کسوف
سرور و سرور و قدر اکابر ایراد اند و سبیل و قضایه در قیام و قطع عصبه بالاسانیه و العبادیه
و ده افق و مصداق و انحصار و دیار با کونیه شمال و جنوب و مکه و مدینه و کربلا و نجف و کاشان
و در ایام دولت پاکش همه مفعول سرخا مستوفی محاسب بود و در منصب و مرتبه
مستوفی السی و الدار محمود العیاد و الخیر در گذشت

و خواجه شمس الدین صاحب دیوانه منصب و صفا و قلم در جاحد کرم و کرم
سجاحت شیم خود دیگر منصب و مرتبه از وی میباش گفت و مملکت و زاری و زاری
جلالت محمیه بیه مورد و مکتب رونق و مکتب هر چه بسند به ترفند
زات احمد او که صاحب دیوانه علوم و آداب بود از خواص برهانیت و تقابل
نقلیات و تصنیف بود و قطعی موفی حال اند و چه شکر و دانسته که زلال فضل از آن
شاد لب می نمود و قواد طریق معانی را موردی صفتی

و صاحب دستار محقق و قایم معراج آن زات عدل الود در قیود تحریر کشیدند
بلغاد مدونه حقایق محامه آنه عنقریب که گستر و سلاخ نور آورده
اعلیایه علماء در روزگار ملازمت سند و زاری غنیمتی بزرگ کردند
افراد حکماء نامدار بمحافت و منافقت مقرر و حد و رسد و فاعلت

نزدند

و او همگانه را مطلوب کباب مواهب کریمانه و مکتوب انواع اصطناع اصفانه
فرمود غریب نیامد بجای رخا و مرتبت بی شمار کرد اند
تا به جرم بداد و کلمه آوازه نیو کار و بزرگوایس در جایگاه بخت و مناسبت
و میبایست آن نعم و کرم علی مرتضی و اللابی و الایام و صهر و زاهدانه
و لولا احوال مستطرا الشعر مادی القوی این علی مطهر

باقی بقیه قاضیه مانده شد در جریان آنارحیه بیت محمود غزنوی
 و بر وجهی اشغال دولت و امور مملکت در میان استقامت اطراف داد که وزیر و صاحب زکا
 و کتوبه و افریضت درها در مصالح کفایت شود او در یافتند و کوشش می کنند
 و بر جبهه کسور و دفع شت و مشور و ترفیه می آید و در حقیقت تصور بر نوعی اشغال نمود
 تاریخ معاصر و زانواع و در زمانه قاضیه عظامه دفع مقدار نموده بود
 ده سال و نوارت حضرت هونو کوخا و هفتده سال نیز بر دولت با قاضیه
 در سال و زمانه طاعت احمدیه را تکفل می شود نموده که تصور مصالح محفوظ
 و موضوع و ایت بایستی حفظ می شود بعد از و دیار آبادانه نمود و مول خرابه
 موفق و نمود و طبقات عین راضی می شوند و جوهر سیه و شکر مرشد بانو
 و همسر وزارت از آنکه فرطت محبت بسیار دارد و در آید
 حکومت و ایالت مدینه السلام بنیاد و عزت و بر سر در قضاة شریف برادر مرشد
 صاحب علمیه و وزیر بیکانه علما و الهیه عظمی است زیرا که در قضاة فضائل و حیثیت
 و تیراخی معالی و وزارت دشمنی آسمان امامت و صدارت بود
 و مرشد به فرزندان برادر الهیه که در عین حقیقت مملکت دارد و طاعت کوهسار
 استند و زهار و در فضل و نبیل بحر حیات و سرافرازه روزگار کار و دکا و طاعت
 مقرب و معروف و عالی حکم عزت و محکم کردانی
 و در سده شصت و نهم و ستمانه مجید الملک بزرگ سرخ و جعفری الملک ابوالکلام
 موساده اصفهانی که وزیر آداب بیکانه بود و از او و کله در کارگاه صفیه جلیل الهیه
 حلقه از سوره کرده بر رفع و لغایقی آید در صاحب کرامه و انشراح و پستعلی که در لویه
 و استقامت بعد از در به بقعه خانه پادشاه بر داشت و حکم یافت چند سال
 معززیت با برگاه وزارت کرده بود و مدتی در اعمال بنیاد و عزت و بر سر شروع نموده
 در بعضی احوال آنجا خوف و شعور یافته و عیان می نماید در با خواجه و الهیه
 عظمی بهر زیادت ارها کرد

و اعصابه ملک عرب نیز از قلمزبانان ضعیف و کجایست بحقه دوتر صاحب الدوله به
صحت بر باد معانت پراشت نموده

و از تمامی ایام وزارت خود محصل الیه صاحب دیوانه نیز کویا در خاطر مبارک
پادشاه مدولت و سابق بدیده آمده بود از امر او دولت و ایستادگی حضرت طغاجاه
و جوشی تربیت و تقویت مجملات نموده و اندکها فرضی کرده در خلوت عشرت
و زلات و اختلالات و تضرب اخویه را تعرض رسانیدند و سرانجام بخانه غرضه
بر عرض توکل آمد و سرور غلبشی و عنایت بر حد در بار او مشمول و در دین
در همگیل بسوما مراغه پادشاه او را بمنزله غایت احسان داد و حکم رنجی که
بنوازه و غنا طفت تمام در حوله نافت گشته مشتمل بر توسل و تقویه
اشراف ممالک بر ملا بحضور امراد دولت بر خوانید

و مجملات در عرصه محال حیده رخ شریف مجالی تمام یافت
و در بندگی حضرت پایه و مرتبی او را حاصل آمد که صاحب صاحب و بزرگی را
و راد آن رست نهد و با طراف ملک و قایم نوکانه گشت و نواب فرستاد
و صاحب عمودالدوله را بمالایه فراداد و مخاطبه و معالیه کرد و صادرات

سنگینه معذب داشت
و خروج محسن الیه هر چند در صدر وزارت متکلم بود فاما رند و دیوانه
از روی دور می نمود و ایراد بکمال بیبرکات اباقا خان در جمله به نجاه داشت
و پادشاه زادگاه و امر او اعصاب دولت خرجه تقصیر یا کجی و غایت سلطه
انداختند و بر سر جریان پیش نهادند

و محسن الیه صاحب دیوانه را با حق دولت از شرط ادق و مضارقی تمام بدین
دقامت نال جالش که در ایام گذشته معنی شده بود هر چه عظمت معضل و ناله آمد
و کلمه جهاد و نهضت و غلات و رنجات عنایت نکرده وقت از حضرت و ربابه

و بعد اطلاق را به وسیره تا با استقام و طاقات سوسل تیغ فرسیده که مانند
و اعضا و جوارش غیره لایق با وقت و احوال و بلاد و دیار و زمانه
و درین سه الفین و نمانیه و کتابه مشرب و صفات مایه بایه هر سه مکتوبه
و نیز دیگر یک خط و شکر کنند و احمد باشی عدل الری و فی در اول بار
از آراء بجانب حراسه بکشت کرد و جنای و جامع التولیع ساخته و تصنیف
و نیز به صاحب قرائه بعد جوامع شریفه و الله به در آن راه سطور و شرح است
از غنیه بعد از این سیریه آمده و موقوف گشت
بعنائت اسفان و قوت و صلح جوامع شریفه و تیغ بران از قریب برآمد و خورشید
از میان آن کتاب و ضابطه اضطراب و در آن روز و در آن روز و در آن روز و در آن روز
و کبار و در آن سماع معدلت و قدرت انداخت
چون در آن روز و در آن روز و در آن روز و در آن روز
میان راه و کلبه بایه بایه سخن کرد و بیکر سیریه فرمود
و احمد باشی کوفه و سیریه جنایات حکم بایه و در آن روز و در آن روز و در آن روز
و خروج صاحب دیار از میان آن صفایات و اصطلاحات کتب کرد
براه بایه با صفا و آلاء
و از آنجا با سراج هر چند تمامه بفرمود
و حکم برین مشکی بر سیریه و غنای از آن روز و در آن روز و در آن روز
به و صادر شد
و بدین سبب بطاعت و تکرار متوجه شد که حقیرا و غنای بکشت
و شرف و کلمه سی یافته و بقدر بعنائت و رحمت مخصوص آمد
و در قاضی کمال در وقت مالدن زمان همگی اشغال مالدن و دولت
و قائم عثمان جمعی مصالح اولوس و حضرت بود

دردناب معتبر ملازم خدمت خود بخاطر احوال بدستوری و خواهشام الهی در خدمت
ایشان و دیگران با اقامه جود و خواص صواب بپایه شکر و شوق می بودند که
مبادا وزارت را باز استیفاء فرماید بفرمان معتبر گردانیدند بآمر فنی از خواص
ساعی شد

ساحی شد
و در جوارم شصت و نه نفر و عثمانیه و ستمانه و اهل درج سعادت یافت
فقطی الخوانسار کل برقم کرده اید جازاله السقی السحابا
و وزارت بر محل جلاله الهی معتبر گشت

الوزير محمد عبد الله بن محمد طاهر السمرقاني

از آن خاندان حکومت در دوره جلالت نور و جلال امیرضا الدین سیالپانی از اعیان
اصحاب مناصب در حضرت و دولت سلطه مجروحان رفاه و در صدر وزارت بوده
و ملت جلالت الدین سالها اعلام مختلف شد که حضرت اعوان خان
بخواه اسباب بود و محل قربت و تمکین و درجه احضار و اعتماد تمام یافته

حکم بر این بقدری داشت و بعد باین
و پنج سال متقدمه بود بادار حقیقت حقان
بوسه و یاراد ایشان و بعضی از آلات و اعدا
مصب و در وقتیکه تمام در حقیقت
و فوژ و اساتید و معانی و فوژ

و جید بودا حسنا کات از حکم بیغ بای مال قضا و قضا
دوست فرمای خور و خور گشت
آه در بر آرا حکم نان بفا هر روزت خدمت آدمی نمود

و مخیم مدرسه مکر در بیت ادب است دوست نیابت و احسان نام بود

موسم مجبوره

امیر طغیان که در اندام سرودت قطب مدینه در کن مشاعر الهیه بود
و باطل حلال الهیه در پناه عداوت و کینه داشت در کتبت و کفر نهاده
است بر دهان خود

تا در ورطه خطر و زهر پاشه افتاد و از غضب و پناه معزول
گشته دلیح الحی از تمام اشغال عاطل روزگار گشت
و چون سعدالدوله وزارت جهاد را مقصد داشت در قصد و بیندیش پاشه
سعی را نمود و مقدمه ترتیب کرد که نیمه آلفی قتل او میانه
و اتفاقا سدی با امیر نولاد حسن کادک نقضه الحیدری
کرد و حقوق خدمت و بندگی شاه شریعت خود را تقداری نمود و از وجهیت
تغیر پاشه که بناه است کینه می راند
امیر نولاد در لباس رسد او در به باب عرصه داشت
مخلوت کرده و از آن غضب افروخته که از فتنه سعدالدوله بود بدید
سبب مزید استقلال بدیزیت و حکم برانید شد تا آنکه وزیر را بیایا
رسانیدند حرمة الله علیه

الوزیر سعدالدوله الیهود البربر

از معارف حکماء بنی اسرائیلیه ابر بود و اندام فیصلی در عذر داشت
و حسب خطی رغبت کمال و بغداد رفت و ملازمت دیوانه نجا نموده

هر شغلی از اشغال نازل و اعمال متوسط را مستعد می شد
 و بر معاصرت و توفیق و متوجبات و احکامات آن مملکت و توقف و غوری
 حاصل می کرد
 و بتطبیق حکمت نیز شرف یافت و در نهایت کیاست و فصاحت و ذکا
 و درایت بود
 و در بیل و مروت هفتصد و نه روز و دو وقت و شصت و هفت خود
 لازم ذات ادبی نمود
 چو با آن حکم مینویس
 امیر او در دنیا بتوفیق اموال و ضبط
 و با سامعی بغداد رفت سعدالدوله نائب و کلاه داد او شد
 و آمد و دنیا در بندگی اغوی از سیاحتی دستداد او کینه را نه
 و ادلا بر راه طبعی و معالجت در آنه و نایب در مصالح معالجت خصوصاً بغداد
 عرضه داشتند کرد
 پادشاه او را بدید و پسندید و از منصب دستداده بر کردید
 و برگزید و وزیر معالجت گردانید
 و سعدالدوله هر چند از حلیه اجماع و اسرار عالی بود و از سلیمانیه سلیمانیه
 و بدین سبب بقتل بزرگانه دیده و دولت و استیصال اعیان مملکت و ملت معالجت
 نمی کرد
 و در وقتش از سبب صولت و رضا و قدر داشت که آزادان و مانی نباشد
 و سرزمین از بزرگان و عریده بنکایت سخی و کشته و بانه می شدند
 فاما در ضبط امور مملکت و تدبیر مصالح لشکر و رعیت و انارت و جیره
 از وجوب و رعایت غبطت دیده و خزانه و استرا بر حاکم عادلانه و شفقت

و احتیاج خط و اختزال نامه گفت که تالو اسطو و نانی بزرگ هر آینه
بر اعزاز اهل فضل و اعیان بزرگ عظیم مقرر بودی و ارباب عیال و علمای
اداره و انعام فرمودند
و در حقیقت اشغول مملکت و زمین یافت که از راه باز خواهد گفت
و قصد و عنایت اطوار عباد و احوال برادر برای در وقت او منوط
و مربوط افتاد
و سادرت بااد در هیچ امر از امور مملکت مشغول و مداخلت مکنه نمی شد
امیر طوغان که سابق حمله ملای و عهد جریح ارامه دولت
و بیت القصبه اعطای حضرت بود و به بزرگ خطی و پیوسته فرمود
منسوب و محذول گردانید
برای ایالتی که می کرد و به ایالتی که می کرد و به
و در سفر دعا و قتل معتبره را می نمود
و لایق سبزه و ما قبلها را بقریب خود ملائیکه الله و الله تعالی نمود
و سیرت در و سه در راه ملای با رفقا و محمدت مقدس بود
و مولانا کمال الله را بخیر ساسه فرستاد تا بصلطه و استخراج آن در باب
قبایع نمایه
و امیر طوغان چون از خراسان مراجعت نمود مراتب خطیادش را
یافت و از تعزیر تمام از وی به بیخود و مشرب اعتقاد سه را مشهور کرد
بقاد و مراتب خطیادش را یافته در سبزه و حیرت های عامه و در دیارین
عوط خور و از و را و حجاب تدبیر بعضی بیرون آورده که مقتضی شد

بقفل سعدالدوله و مرتبه و مقویاتش
و شرح آن حال آنکه وضعی صعب برزنج ابرو خانه در کشت
جنایح استرداد انعاش صحت مملکت
و طوعانه امرا و اولوس طغاجار و قو کمال و غیرهم را
توهم کرد که امرا جوئی وارد دنیا با قرا و قلعین واقوا و علیم
سعدالدوله اندیشه قصه شما دارد پیش دستی می باید نمود

و اینها از دست برگرفت
بخریص او تمامت را قبض آورده همدان کرد
و حیوه لیکن آن خانه بیادش نمی نشست حاکم قصاص بر طوعانه
صحب را نود و گذشته آمد

و وزارت بخواجه صدرالدوله احمد داده
الوزیر صدرالدوله احمد الخالدی الزنجانی
او از قاضی زادگاه نریمان بود علوه قهقهه اقبضا آن کرده در غنچه کباب
بخت میاید طغاجار رفت و فریده نیابت و کله خدی او یافت
و مقبول و وضع او شد جنایح کلی و جزئی امروزه بدو سپرد و بی شاورت
با او آب بلب بند
و حیوه چار بار با بسیم خانی نفی طاعت خود سید سیماء ابرو خانه آریه
گرفت و طغاجار امیر اولوس کشت و امارت اسبها و ممالک مغربا بدو سپرد
خواجه صدرالدوله در شهر اسبها حاکم مستقل آمد و کار و باره و نفیض
در قیام عیلت بدو سپرد

و حقیقت آنست در کرم برکت وجود و خوارت رفتم بخت بکارم صاحب دق
 و فواضل حاتم طی کشید و کخی تر خلود خدا در راه عزم او بود
 هر چه از مرام و مداخل ادا حال آمدی چه در زمانه تصرف اینجوها
 و چه در عهد وزارت بغیر از خرجی مالایه که باز گرفته باقی تمامت را
 بر ناز و منعم و سادات و علما و شیخ و فضلا صرف کردی
 و از فواضل صدقات بایک همایون ارباب بسیار و عوارف نرا کار
 بر علماء و دیار و شیخ و در کار مستحقان به بپردار و صبار مسوخ و دار
 داشت

و در عهد کتبی تو خانه وزیر می گشت

در لغت معنوی بطبق علیا بود و در فضا و بدعت هر چه ز فاعلا
 دانا و گویا و طبعش با نسا و شعرای بی احسانا موانه کردی
 و در تقالیب امور احوال و قصد عبادیه دولت دینی تمام داشت
 و در تصرف و جوهرات دیوانه و اموال خزانة جلالت بی باطن و نامحترز
 و از افعال ناپسندید و در مذهب و قوانین بلکه در عهد او با بدع رسید
 وضع غایب بود بود که مضمحل و رفعت کلی و حمایت جامع جمیع جریته گشته
 و چون باید در خروج کرد و امراء دولت بخلع و از عیال کتبی تو خانه می نمود
 و متفق شدند و آنه پادشاه بقصد پناه فرود رفت و بانه و بتغلب مالایه نرا م
 جریا بنای و خانه آمد و وزارت ممالک را خواجهمالایه دست جردانی متعین

الوزیر جمالی الیه المستجوابی

از رسا و طیس کیلکی بود و بکمالت نفسانی و فضائل انسانی و فضیلت و زائده

در تدبیر امور نازک و تعبیر مناصب امر بزرگ و در مخالفت مملکت اندیشه

مهرورانه کرد

و با عاصی عظیم پادشاه سعه حیات و دلشبهه انطفا پذیرفت

و پادشاه اسد علی غازیانه بعد از احاطه تمام اخبار و تقدیر از خط استخارت
مقاله تدبیر امور جزایه بانی و اعینه وزارت آقا علی روی زمین بکف لغایت در نهایت
واضح برهان خواجه رشید الحق و الله به و در است و خدمت لایح بیان
خواجه سعد الحق و الله به سیر در *وین و احسن و در در وین و احسن و در وین و احسن*

الوزیر رشید الحق و الله به

و در تمام محاکم مشاوه و معارض عالم و خدا بکماله اصحاب مناصب و در مرتب
عرب و عجم و بین واد صنادید و زراد امم و مالک تمام سیف و قاطع
عنه قلم بود

در عهد ابا قاضیانه در ملک موقوفه بنظر عنایت پادشاهه انحراف
بافت و در عداد معتبره حکماء زمانه منتظمند

و در عهد جزایه بانی اسفندانه مرتبه و بایبش رقی پذیرفت

و امراء اولوس در مصالح و اشغال ملک با او مشاورت نمودند

و چونه کتیفات خانه پادشاه گشت رقم اخبار وزارت را بر روی کشیدند

و او از آنه نقادی جست فاما بکست افاق و ندیعی و راه طبیعی و حکیمی

بایه بلند و برقی ارجمند یافت و در تدبیر امور دولت شروع نمودند غازیانه

و چونه چهار بابسه خانی بزرگشکو طبعه و فتر ابریت غازیانه

آرامیه پذیرفت مقصدی اشغال نازک و مقصد اعمال بزرگ شد

همه ملازمت حضرت در خدمت و ملازمت حضرت در بعضی ولایات از جمله
 با وزیر عهد صدرالدیه در مضار صدارت و کجاست آمد
 و خواج صدرالدیه در قهاده او را معاینه در دست در مضار و معاینه
 در بندگی پاکشاه خواج صدرالدیه بر کجاست
 و سادات سخانی و تقدیر زیدانی با عدالت غازی در نابریج او
 موافق آمد و صدرالدیه بیکار رسید

و نایب اسلام غازی سر حقه مشاورت و مشاورت در زمانه تبریز
 کشاد در کجاست اسرار سردار میه او باز کرد
 و دیت معائنات آریه معائنات و دیت ناقص نظام مصالح
 عزایم و نیایش کار ساز دیه در دولت شد و معاینات جمعیله از پنده خراسان دولت
 و دیت سلی استادی بسیمه کارانه دولت از امراد کامکار
 و بیستوی مدبرانه حضرت از اعیان نامدار او را معائنات و عقده لای مصالح
 بواسطه اعتماد و اعتماد او در دولت ارادت منظم
 و چون نایب ه سعید عادل و کجاست معذور در بایل او بجا بود
 مالک کالات مورد شد و بر سر چوبانی ارتقا فرمود منزلت او را
 به بهجات اصحاب حکم و فرمانه میفرود و مرتبه او را از مرتبه کجاست اعیان
 و اعوانه عالی مرکز دانید تا که بتدبیر مصالح مملکت درست در ارتقا و معائنات
 بر خلاصه و خواج کشاد و آقاها و وزارت را انکساع و دست حضرت با نصرت
 سبالی دادگستری و استغاثه نوال عنبر پردی از آستینه اجتهاد برده آورد

و در وضع قوانین پسنجیده که تلو و نمودار دزدای دولت دایر است و محرم و مخفی که
از وی ناید کار است و ترمید و تلمذ حضرت و تسمیه صافی مبداء و بنای ابواب البر و مدارس
و انشاء بقاع الخیر و مساجد و احداث منوره عمارات فاخر و اجنبیه عالی که بر علو همت
مصاب دولتانه مقبل و والا نهاده کامل دلیلی واضح تواند بود با قضی الغایه برسد

چنانچه نام (قانون) جزایر چنانچه داریم ملاحظه فرمائید

الله انار نائیل علینا فانظر و بعد (۷) الی الانار

و چون ختم کاراد بر سر است و تکمیل سبب سعادت آمد از وی احضار صد و دوازده
مختلف مانده و هم الخیرم الزاهر و الیوت الخوار و الیوت البوار و الیوت
الکاسر و الیوت الزاهر

کوه بدر غیور لیون سیوف سلام صقوه براه

xx

(۷) (مانند) اطلبه (۹) (دارند) اطلبه (۱۰) (بعداً) اطلبه

به سطره به اعیانیه بنمید

سر و سری همه وزارت ابراهیمیه در عهد منام و سوره تعلیمیه بود
 وزیر هژور هژور و افغانان و سوره غنائی نقشه در عهد محمد علی پسران
 برهم اسباب دولت داری و بر کرامی بر دزدان بر کشت و بر شمشیر
 وزارت و در مانی حالت چو بادی شهبان شمشیر

در اول اصدات شعله اعمال بخیرت ابراهیمیه و سوره
 و شغلی از اعمال دینی خود و منظور نظر غنائی که چو صفت غازی گشت
 و قلم تلکچی خانه و لغارات و اوضاع محال در خراسان بر شمشیر
 و انانی او سیرند و بسبب شمشیر در حضرت بقلم استیفا و سیاق
 و منات در عهد شاه و کتابت در حکایت و جزئیات امور دینی اتحاد برده کردن
 و بعلو لغت و مکتوبت و کتابت و فرست مکتوب و شمشیر
 اسباب صداست و اجتماع آلات جلالت موقوف و سوره
 و بلطف ارفاقه و طیب اعراض و سوره و سوره و سوره
 بلند اخذی و زهور بخالی نیک محضی و وفور روی خوب منظر
 و مکتوب حیا و یا کیره مجری موصوف و مذکور اند

و برای خورشید ضیاء نایب سیم در عهد هلال او و اعتماد فرمود
 و در موارد و مصادر شغلی و امور سه بیازمود و چو نقد سیمکی او
 از حق تجربه تمام عیار برده آمد آید منصب بزرگ به و ارزانی
 داشت متفوع بر دهنه و تعلیم تمام

و آنه دستور فرخنده طاعت و دیار
خویش بفرموده صورت سوره آثار
بکمال حمت و شفقت و فرط عاطفت و رأفت و علو مراتب عدل احسان
و غلو در رفع درجات فضل و امتنان و اثبات امر طایفه ایمان و مدح
بر اظهار رونق دین و اسلام و سعی در تربیت نفیض علمای و فضلاء ایام کم
عظمه در توفیق این همه را موجب جزا اقام سعادت و مژدات دانسته
از و برای سبیل مختارانه

و بسم غایت الهی و فرستاد تربیت یار کمالی خود بر منیر
بر خلق مستقیم و مژدات و توبه و توبه
و دست ظلم و بیاد اخاذی مال اموال سرمد و رعیت بر بست
ایوان عدل را شرف بر نژاد و حفظ همه جور و عدول بر داشت
و بیکر ملک و دیار را باب زرافض و راستی بینگاشت
بدین عبارت جریانه معانی را عمارت فرمود و به نیل ساریت کمال عالی را
انارت افزود
قلم فضل گسترش گاه توفیق و جوار فضل و تکرار و انشا و کتب است
در سلاطین در کشور هنر صاحب دیار گشت و هم عدل بر رویه از علو قدر
و قصد لامطافه کرد
در اول وزارت نامت دکل میایه اید و در بر قواعده کمال حقیقی
و و داد اصلی را حدیث جانی محمد بود و صفات عقیدت با عو و مصلحت ایشان

مختار چو به دگر و نه از آمدند که از ستمی تواند بود
 بر آسمان جلالیت در ذوق بود که میانه ایشان مریدی مشهور شود
 و عیالیه ایروالت ممالک با یکایم و اموال خزانه مشهور
 و طوائف خدایه شوند امور مصالح کبار و ضعیف مضبوط و مرعیه ایشان
 در حل و عقد امور مشکورات

و تا آخر آید مصافات بمهادت و آید مصافقت بخلافت متبذل گشت
 و اراقم و خست میانه ایشان در جنبه آید و فساد با فساد ذات البیعه
 مشهور گشت

و یومانیوما معاقه و عواقب دولت خواص سیدالیه با انحلال می یزیت
 و شینا فشینا انحلال بجای و جلال او در ظاهر نمود و مواظبت پادشاه
 از دایمی گرفت تا در سوال سینه حدیثی در سینه بغداد در جبهه سادات یافت
 بحسب روانش پرازن و باد ز جانش همیشه ستم دور باد

الوزیر تاج المجد والیه خواص پادشاه

چو به تقدیر یزدانی و وضع اشراف آسمانی با عنایت حضرت علی او بجای سوسه
 در اعلا شانه و توبه مقام و تقطیع قدر و تقسیم امر و تشریف زکرا و احسان کمال
 مواظبه و همعنا آید قدر در شاه راه اعتبار زیاد و مطاع او دست داد که
 سزج آید در دانه اعطایه نباید بحر و جلال ممالک را در قضاة تصرف گرفت
 و بعضی بوقت از عظیم اوقات مستغنی شد و بوقت در قضاة و ادب او را
 در مضی که قروم دهات و لامش در طلب آید مناسبت و نفاقت نمودند و مکنه آید

و بی کسب از وسائل موردت و کسب بر مرزبان فحول
زنده آید باینکه بکسب تفکر کرده و معنی

و حقیقت آید و برین بیان عقیدت صفاتی طوبیت دیده دار
نیکوکار سزای بر در بود و از صفاتی و محظورات بجنب و محترز
و براننداد رونق و طراوت ریاض صفاتی مواظب و در سبب صرف
امراء اعیانه چهار و صدادیه کاظم و ستمالت جوانب کبار و صغار
کسی تمام داشت

و بیشتر و مدبر است و شغل و زانرا بداده حد و مشابه
رونق و تمکین از نوازه و شود حالات روزگار بود و بکسب از صفات
ایام می نمود

مدت سیزده سال کار حضرت و دیوانه و مملکت را بر دوشی در دست گرفت
و بر نوعی عباد خود غنیمت داد که هیچ وزیر صلیب نبیر و هیچ کافی
صاحب کتاب ذکر را عشره عشره میبرد

بجمله و سیره می زد و اموال را از کیفی است و امانت میکرد و بر مراد
و صفاتی و صفاتی هر می نمود و عروس و نازت و قلمی را عفو صفا
در کنار داد گرفت و همت بر رسیدن عالم خیرت و احداث بیعت بر توفان
و در سره مدینه اسلام تبریز مدینه میونهای رفیع بنا و از دنیا خلد آسا
بنا نمود و در بوی خوف و طرد نا امانه نیز رباطات و خانات صفای و منزل
صادر و دار درخت و بانها بکسی علی صوم رفیع روانه که در اوقار و افان
اگر کام شری طایفه نمودی اسارت راند

و مدبره و دولت و وزیر جعفر و وزیر دوشیزه بیضا و غره امجدی و ادام و مداح الی

و خنفران و در غلوه دولت جبرانه و دایه کرد

حاج جلاله رواج و نواف و ضوایه بار و دایه ای که مشکله که سرگشته احوال ایانه
موجب اعتبار نموده و استصباح و خردنه است در ساراد و حکمانه را بهر بصیرت باب
و دیده عبرت بهر کرامت کاند تا غریب تعلقات و مجایب تعلقات را سبب بیداری
و سرمایه هشیاری سازند و دل در جلاله فانی که

سلاطین و قضا و عاف و مرکب سهری اذ استند ذله فروجام

و توفیق جلیل یونس الناس حسنه و کلبه اسرار و قباچ

نهند و زعام احوال و امور بهر تعلقات و خرد و نهاده

دعی یا نفس فکر در مملوک و ضوایه لایق اضم و دین فانی

انجرت الموعود بعونه اله حسن توفیق و تخلص هذه التاریخ و تنقیح

و فرقت منه بسم الله و الة الاصفیة فی سلخ نصف المخطوم بالخیر و الظفر
سنة خمس عشر و سبعمائة و سبعمائة

از دقایق عز و لم عظم صاحب عدل و کرم و وزیر اعظم الفخیم

و سوره بلند همت و الانزعت خواجه هم چون طلعت و افرحمت را و ایش

اعمار و اعمال حکمانه گرداناد

اهل تخمیم شریانتر که اکب روز نام طالع کنند یکی باطل

و دیگر اجم هم از باقی اقبال ناطح گویند

بعد از آنکه بفرموده یزداد راجح خوانند

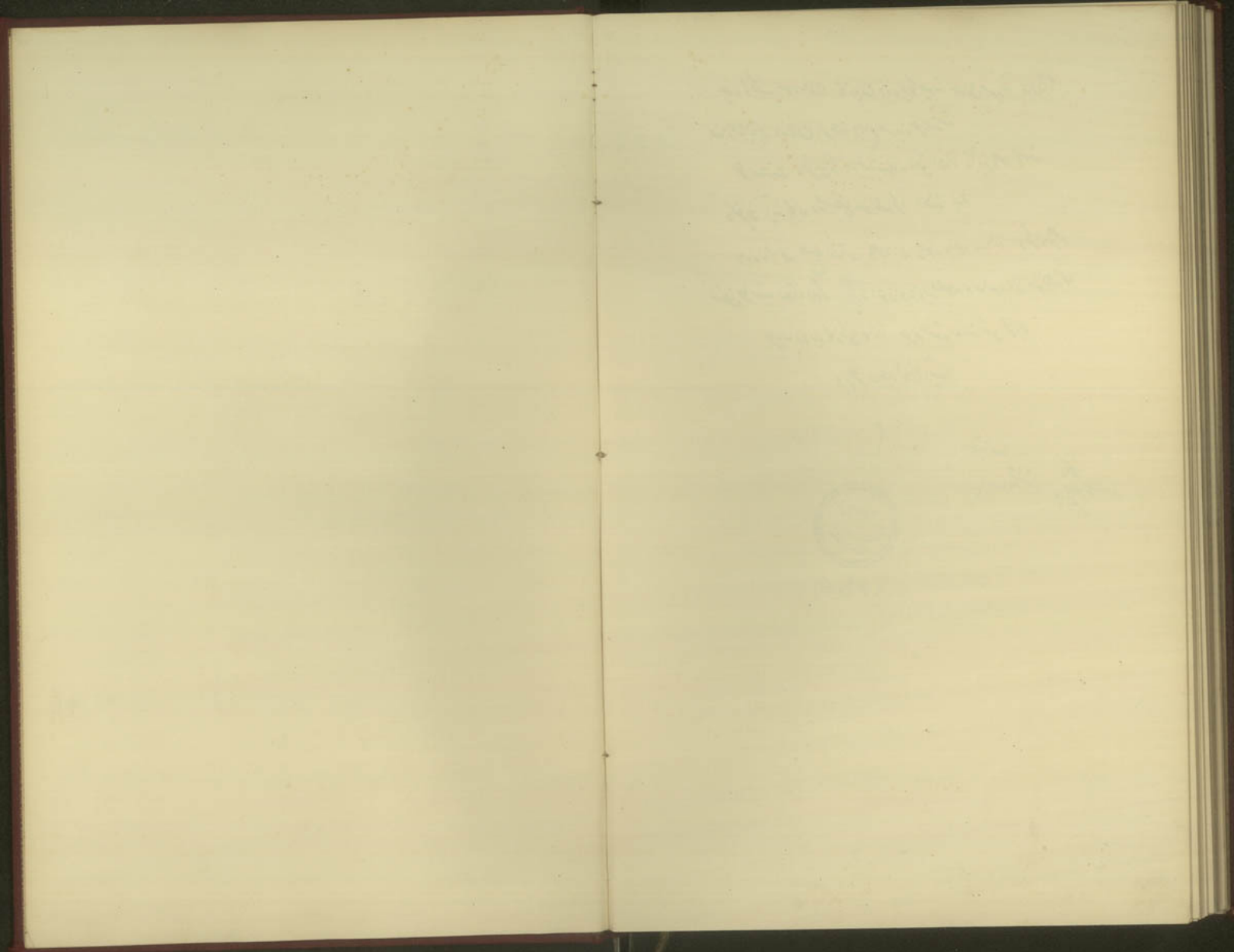
چو کوب سوزناک کاربان دوزخ کو سیرت صافی سریت عادل نام
 صابر ایام در فلان سرعت و ایام بسیار خوش است
 هر منقبت و کرمی که از پیشگاه نقل افتاد تا نیز چو بود اوست
 و هر چه آید گاه در مستقبل خواهد کرد اشتهای بد
 و ز راه سبزه صبح آفتاب چو بدایه رستور نامور بوده اند و کبریا و رحمت
 شفقت خورشید بقاء او که از افول و غروب و صوره و مامور به بال خواهند بود
 جلایه زواید کار کس هماناد جز و منور دولت کس نخواهد
 و رحمت الله علیه قال آمین

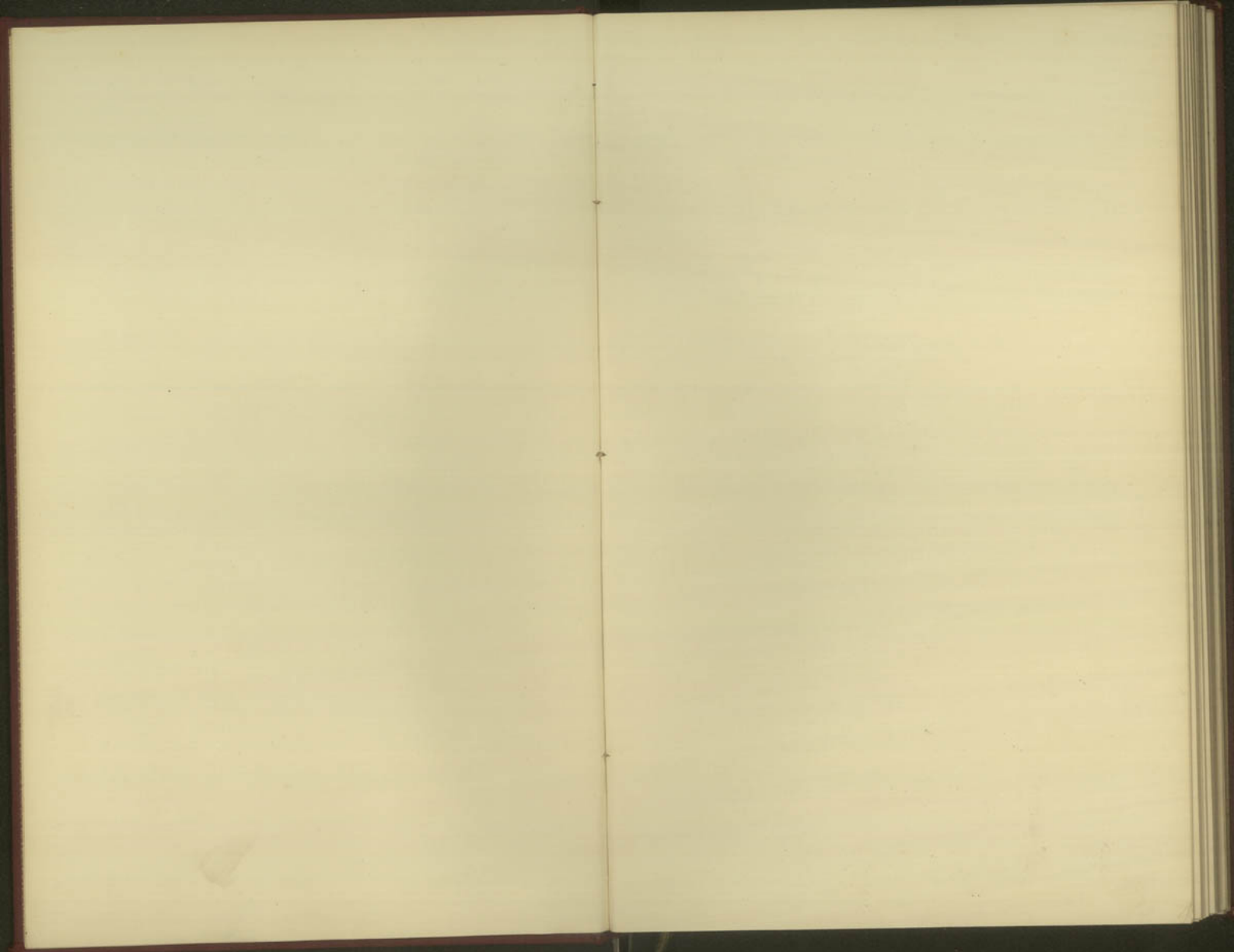
۲

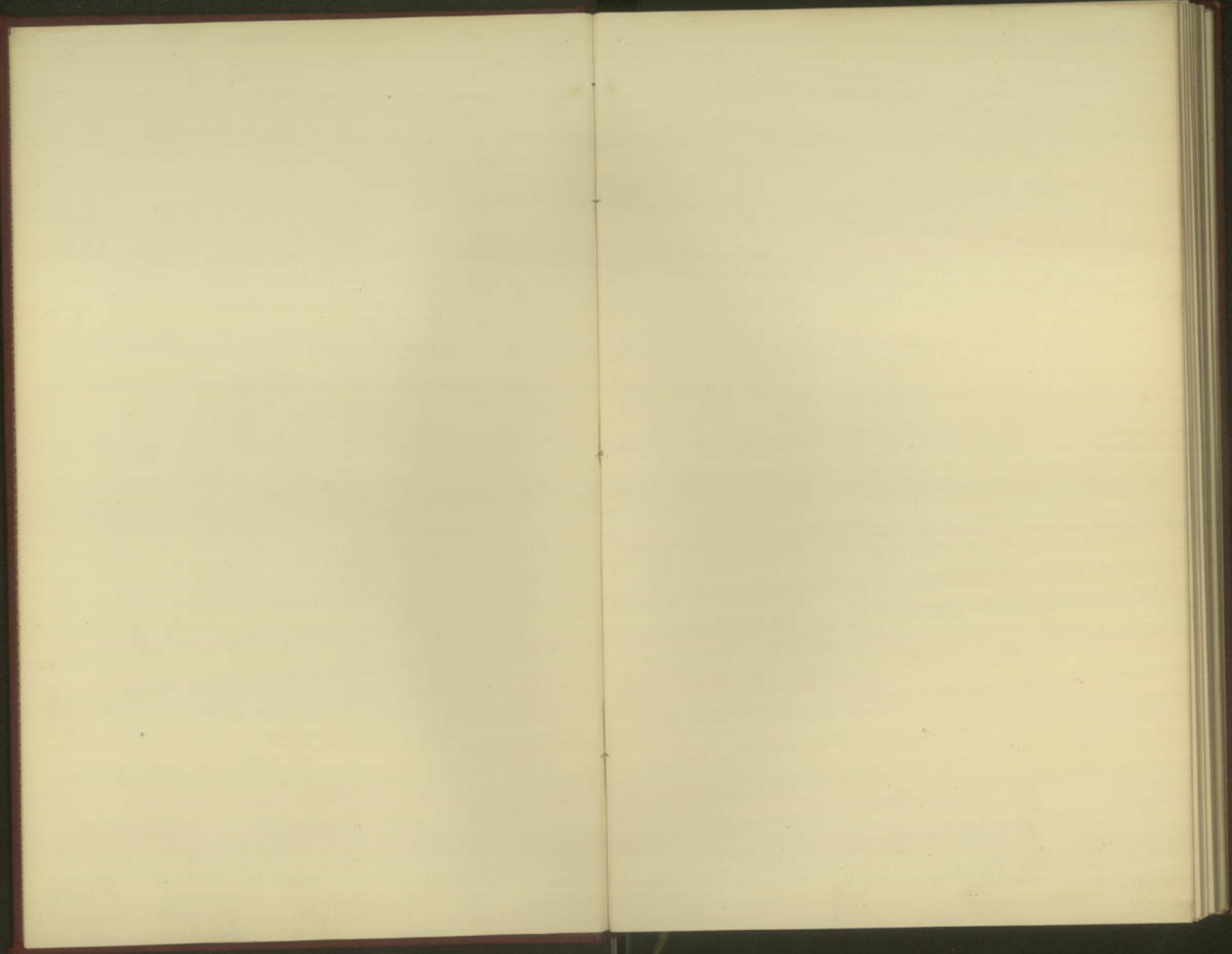
بنیدر
 ۱۱ اسفند ۱۳۹۵
 نایب
 مجلس شورای اسلامی

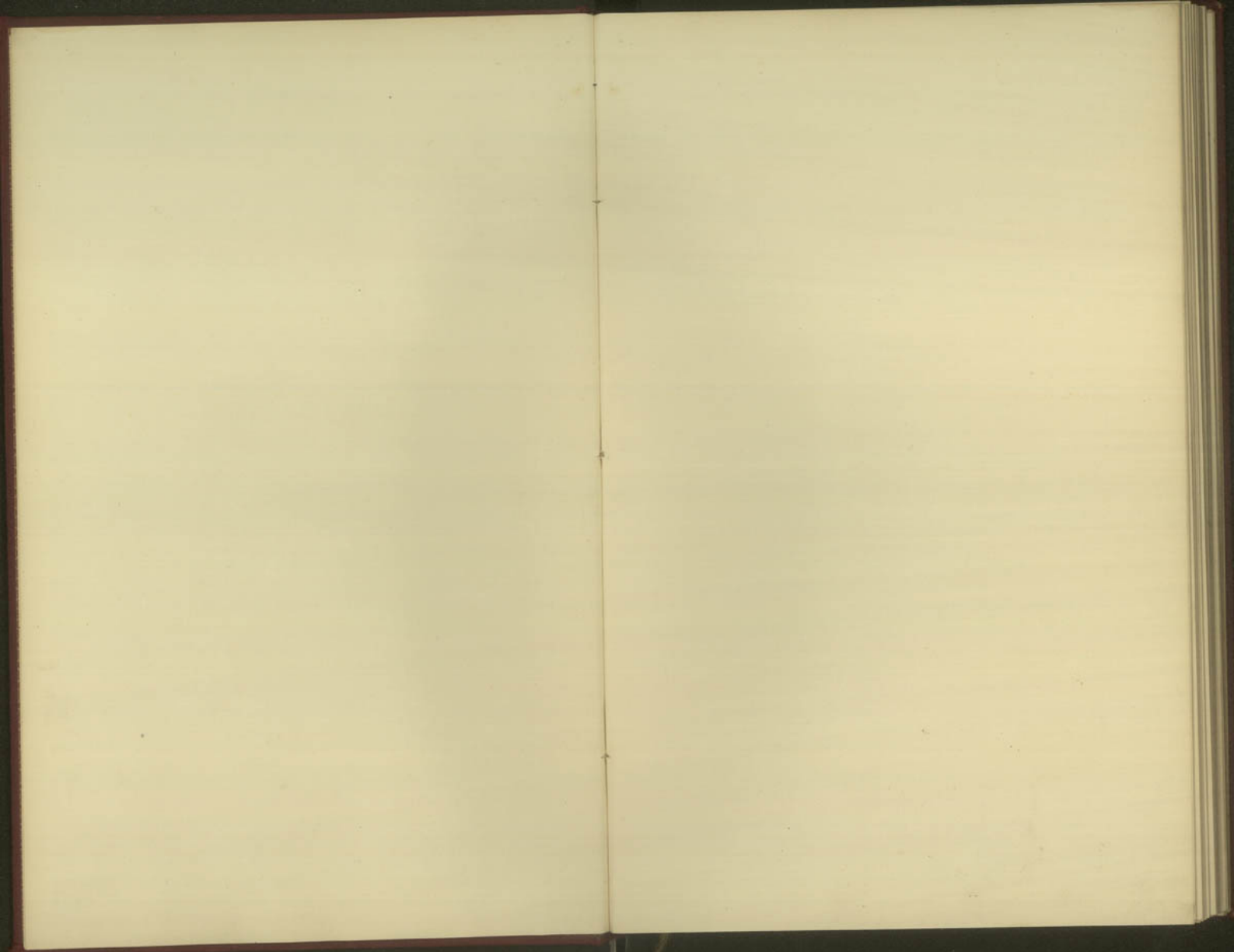


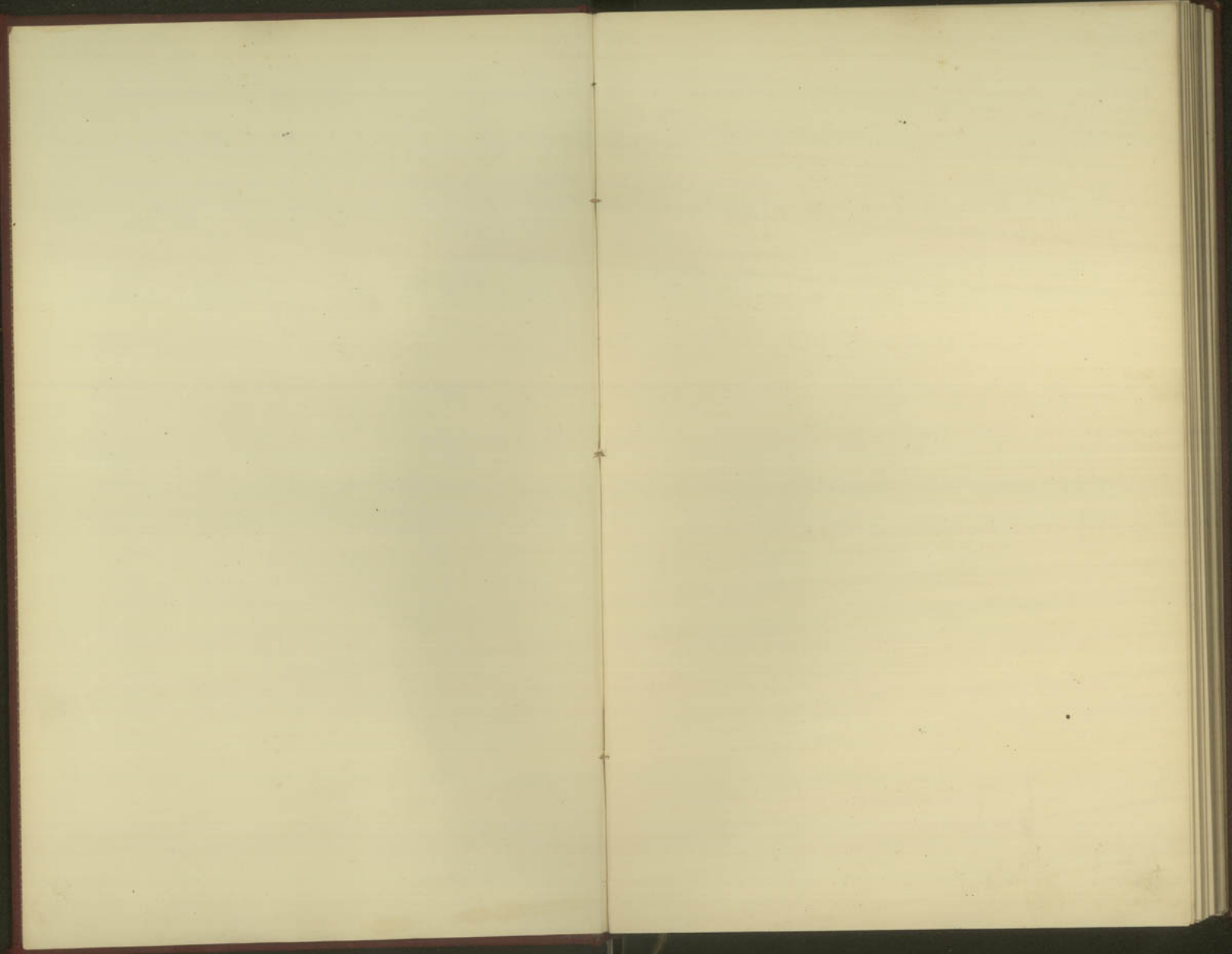
۱۹۵۹

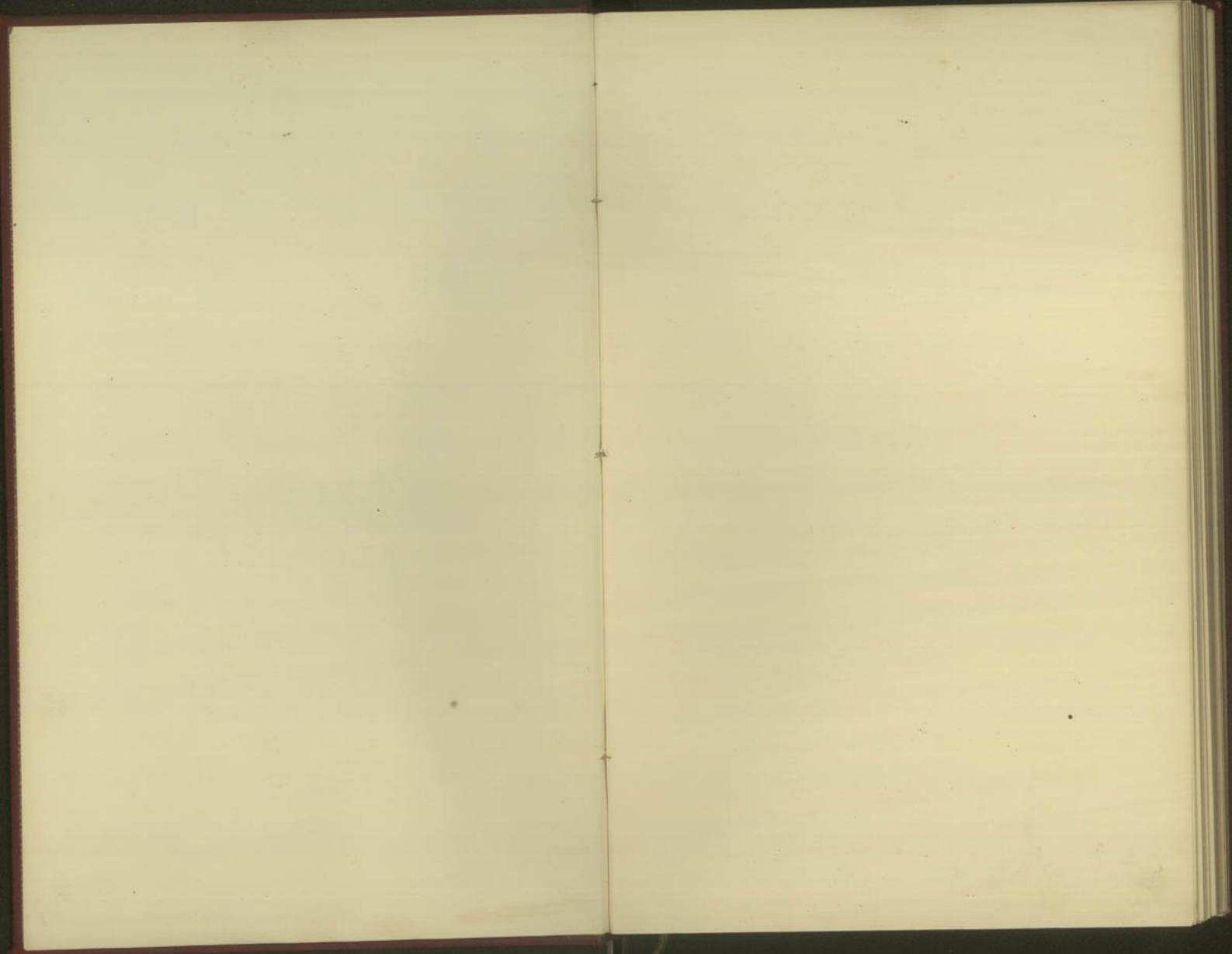




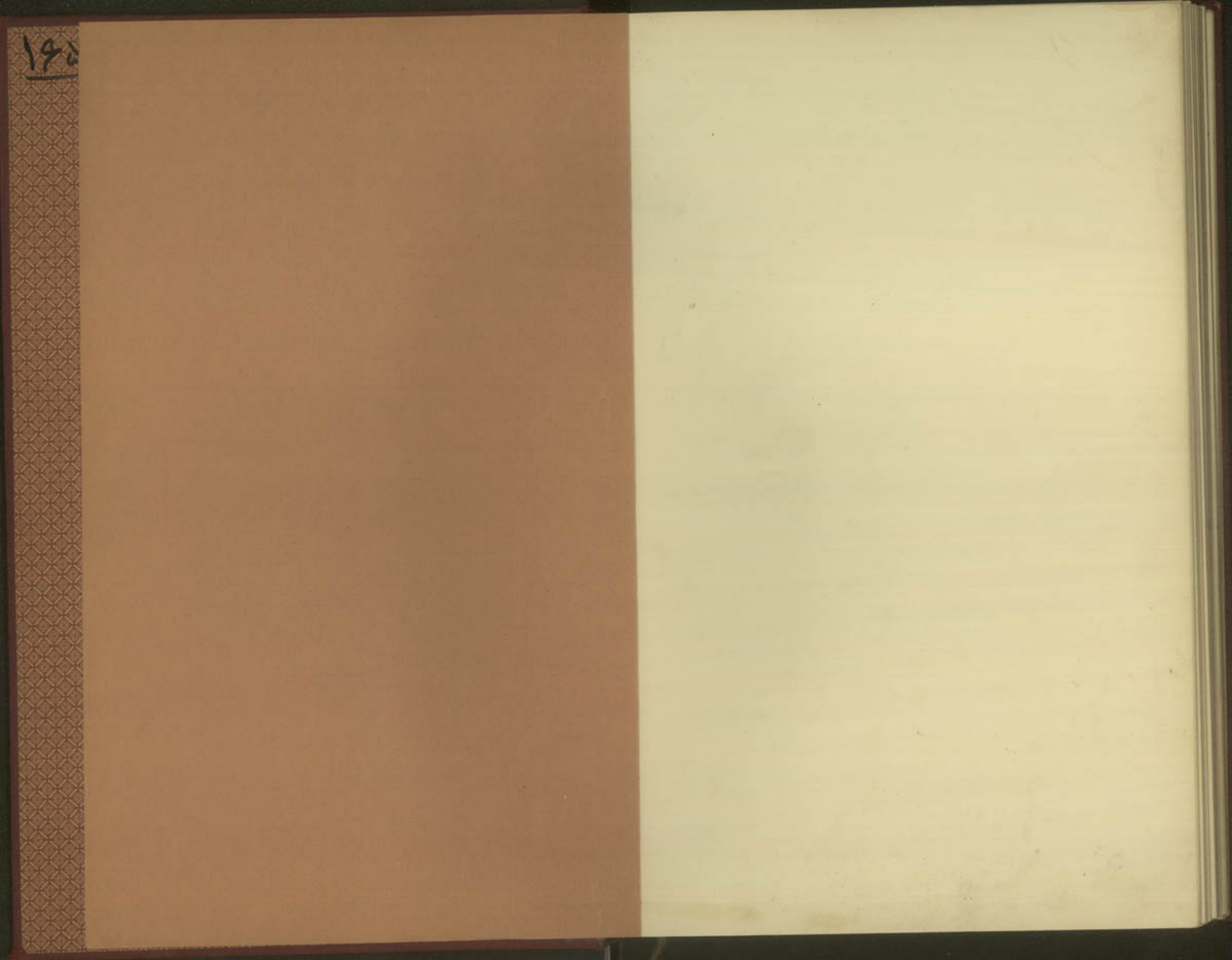




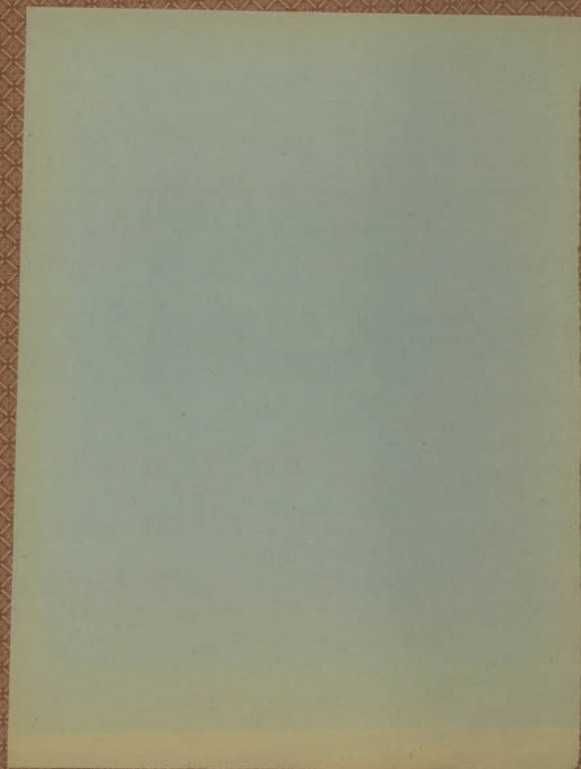




192



1909



1909

